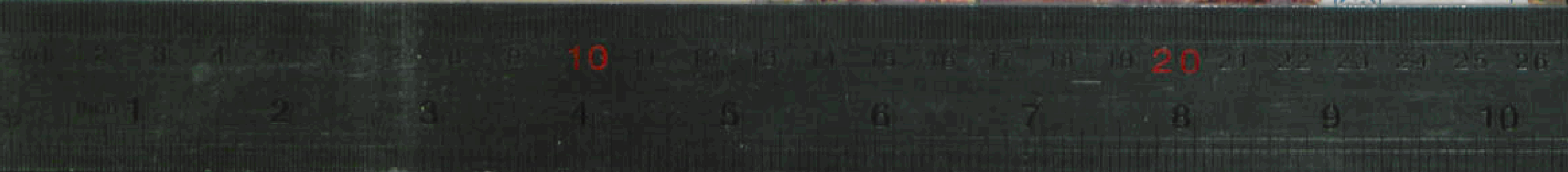
تحفهٔ عباسی

۱۷۰



وباقی آثار که حضرت پروردگار که درین آیه بدان اشارت فرموده ذکر می‌نمائیم
که تا سبب زیادتی بصیرت در طریق معرفت گردد والله المستعان **فصل**
شمه از حکمتهای آسمان آنکه پروردگار بی طناب و ریسمان آنرا خیمه‌وار نصب نموده
و بانواع ستارگان تزیین ساخته و هر یکی را بگردش در آورده و بحکمت کامله آسمان را
کبود رنگ آفریده که تا بنظاره آن چشم خیره نشود و ستارگان را بر نهایت [illegible] خلق نموده
و آفتاب را خاصیت گرمی داده و ماه را خنکی بخشیده و سیر آفتاب در دوازده برج
چهار فصل ترتیب داده سیر آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا بهار است و در برج
سرطان و اسد و سنبله تابستان است و در برج میزان و عقرب و قوس پاییز است
و در برج جدی و دلو و حوت زمستان است **اگر پرسند** که فایدهٔ این چهار فصل چیست
بگو که فایدهٔ این چهار فصل بسیار است و بیرون از شمار است و شمه از فایده‌های
چهار فصل آنکه در فصل زمستان که سرد و تر است مادهٔ وجود زرعها و گیاهها
و گلها و میوه‌ها در باطن زمین و درختان در آب برف و باران حرارتی که در
باطن زمین و درختان از سرمای هوا بهم میرسد تربیت یابد چنانچه نطفه در
شکم مادر بخون حیض تربیت می‌یابد و در فصل بهار که گرم و تر است و موسم
اعتدال هواست زمین و درختان وضع حمل نموده انواع زرعها و گلها و گیاهها

و میوه‌ها بهم رسد و بفرمان پروردگار ابر و باد و ماه و خورشید اطفال نباتات را
تربیت نموده بحد کمال رسانند و فایده زرعها و میوه‌ها و گلها و گیاها از برای عالمیان
بیاراست و انشاء الله تعالی بعضی از فایده آنکه میوه‌ها در فصل تابستان پخته گردد و غله‌ها مثل
گندم و جو و غیر آن بکمال رسند و خشک شوند فایده دیگر آنکه رطوبتها که
در زمستان و بهار در بدن انسان و حیوان جمع شده بحرارت تابستانی تحلیل رود
تا باعث مرضها و علتها نشود و فایده پاییز آنکه هوا اندک اندک خشک شود
و نگذارد که بسیاری حرارت میوه‌ها نارسیده بمانند و غله‌ها در صحرا [illegible]
انسان و حیوان از حرارت تابستان داخل زمستان شوند مرضها و دردها بهم
بهم رسانند مانند کسی از گرما به یکبار بموضع سردی رود و دیگر آنکه حکمت گردش آفتاب
در دوازده برج آنست که ماه و سال بهم رسد تا مردمان مقدار عمرها که کل بشر
بدانند حساب عمر خویش و معاملات را آگاه دانند و از حکمتهای سیر آفتاب آنکه
هر روز او را مشرقی و مغربی دیگر است و از آن جهت شب و روز زیاده و کم میشوند
مثل آنکه در آخر قوس روز نه ساعت و شب پانزده ساعت و از اول جدی
که اول زمستانست هر روز یک جزو بروز می‌افزاید تا آنکه در آخر حوت شب و روز
برابر شوند و باز در اول حمل روز زیاده میشود تا که در آخر جوزا که آخر بهارست

روز پانزده ساعت میشود و شب نه ساعت و در اول سرطان روز شروع در
نقصان میکند تا آنکه در آخر سنبله که تابستانست روز و شب برابر میشوند و پروردگار
بحکمت کامله شب و روز را زیاده از پانزده ساعت و کمتر از نه ساعت نگردانید
تا آنکه زیادتی گرما و سرما باعث فساد مزاج انسان و حیوان و نباتات نشود و از
حکمتها و عجایب آسمان آنکه بعضی از کواکب سیر بجانب مشرق مینمایند و از برجی ببرجی
میروند و فلک ایشان را بجانب مغرب می برد پس این ستارگان را دو حرکت است
یک حرکت بجانب مشرق و یک حرکت بجانب مغرب مانند مورچه که در سنگ آسیا بجانب
چپ رود و سنگ آسیا بجانب راست حرکت کند و او را بجانب راست حرکت دهد
و بجانب راست برد و بسیاری از ستارگان از مرکز خود حرکت نمی‌نمایند اگر پرسند
که فایده اینکه بسیاری از ستارگان ثابت اند و از مرکز خود نقل نمی‌نمایند چیست
کوکب اگر همه ستارگان حرکت مینمودند و از مرکز خود انتقال میکردند منازل و
بروج کواکب از یکدیگر ممتاز نمیشدند اگر پرسند که چون است که بعضی از ستارگان
همیشه در شب نمودارند مثل جدی و فرقدین و بنات النعش کوکبی از ستارگان
دلیلند از برای مسافران و راه روان و طالبان سمت قبله اگر پرسند که چرا
بعضی از کواکب در تمام سال نمودار نمیشوند بلکه در بعضی از سال نمودارند و در بعضی

از سال عجایب اند مثل ثریا و جوزا و شعرا و سهیل که طلوع هر یک از این ستاره ها
نشانه و علامت چیزیست پس اگر همه سال [illegible] نشانه و علامت نخواهند بود
و از عجایب و حکمتهای عزیز حرکت آسمانهاست و در خبر آمده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که وقت نماز پیشین شد جبرئیل در جواب گفت نه
آری پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون گفتی نه و بعد از آن گفتی آری
جبرئیل گفت که از آن وقت که گفتم نه تا آن زمان که گفتم آری آفتاب پانصد سال راه
حرکت کرده و وقت نماز پیشین آمد شد و دلیل بر حرکت فلک همین است که آفتاب
زیاده از صد و شصت برابر زمین است در وقت طلوع چون گوشه از آن نمودار شد
بعد از آن لحظه گوشه دیگر نمودار میشود و این دلیل روشنست بر کمال سرعت
فلک و از جمله حکمتهای آسمانها اختلاف حرکتست چنین یافته اند که حرکت قمر در یک ماه
یک دور تمام میکند و فلک آفتاب در یک سال و فلک مشتری در دوازده سال
و زحل در سی سال و دیگر از جمله حکمتهای آسمانها اختلاف رنگ کواکب است عطارد
بزردی میزند و زهره بسفیدی مایل است و مریخ سرخ رنگست و مشتری زرد است
و زحل بتاریکی مایل است پس هر که بچشم دل عجایب و غرایب نظم و نسق آسمانها نگرد
علم یقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر حکیم که او بهم رسانید زیرا که

پروردگار

از نظم و نسق محال عقلست که از جاهل و عاجز بهم رسند **فصل** شمه از حکمتهای زمین
آنکه پروردگار آنرا در زیر [illegible] ساخته تا آنکه قرار بر روی ممکن باشد و مثل سنگ صلب
نکرد آنید تا آنکه زراعت و عمارت در آن میسر گردد و سفر و حرکت دشوار باشد و در
زمستان بسیار سرد نشود و در تابستان بسیار گرم نگردد و دیگر زمین را از جانب
شمال بالا بلندتر از جنوب گردانیده تا آنکه نهرها و چشمها و کاریزها از جانب شمال بجانب
جنوب روان شوند مانند بامی که یک جانب بلندتر از جانب دیگر میسازند تا آنکه آب
در آن جمع نگردد و از ناودانها فرود آید فتبارک الله احسن الخالقین **اگر پرسند** که فایده
کوههای که پروردگار در زمین آفریده چیست بگو از جمله فایده یکی آنکه در قله آن
برفها بارد و اندک اندک آب شود و به دیگر زمین روان شود و در آن انواع گیاه
از برای دردها و مرضها بروید و بغارها و شکافهای آن وحوش پناه برند و در قله های
آن مردمان قرار گیرند و از شر دشمنان ایمن گردند و بسنگهای آن مردمان بنا
و عمارت نمایند و در آن انواع معادن بهم رسد مثل گچ و آهک و زرنیخ و قلعی و
آهن و مس و سرب و نقره و طلا و زبرجد و یاقوت و زمرد و الماس و مومیایی
و زیبق و سنگ آهن ربا و کبریت و غیر آنها از انواع معادن و از هر یک از آنها
برای عالمیان فایده عظیم دارد که بر اهل بصیرت پوشیده نیست **اگر پرسند**

کر نسک آهن ربا چه فایده دارد واگر نباشد نقصانش چیست بگو که از جمله فایدها
آنکه دلیلست بر قدرت پروردگار زیرا که بغایت عجیبست که سنگی بیشعور و بیجان
و پا آهنی را بجانب خود کشد و از جای بر دارد و فایده دیگر آنکه که بدان قطب نما سازند
و در سفر بر و بحر از راهها که خود گم کرده اند واگر چنانچه قطب نما نباشد کسی سفر دریا
نمیتواند کرد و عجب حکمتیست که چون آهن را با آهن ربا دهند پیوسته رو بجانب قطب جنوب
میکند و از جمله فایدهای قطب نما آنست که قبله را بدان معلوم میتوان نمود
و دیگر از فایدهای آهن ربا آنکه چون سوزنی یا پیکانی در بدن کسی شکسته باشد
آنرا بیرون میکند که بهیچ انبر و امثال آن از دست گیرد و زاید بیرون
آسان شود اگر بپرسند که زیبق را چه فایده است بگو فوایدش بسیار و از جمله
فوایدش آنکه بدان مس را طلا میسازند و پشت آیینه را بدان تربیت میدهند
واگر زیبق نباشد هیچ بلور و شیشه صورت نخواهد نمود و بدان مرضها را
علاج می نمایند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که حکمتهای زمین را و آنچه در وست
[illegible]
مشاهده نماید علم یقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر هر یک را بهم بسازند
و هیچ چیزی نمی ماند **فصل** تتمه از حکمتهای اختلاف شب و روز آنکه
در روشنایی روز انسان و باقی حیوانات از مسکنهای خود بیرون روند و طلب معاش

وضروریات

وضروریات خود را تحصیل نمایند و در شب که هنگام خواب و استراحت است بمسکنهای
خود رفته استراحت کنند تا ماندگی بر انگیخته شود و غذا هضم شود و در بدن
نمو نمایند واگر چنانچه همیشه روز میبود اهل حرص از غایت طلب دنیا میشدند
که بدن ایشان از کار می افتاد بلکه اگر پیوسته روز میبود انسان از بسیاری
گرما زندگانی نمیتوانستند نمود و درخت و گل و گیاه و انواع میوها و غیرها
حاصل نمیشد و پروردگار برحمت خود در شب که وقت استراحت است بجای
مشعل آفتاب چراغهای ستارگان را روشن سازد که تا عالم بسیار تاریک نشود
واگر کسی خواهد که در شب از محلی بمحلی رود راه گم نکند و راه غلط ننماید
و پروردگار از رحمت خویش گاهی چراغ ماه را که نورش از آفتاب کمتر است
و از ستارگان بیشتر است روشن میسازد که تا مردمان در شب اندوه نخورند و
سفرهای ضروری بکنند و بعضی آنکارها که در خنکی شب کرده شود آسان تر است
مثل زمین شیار کردن و غیر آن بجای آورند و پیوسته ماه را پر نور نمیسازد که
تا مردمان کار شب عادت نکنند و خواب و استراحت که ضروری بدنست ترک
ننمایند تا آنکه رطوبت در انسان و غیر انسان زیاده نگردد و سبب فساد
مزاج نشود زیرا که بتجربه ظاهر شده که روشنایی ماه سبب زیادتی رطوبت است

و از اول ماه تا نیمهٔ ماه روز بروز رطوبت در عالم زیاده میشود و بعد از نیمهٔ ماه
روز بروز رطوبت تنزل مینماید تا باخر ماه پس اگر چنانچه ماه پیوسته نورانی میبود
رطوبت عالم از حدّ اعتدال تجاوز میشود تبارک الله احسن الخالقین و از فایدهای شب
آنکه بعد از استراحت در نیمهٔ آخر شب با جمعیت خاطر بعبادت پروردگار مشغول
شوند و بصیقل فکر مرآت دل را که از شغلهای دنیا بهم رسیده بزدایند و دیگر از
فایدهای شب آنکه از تاریکیش مردمان بفکر تاریکی قبر افتند و از برای آن ظلمت چیزی و
فکر چراغی نمایند و دیگر از فایدهای شب آنکه چون مردمان بخواب روند پند
بفکر مرگ و حشر و نشر افتند چراکه خواب بمنزلهٔ مردنست و بیدار شدن بمنزلهٔ زنده
گردیدنست و چنانچه در روز قیامت هرکه در بجا آوردن خیر بیشتر است بجا از دیگران
پیشتر زنده میشود و همچنین هرکه بخواب از دیگران در شب پیشتر بیدار میشود و دیگر از
فایدهای شب آنکه مردمان گاه باشند که احتیاج بکارهای پنهانی داشته باشند که در روز
میسر نباشد مثل گریختن از دشمنان و پنهان نمودن مالها از ترس دزدان و غیران
در تاریکی شب از آنجا آورند پس هرکه اورا اندک عقلی و فهمی بوده باشد و در حکمتهای
اختلاف شب و روز فکر نماید در وجود پروردگار دانا سمیع بصیر مرید کاره
شکی نماند **فصل** شمهٔ از حکمتها و عجایب کشتیها که بر روی دریا روان میشوند

و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال میروند آنکه پروردگار بحکمت کاملهٔ خود
اسباب کشتی را همگی از چوب و آهن و غیر آن مهیا ساخته و انسانرا تعلیم کشتی سازی
و کشتیبانی نموده و دریا و باد را آفریده و باد را مأمور نموده که کشتی را بر روی دریا براند
و راههای دور و دراز را در اندک وقتی طی نماید تا تجار متاعها از شمال بجنوب برند و از جنوب
بشمال اگر چنین نبود متاع جنوب در شمال و از شمال در جنوب بنهایت گران
میبود تبارک الله احسن الخالقین **اگر بپرسند** که دیگر در دریا چه فایده است بگو که
فوایدش بسیار است از انجمله آنکه دریا و آنچه در دریاست از انواع حیوانات
دلیل است بر قدرت کاملهٔ پروردگار و فایدهٔ دیگر آنکه دریا معدن مروارید و مرجان
و عنبر است و فایدهٔ اینها از برای عالمیان ظاهر است و فایدهٔ دیگر آنکه در ساحلش
گیاهها و درختان خوشبوی پر منفعت مثل عود و غیر آن بهم میرسد **اگر بپرسند**
که پروردگار چرا آب دریا را شور آفریده بگو که اگر شور نمیبود عفونت بهم میرسانید
و باعث طاعون و مرضهای عظیم میشد تبارک الله احسن الخالقین پس هرکه در حکمتهای
و عجایب کشتی و دریا فکر و اندیشه نماید در وجود پروردگار دانا سمیع بصیر مرید کاره
اورا شکی و شبهه نماند **فصل** شمهٔ از حکمتهای ابرها که پروردگار از بهر
مصلحت عالمیان از آسمان نازل میسازد و زمین مرده را بآن زنده میگرداند

انکه چون اب مادهٔ حیات انسان و حیوانات و زمینست و ادمی در خوردن
و اشامیدن و شستن رخت و بدن و وضو و غسل کمال احتیاج بوی دارد بنا بر این
پروردگار برحمت خود انرا فراوان ساخته تا انکه همه کس و همه جا ازان بهره مند
توانند شد و از حکمتهای عجیبه انکه ابها با انکه همه یکرنگ و یک طعم و یک خاصیت دارند
چون درختان ازان خورند و سیراب شوند بانواع میوها و گلها بارور گردند
و هر کدام را طعمی و رنگی و خاصیتی دیگر بوده باشد تبارك الله احسن الخالقین و دیگر از
حکمتهای اب وجود انواع درختانست و تتمهٔ از حکمتها و عجایب درختان انکه بر بعضی
خیمه را نصب نمایند پروردگار درختانرا بطناب ریشه نا نصب نموده که اگر درختانرا بجای
ریشه درخت بهر جانب کشیده نشود درخت در زمین بند نخواهد شد و با اندك
هوائی خواهد افتاد و از عجایب حکمتهای درختان برگست که پروردگار درختان
برگهای بسیار افریده بعضی بزرك و بعضی کوچك مانند بدن انسان تا انکه
غذا بهمه جای ان برسد اگر پرسند که فایدهٔ برك چیست و پروردگار انرا
ازبهر چه افریده بگو که فایدهٔ برك انکه میوها را بپوشند و نگذارند که افتاب انرا بسوزاند
و سرما انرا ضایع سازد و بادانرا پژمرده کند و پروردگار بحکمت کاملهٔ برك را
چنان نکرده که میوها را یکبار بپوشد تا گاهی هوا بران بوزد تا متعفن نگردد و گاهی

افتاب

افتاب بران بتابد تا خام و ناپخته نماند تبارك الله احسن الخالقین و چون درخت
محتاج بغذاست و دهنی ندارد که غذا را تناول نماید از ریشه اب و لعاب خاك را
میمکد چنانچه طفل در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب نماید و دیگر از
حکمتهای درختان انکه از بیخ درختان درختهای کوچك تازه نهال میرویند
چنانچه اطفال از مادر متولد میشوند که تا درختان بزرك را افتی رسد یا از برای
مصلحتی بریده شوند درختان کوچك بمانند و نسل و بقای درختان منقطع نشود
و دیگر از حکمتهای درختان انکه بانواع میوها بارور گردند و هر کدام را رنگی
و بوئی و طعمی و خاصیتی دیگر است و پروردگار بحکمت کامله استخوانها در میوها
افریده که تا میوها را نگاه دارند و نگذارند که ضایع شود و دیگر انکه چون در زمین
دفن نمایند سبز شوند و درخت گردند و فایدهٔ دیگر انکه از مغز شان روغن گیرند
و در مرضها و علتها بکار برند و دیگر از حکمتهای درختان انکه پروردگار میوهای
انرا مثل خربزه و هندوانه بزرك نساخته که تا با افتادن شکسته و ضایع نشود
و درختانرا از گرانی نشکنند و اگر بر کسی افتد نشکنند و او را هلاك نسازد و از
دو حکمت تنجیر و کدو و خربزه و هندوانه بعنوانی ساخته که بر روی زمین
پهن شوند تبارك الله احسن الخالقین و بدانکه از جملهٔ درختان پر منفعت

انارا ست پروردگار که انار را مانند یاقوت آفریده و در جسمی لطیف ملایم
مانند کیسه بسته نشانیده چنانچه یاقوت را به نقره نشانند و چون دانها محتاج غذا اند
پروردگار از روی حکمت مانند رشته آفریده که یک سرش متصل به دانه است و
سر دیگرش متصل است به پیه انار و از راه رشته غذا به دانها می رسد و چون
دانها در کمال لطافت اند پروردگار پرده در کمال لطافت آفریده و از بهر محافظت
بر آن دانها کشیده و چون دانها از غایت لطافت تاب سرما و گرما ندارند پروردگار
پوستی محکم بر گرد آن کشیده و چون شکل مدور از همه شکلها فراخ تر است و از آفات
دورتر است بنابرین پروردگار انار را مدور آفریده و هر یک از دانه و تخم و کی
آن را خاصیتی و منفعتی داده تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب درختان
نخل است و آن اول درختیست که پروردگار از زیادتی آفریده که خمیر آدم ع بود
بر آن انس کرده و نخل را شباهتی با آدمی هست چرا که مانند آدمی چون سرش بریده شود
هلاک میگردد و چنانچه آدمی نر و ماده میباشند همچنین نخل نر و ماده
میباشد و چنانچه زاییدن از آدمی مخصوص ماده است همچنانچه زن
تا منی مرد در رحم قرار نگیرد فرزند از وی حاصل نمیشود همچنین نخل ماده بار ور
نمیشود تا آنکه از درخت نر چیزی سفید نرم مانند منی در رنگ و بو نگیرند

و در ماده

و در ماده در موضع ثمره که بمنزله رحمست باشند و نخل را فایده بسیار است ثمره را
میخورند و سرکه میکنند و دوشاب میسازند و از چوبش در و پنجره ترتیب میدهند
و بدانچه بامها را میپوشند و کشتی میسازند و از برگ و شاخ او حصیر میبافند و سفره
و طبق و بادزن و زنبیل و جاروب میسازند و جریدها را عصا مینمایند و بجای
هیمه آتش میسوزانند و لیفی که از آن بهم میرسد مانند پشم و از آن ریسمان میسازند از
برای آب از چاه کشیدن و غیر آن و از حکمتهای خرما آنکه چون خرما طبیعتش گرم است
و طبیعت اهل گرمسیر سرد است بنابرین پروردگار آن را مخصوص بلاد گرمسیر ساخته
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای وجود آب آنکه انواع گل و لاله و گیاههای
پر فایده با رنگها و طعمها و طبعهای مختلف در کوه و دشت و بیابان سر زند و روی
زمین را سبز و خرم کرده اند اگر پرسند که فایده این همه گل و گیاه که از زمین سر میزنند
چیست بگو که از فایدها آنکه خلقت این گلها و گیاههای مختلف از آب بی رنگ و بوی
دلیلیست روشن و واضح بر حکمت کامله و قدرت شامله پروردگار جل جلاله و دیگر از
فایدها آنکه چون مردمان از آن مشاهده نمایند ایشان را از وقوع حشر و نشر شکی نماند
و دیگر از فایدها آنکه بعضی از آنها را حیوانات قوت خود سازند و بعضی را مرغان
بنای آشیان کنند و بعضی مردمان مرضها و علتهای خود را بدان علاج نمایند و کم

بعضی رطب است و بعضی یابس و بعضی مسهل است و بعضی قابض و بعضی بادشکنست
و بعضی بادفراست و هر کدام از اینها نوعی از مرضها و دردها را علاج مینمایند
تبارك الله احسن الخالقین و دیگر از فایدهای وجود آب حصول انواع کشتها و
و ذرعهاست و ثمره از حکمتهای ذرع چون یکدانه را در خاك کنند صد دانه یا بیشتر
بهم رسد و ممکن بود که یکدانه بیشتر از یکدانه بهم نرسد پس پروردگار از رحمت بی‌نهایت
خود یکدانه را چندین میگرداند تا آنکه بعضی را قوت خود سازند و بعضی را بفقرا
بی‌کشت و ذرع دهند و بعضی را از برای تخم نگاهداری نمایند و از زمان آدم تا این زمان
پروردگار از رحمت خود این غله را بمرتبه رسانیده که از برای حضری باقی نماند
و از حکمتهای پروردگار آنکه از برای بعضی از دانها غلافها آفریده که دانها محفوظ
بمانند مثل باقلا و عدس و غیر آن چنانچه در رحم مادر از برای طفل مشیمه آفریده
که بطفل آفت نرسد و از برای گندم و جو پوست صلبی آفریده که احتیاج بغلاف ندارد
و سر طرح گندم و جو را مانند سنان نیزه آفریده که تا مرغان آنرا بسیار تلف ننمایند
که باین حال می‌بینیم که مرغان زراعتها را ضایع میسازند بگو که مرغان نیز نصیبی در
زراعتها میباشند و مطلب از محافظتها آنست که ایشان زیاده از نصیب خود تلف ننمایند
تبارك الله احسن الخالقین پس هر که فکر در حکمتهای خلقت آب و آنچه از آب حاصل میشود

از درخت

از درخت و گل و گیاه و کشت و ذرع نماید او را علم بوجود پروردگار علیم مدبر حکیم
قادر بهم میرسد **فصل** ثمه از حکمتها و عجایب خلق حیوانات آنکه چون
حیوانات تدبیری و عقلی ندارند که متوجه صنعتها توانند شد بنابرین پروردگار
ایشانرا کف و انگشتان نداده چون قادر بر بجا آوردن کفش دوختن نیستند ایشانرا
پوششی داده که هرگز کهنه نمیشود و بعضی را پشم داده و بعضی را مو پوشانیده و بعضی را
کسوت پر عنایت فرموده و ایشانرا کفشها پوشانیده که کهنگی ندارد و دیگر از حکمتهای
کامله آنکه چون حیوانات را انگشتان نیست که بآن توانند خورد و آشامید بنابرین
پروردگار رویهای ایشانرا دراز و کشیده ساخته و دهنهای ایشانرا در پایین رو
گشاده و فراخ کرده اند و گردنهای ایشانرا بلند آفریده که با آسانی توانند خورد و آشامید و چون
فیل را گردن نیست بنابرین پروردگار او را خرطوم داده تبارك الله احسن الخالقین
و پروردگار حیوانات را دو قسم آفریده بعضی گوشتخوارند و بعضی علفخوارند و هر کدام را
اسباب و آلات مناسب داده مرغان گوشتخوار را منقارها و چنگها داده که بآن
صید نمایند و گوشت خورند و غیر مرغان را دندانهای تیز و دهنهای فراخ و پنجهای
مناسب داده و حیوانات علفخوار را پروردگار بعضی از برای آن آفریده که مردمان
از گوشت و شیر و پشم و پنبه شان منتفع شوند و از موی و پشم شان جامه بسازند و صحرانشینان

از بهر خود خیمها بسازند و بعضی را از بهر سواری و بار کشیدن و زمین شیار کردن
آفرید و پروردگار ایشان را بحکمت کامله چهار دست و پا داده مانند کرسی که تا
بر ایشان سواری توان نمود و بار توان کرد که اگر چنین نمی بود قابلیت سواری
و بار کشیدن نمی داشتند و از حکمت کامله آنکه پشتهای ایشان را هموار و مایل
آفریده که تا زین و پالان توان بر آن محکم نمود و بآسانی توان سوار شد و از
حکمت کامله حیوانات را دم داده و در آن فایدها است و از جمله فایده آنکه مگس
و غیر آن از خود برانند و دبر و فرج ایشان پوشیده ماند و در مخرج نجاست
از برای تسلی آن بجنبانند و در گلی که فرو دوند بر انگیزند و بآسانی بیرون
آرند و زین و پالان را بآن محکم نمایند و اگر دم نباشد زین و پالان بر پشت
چهارپایان محکم نگردد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر پروردگار برحمت بی غایت
خود چارپایان را با کمال قوت مسخر انسان ساخته و اگر چنانچه این حیوانات مسخر
نمیشدند آدمی را در سفر تعب بسیار میرسید پیاده بایستی رفت و بارها بر پشت
میبایست کشید و از ده انسان کار دیگر نمی آید تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب
و حکمتهای مرغان آنکه پروردگار مرغ را دو بال داده که در هوا پرواز کند و در
انواع حکمت بکار برده در آن قلمی محکم آفریده و طرفین آن از پرهای باریک مانند

حر

حریر بافته و قلم را میان تهی آفریده که تا سنگین نباشد و بدنش را پر از پر ساخته
که تا هوا در آن داخل شود و بآسانی بشکافد چنانچه کشتی آب را میشکافد و چون
راهی که از آنجا طعام بسنگدان مرغان میرود شکست و در طعام فرو میرود
و ایشان را از دشمنان ترس بسیار است بنابرین پروردگار بحکمت کامله ایشان را
چینه دانی داده مانند توبره که قوت خود را و فرزندان خود را در آن جمع کنند
و در آشیان بخاطر جمع از آن صرف خود و فرزندان خود نمایند تبارک الله احسن
الخالقین و از حکمت کامله آنکه مرغان تخم سنگین نکنند و بچه از تخم بیرون می آورند و
آبستن نمیشوند تا پریدن بر ایشان دشوار نباشد و بعضی از مرغان بیضه تخم را
در بغل میگیرند بعضی ده و هفته و بعضی سه هفته تا آنکه جوجه از تخم بیرون آید
پس باد در حلق جوجه کند تا آنکه چینه دانش از برای غذا فراخ شود و بعد از آن
بتربیتش مشغول شود و غذا را دمبدم حاضر نماید تا آنکه بحد پرواز رسد و
پروردگار این نوع مرغان را تخم بسیار و جوجه بسیار نمیدهد تا آنکه از تربیت
و تحصیل قوت عاجز نشوند و چون جوجه کبک و مرغ خانگی از تخم بیرون می آیند
خود براه میروند و تحصیل قوت میکنند بنابرین جوجه بسیار بر می آورند و از
عجایب مرغ خانگی آنکه در موسم جوجه بر آوردن مست میشود و بجوش و خروش

در می‌آید و فریاد های بی تابانه میکند و چیزی نمیخورد و خاموش نمیشود تا آنکه
تخم از برای او جمع نمایند و او را بر سر تخم بخوابانند و بعد از چند روز که تخم را در بغل کرده
از زرده و سفیده تخمها جوجهای پر خط و خال پر نقش و نگار بعضی نر و بعضی ماده
پیدا میشوند و بمنقار تخم را شکسته بیرون می‌آیند و با مادر مهربان بطلب قوت
مشغول میگردند و از عجایب آنکه چون مرغ بر سر تخم بخوابد اگر بانگ رعد بشنود جمله
فاسد شود و از تخم مرغ بی جوجه حاصل نمیشود زیرا که جوجه از سفیده تخم حاصل میشود
و زرده غذای آن میشود و چون تخم مرغ پر زرده اش کشند و فایده‌ای جوجه نمیکنند
بنابرین جوجه از آن حاصل نمیشود و در مرغ خانگی خاصیتهاست از انجمله گفته‌اند که اگر
زهره اش در چشم کشند دفع نزول آب کند و اگر سنگدانه او را بکسی دهند که بول کند در فراش کند
و بخورد زایل شود تبارک الله احسن الخالقین و از حکمتهای پروردگار آنکه مرغی را
که ساق بلند داده منقارش را دراز آفریده که تا از زمین قوت خویش را تواند برچید
تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب جانوران پرنده نعابست و گفته‌اند که نعاب
غرابست و نقلست که حضرت داود علیه السلام در مناجات میگفت یا رازق النعاب فی عشه
یعنی ای روزی دهنده غراب در آشیانش نقلست که چون بچه غراب از بیضه بیرون آید
سفید رنگ باشد و چون غراب بچگان خود را سفید بیند و برنگ خود نبیند

نفرت

نفرت کند و بآشیان نیاید و از برای بچگان قوت نیاورد پس پروردگار برحمت
بشمار خود ایشانرا الهام سازد که دهن بگشایند و پشه را فرماید که بدهن ایشان برود
و خوراک قوت ایشان سازد تا چند روز احوال ایشان بدین منوال بوده باشد تا آنکه
بال و پر بینند که ایشان برنگ جانب سیاه شده اند پس در مقام مرحمت در آید
و قوت از برای ایشان بیاورد و دیگر از عجایب طیور جانوران پرنده خطاف است
که بفارسی او را پرستوک گویند و گفته‌اند که چون جمعی خواهند که تحصیل مهره یرقان
نمایند بچه های خطاف را بزعفران زرد کنند و چون خطاف آید و بچه های خود را زرد
بیند گمان میکند که یرقانشان رسانیده اند پس میرود و مهره یرقان را از معدن نفس
می‌آورد که بچه های خود را معالجه نماید پس میروند و آن مهره را از آشیان خطاف
بر میدارند و چنین نقلست که در میان خطاف و خفاش که بفارسی او را شب پره است
عداوتست و از تجربه است که خطاف در آشیان خود کرفس میگذارد تا خفاش چون
بوی کرفس شنود نیاید و بچگانش را آزار ننماید تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از
عجایب مرغان مرغیست که بپوست در دریا میباشند و در زمین مسکن نمیسازد و یکی
از دوستان که مکرر در دریا نشسته است و بر قولش کمال اعتماد است گفت که از کشتی بالا
چسبیدم که این مرغ که بپوست در دریا میباشند و در زمین ماوا و آشیان خویش نمیسازد بیضه

چون میکذارد و از آن بچه چون بر می آرد جوال کفک که ماده بر پشت نر مینشیند و
بیضه میکذارد و چندان بر سر بیضه ها می نشیند که جوجه ها از بیضه بیرون آیند و با
داخل شوند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات پرنده خفاش است
که آنرا شب پره کویند و آن هم شباهت بمرغ دارد و هم بچهارپا اما شباهتش بچهارپا
بیشتر است چرا که دو گوش دارد مانند گوش چهارپا و صاحب دندان و پشم است و بر دوش
چهارپا بچه دارد است و پا براه میرود و آبستن میشود و شیر میدهد اگر پرسند که
قوت او چیست بگو مگس و امثال آن و آنچه گفته اند که قوت او هواست غلط است چرا که
از هوا فضله و شیر هم نمیرسید و اگر چنانچه قوتش هوا میبود پروردگار حکیم او را دندان
نمیداد و دیگر از عجایب پرنده مگس عسل است که آنرا بعربی نحل کویند و بلکه هر طایفه
از نحل را امیریست که هر طرف که میرود همگی از پیش میروند و امیر ایشان بزرگتر است
و امیرزاده ایشان میباید امیر باشند اگر پرسند که چرا پروردگار در میان هر جانوران
از برای نحل امیر تعیین فرموده بگو مطلب از وجود نحل شمع است و عسل لیکن اگر ایشانرا
امیری نباشد پراکنده خواهند شد مانند لشکر بی سردار و کسی از شمع و عسل ایشان فایده بهم
برد و از حکمتهای پروردگار در نحل آنست که ایشانرا الهام ساخته که موم بسازند بعضی
که کسی بدان مطلع نشود و بموم خانها ترتیب دهند اگر پرسند که خانه را چرا از موم بنا مینهند

بگو

بگو که خانه را اگر از غیر موم بسازند عسل را ضایع خواهند ساخت و باسانی از عسل جدا
نخواهد شد و موم را منفعت بسیار است و از جمله منفعتها آنکه او را شمع میسازند و در
در مجالس و خرابات روشن مینمایند و از حکمت پروردگار خانها را مسدس میسازند
که مهندسان از ساختن مثل آن عاجزند و از میان شکلها مسدس را اختیار کرده اند
زیرا که بعد از مدور فراخ ترین شکلهاست و چون بهم باد را بجا بکنار اند هیچ گوشه
بیکار نباشد بخلاف مثلث و مربع که گوشهای آن خالی میمانند و اگر مدور میساختند
خانها بهم متصل نمیشوند بلکه در میان خانها فرجها میماند بخلاف مسدس و بعد از آنکه
خانها بنا نهادند بالهام الهی بکوه و صحرا و باغها نموده از گل و گیاه خوشبو تناول مینمایند
و بخانهای خود برگشته از باطن خود عسل خالص بیرون می آورند تا آنکه دفعه دفعه خانهای
خود را از عسل پر نمایند و دهن جاهای پر عسل را به پوستی نازک میپوشانند تا هوا
در آن دخل نماید و غبار در آن داخل نشود و از عجایب نحل آنکه پیش از عسل سازی
خانه را پاک کنند و چیزهای خوشبوی تر و نیک آنند و میسازند تا کسی بر احوال ایشان
مطلع نشود و بعد از آن شروع در عسل سازی میکنند نقل است که یکی از بزرگان
که میل داشت که نحل چگونه عسل میسازد فرموده که کندوی از شیشه ساختند و نحل را در آن
جا دادند و خواستند که از بیرون شیشه ببینند که چه میکنند پس مکان پیش از

پیش از ساختن عسل کنند و در اانود و نمودند و تاریک ساختند و نگذارند

که کسی بر احوال ایشان مطلع شود و از حکمتهای نحل آنکه در کندو در فصل نمی‌اندازند

که مبادا عسل آلوده و ضایع شود و از حکمتها آنکه در زمستان که موسم عسل ساختن

نیست ساکن و خاموش شوند و باندک عسلی که از برای ایشان گذاشته‌اند قناعت

مینمایند و در سالی دو بار عسل میسازند در فصل بهار و خزان و قوت ایشان در تابستان

از عسل بهاریست و در زمستان از عسل پائیزی و از عجایب نحل آنکه از برای پادشاه

خود خانه بنا میکنند و چون مگسان نر کوچکند و ایشان بر کاری نمی‌آیند مگسان

ماده از برای ایشان خانه میسازند و چون خانه را بسازند تخم میکنند و بر بالای

تخم انعقاد میخوابند که تا از تخمها کرمها بیرون آیند و کرمها قدر قدر بال در آورند

و پرواز نمایند و از حکمتها آنکه در بعضی از خانها عسل میسازند و در بعضی دیگر

بچه‌ها را تربیت مینمایند و از عجایب آنکه چون در امیر ایشان فسادی ظاهر شود

او را میکشند یا عزل مینمایند و دیگر از عجایب آنکه اکثر قتلها در بیرون کندو

مینمایند و از خصوصیات امیر آنکه از کندو بیرون نمی‌آید مگر با جمیع لشکر و چون

امیر از پریدن عاجز شود او را برمیدارند و از عجایب آنکه مگسان هر کدام بامر امیر

خود بکاری مشغول میشوند بعضی عسل میسازند و بعضی تحصیل موم مینمایند و بعضی

خانها

خانها بنا میکنند و بعضی آب میکشند و از عجایب آنکه دربانی بر در کندو تعیین مینمایند

که تا هر مگسی که بر نجاستی نشسته باشد او را بقتل رسانند و نگذارند که داخل کندو شود

و از عجایب آنکه چون امیر هلاک شود مگسان تمام هلاک شوند زیرا که بر جای آن

بنا نهند و نه عسل سازند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که در نظم و نسق عمل این حیوان ضعیف تامل نماید

ویرا علم جزم بهم رسد که پروردگار عظیم قدرت و دانایی بهم رسید و دیگر از عجایب

حیوانات کرم ابریشم است بدانکه تخم کرم ابریشم مانند تخم انجیر است مقدار رطلی از آن

تخم در کیسه‌ها میکنند و در زیر بغل انعقاد میگذارند تا بر بخار بدن از تخمها کرمها حاصل

میشود و بحرکت در می‌آیند پس کرمها را در موضعی پاک گذارند و برگ توت از برای

قوت ایشان مهیا سازند تا آنکه رفته رفته بزرگ شوند و چون بحد کمال رسند بخواب روند

و تا قریب سه چهار روز در خوابند و چون بیدار شوند باز شروع در ابریشم کردن میکنند

و لعاب دهن خود را که ابریشم است محکم می‌پیچند و خود در میان پیله‌ها میمانند و چون

پیله‌ها تمام میشود بعضی از آنها را در آفتاب می‌اندازند تا کرمان در میان بمیرند و

ابریشمش را بگیرند و بعضی از آن پیله‌ها را از برای تخم در محل خنک نگاه دارند و بعد از

چند روز بامر حق [illegible] کرم از پیله گذاشته بشکل پروانه با دو بال و شش پا

پیله‌ها را سوراخ نموده [illegible] آیند و [illegible] فی الحال

باهم جفت شوند و از ایشان تخمها پخته میشود پس تخمها را جمع نمایند و نگاه داری کنند
تا موسم برگ توت و چون فایده بجز از تخم کردن ازین پروانها حاصل نمیشود بنابرین
چون از تخم کردن فارغ شوند بمیرند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که در عجایب و غرایب
کرم ابریشم ملاحظه نماید اورا علم ضروری بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره
بهم رسد و دیگر از عجایب حیوانات نمل است که آنرا بفارسی مور گویند و مور با همه
کوچکی و ضعیفی جمیع اعضای ضروری از چشم و دست و پا و غیر آن دارد و خانه او چون
چون سرایی بود که در انجا دهلیز بود و صفه و غرفه و در انها را در غرفه میکند تا آب
بوی نرسد و خانه را در پستی میسازد که اگر آب در انجا ریخته شود دانها از آب سالم باشند
و مانند مردم حریص کمال سعی در جمع قوت مینمایند و پروردگار قوت شامه اورا
قوی کرده است زیرا که اگر چیزی چرب یا شیرین از دست بیفتد فی الحال موران بوی آنرا
شنیده مانند خیط از خانه خود بسوی او کشند و اگر مور چیزی یابد و نتواند که آنرا بر دارد
و بسوراخ برد موران دیگر مددش میآیند و پروردگار ایشانرا الهام ساخته که چون
دانهای گندم و جو در خانهای خود جمع نمایند همه را پاره پاره کنند تا سبز نگردد و گفته اند که دانه
کشنیز را چهار حصه میکنند زیرا که اگر دو حصه باشد سبز میشود و در زمستان اگر دانهای
ایشان نم دار شود در روزی که آفتاب باشد یا در شب مهتاب همه را از سوراخها بیرون آورده

خشک نمایند

خشک مینمایند و باز بموضع خود میبرند پس هر که فکری در احوال مور چنانچه نماید اورا علم
ضروری بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد و دیگر از جمله حیوانات
عنکبوت است و او کارش اینست که از برای تحصیل معاش خود دامها بافد و خود
در زیر آن قرار کرده و مگسانرا بدان صید نماید پس اوضاع عنکبوت بر علم و قدرت دلیل روشنست
پروردگار و دیگر از جمله حیوانات جانوریست که آنرا لیث گویند و پروردگار بحکمت
کامله اورا بصنعتی آفریده که از برای قوت خود مگس را بتماشا صید تواند نمود و چون
مگس را بیند ساعتی صبر میکند و حرکت نمی نماید چنانچه گویا مرده است و چون مگسان
خاطر از و جمع نمایند و غافل شوند آهسته آهسته میرود تا بجایی که داند که بیک جستن
مگس را میتواند گرفت پس جستن نموده خود را بر بالای مگس می اندازد و او را در میان
دست و پا گرفته چندان بیفشارد تا ضعیف و سست شود پس اورا از هم دریده
بخوردنش شروع می نماید و این دلیل واضح است بر علم و قدرت پروردگار و دیگر از
جمله حیوانات مگس است که گفته اند که مگس از عفونت هوا بهم میرسد تا هوا صاف بود
با انسان و حیوان ضرر نرساند و چون چشم و پلک ندارد دست او قایم مقام پلک است
پیوسته بدستهای خود حدقه را از غبار پاک کند و آنرا خرطومیست مجوف که آنچه را
بمکد و خرطوم را بیرون آورده و باز پس برد و صدای او از آن خرطوم بود مانند

صدای که از نای بیرون می‌آید و مانند باقی حیوانات براه نمیتوانند رفت بلکه چهار
دست و پا را یکبار از زمین بر میدارد و میگذارد زیرا که مفاصل ندارد و پروردگار
سرتاپای او را دانش آفریده که تا چون بر چیزهای لغزنده نشیند نیفتد و شیر را
صید کند و از عجایب آنست که پشه در روز بیرون نیاید و در شب بیرون آید
و خاصیتهای بسیار از برای مگس نوشته‌اند از آنجمله آنکه اگر سر او را از تن جدا
کنند و بر موضعی که عقرب گزیده باشد بمالند درد ساکن شود و اگر مگس را
بسایند و در چشم کشند درد چشم را نافع است و روشنایی چشم بیفزاید و دیگر از
عجایب حیوانات فیل است و پروردگار او را از برای اظهار قدرت آفریده و
از عجایب فیل آنکه چون او را گردن نیست که بدان آب و طعام تناول کند بینی
پروردگار او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بدان بر آورد و آب و طعام را
بخرطوم بر دارد و بدهن رساند اگر پرسند که چرا پروردگار او را گردن
دراز نداده بگو سببش شاید این باشد که اگر گردنش بمقدار قامتش بلند میبود
با این کلی سر کسی برو سوار نمیتوانست شد چرا که دست فیلبانان بسر او نمیرسید
که بچنگک او را تربیت نمایند و ممکن بود که بیک اشاره فیلبانان را هلاک نماید بلکه
ممکن بود که باشاره سر و گردن خانها را خراب کند تبارک الله احسن الخالقین

ودیگر

و دیگر از حیوانات پشه است و پروردگار بحکمت کامله هر چه در فیل خلق نموده
در او آفریده بازیادتی دو بال و با آن کوچکی و حقارت فیل را عاجز تواند نمود
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات قنفذ است که بفارسی
خارپشت گویند و چون که اندرون کشد مانند گوی پر خار است گفته‌اند که
با مار عداوت دارد و دم مار را میگیرد و سر باندرون میکشد و دم مار را میجاید
و مار خود را چند بر خارهای او میزند که هلاک میشود و گویند که بر درخت انگور رود
و دانهای انگور را بر خارهای خود بند سازد و از برای بچگان خود ببرد تبارک الله
احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات زرافه است که پروردگار او را از
از برای اظهار قدرت آفریده و نامش بفارسی اشترگاو پلنگ است
و سرش چون سر اسب است و گردنش مثل گردن شتر و پاهایش مانند پای گاو و
مسکنش در زمینهای بی حاصل است و در آن زمینها درختان بلند میباشند نهایت
پروردگار او را گردن بلندی داده که تا ثمره درختان بلند را قوت خود سازد
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حیوانات سگ است که پاسبان دوست
و پروردگار بحکمت کامله او را آنچنان بصاحب خود مهربان میسازد که جان نثار او
میکند و صاحب را آگاه مینماید اگر کسی را در حوالی خانه صاحب ببیند فریاد میکند و

وقت حراست و پاسبانی است بر بیداری میکند را اند و در روز که حاجت بپاسبانی
نیست طلب روزی میکند و استراحت مینماید و اگر نه سگ باشد خیمه نشینان که در صحرا
و بیابان بسر میبرند و حصاری ندارند که بدان احوال خود را محافظت نمایند اموال
ایشان بتاراج دزدان رود و از انواع سگان سگ شکاری است و چون از
برای پاسبانی خلق نشد شب و روز آسوده است و فریاد میکند و در وقت
شکار مطیع و منقاد است و چون بدویدن راه نمایند روان گردد و چون منع
و زجرش نمایند توقف کند و برگردد و پرورده کار بحکمت کامله او را سبک و کلاغ
میان آفریده که تا بدو بدین نصیب را نجنگ توانا ورد تبارک الله احسن الخالقین
و از عجایب حیوانات بارکش شتر است و پرورده کار در وی انواع حکمتها بکار برده
بنابرین در کلام مجید فرموده که اَفَلَا یَنظُرُونَ اِلَى الاِبِلِ کَیفَ خُلِقَت
یعنی آیا نظر نمیکنید شتر که چون آفریده شده پس بدانکه شتر را پرورده کار از برای
سفر دور و بارهای سنگین آفریده بنابرین او را بار کردن دشوار است پرورده کار
دست و پای او را طولانی آفریده که در وقت بار توان او را خوابانید و او را
گردنی دراز داده که تا بمدد کردن با بار گران تواند برخاستن و بجراحت نشود و از آن
نکشد و او را لخفته داده و چون اسب و استر و الاغ سم نداده تا از گرانی بدن و بار

شکسته

شکسته نگردد و زمین را نشکافد و اگر لگد بر انسان و حیوان زند موجب هلاک
نشود و چون در سفرهای دور کار میباشد که چند منزل آبادانی نباشد مثل راه مکه معظمه
بدین شیوه قانع کرم ایزد و صبری داده که تا چندین روز بی آب تواند گذرانید و بخار
قناعت تواند نمود و چون در وقت بار کردن و در وقت استراحت سینه را بر زمین
میگذارد بنابرین پرورده کار او را انچنان آفریده که اندک اندک از عقب بول
کند که تا در وقت خوابیدن سینه اش تر نشود و از آن گشتد تبارک الله احسن الخالقین
و دیگر از عجایب حیوانات جراد است که بفارسی آن را ملخ گویند و بدانکه ملخ از
لشکر غضب پرورده کار است و چون قومی ترک زکوة واجب نمایند و یا بنا ترک عبادت و
دیگر مشغول شوند پرورده کار این لشکرها امر نماید که متوجه زراعات و محصولات
ایشان شوند و باندک فرصتی تمام را بخورند و ضایع نمایند و کثرت ایشان بحدی
میرسد که کوه و دشت و بیابان را مانند سیلاب فرو میگیرند و در هوا مانند ابر
نوبهار آفتاب را میپوشانند و اگر یکی از ملوک دنیا خواهد که با لشکر خود این بلا را
دفع نماید از عهده بیرون نیاید و از عجایب آنکه پرورده کار در سمیرم که ما بین
شیراز و اصفهان است چشمه آفریده و آبش را این خاصیت داده که چون در ظرفی
کنند و بمحلی برند که در آنجا ملخ جمع آمده باشند و در آنجا آن ظرف آب را بیاویزند

پس از آن زهرها بیایند بعددی که حصر آن ممکن نباشد و آن ملخ جمله هلاک سازند
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب مخلوقات موش است و او حیوانیست
بسیار فساد و پر حیله که فتیله چراغ را بیرون آورد و بدان خانها را بسوزاند
بنابرین در حدیث امر آمده که در وقت خوابیدن چراغ را خاموش باید نمود و جامها
و کتابها را بدندان ضایع کند و از حیلهای او در طلب روغن آنکه چون روغن
در شیشه سر تنگ در از کردن بوده باشد سنگ ریزها جمع نماید و در شیشه اندازد
تا روغن بالا آید و بخورد و اگر شیشه بسیار سر تنگ باشد دم خود را بدان فرو برد
و بلیسد و چون خواهد تخم مرغ را بسوراخ برد دست و پا را بگیرد و تخم را آورد و موشی
دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ کشد و چون موشی در دیگ افتد و نتواند که
بیرون آید و گویند که در میان موش و عقرب کمال عداوتست و اگر هر دو را
در شیشه کنند میان ایشان خصومت عجب شود موش میخواهد دم او را بگیرد و
قطع نماید و نوعی از موش هست که او را دم دزد گویند درم و دینار دزدد
و نقلست که شخصی تله نصب نمود و موشی را بگرفت حضرت او را عقب او بیامد تا
بداند که حال او چیست او را در تله دید چنین بکرم او بر آمد پس برفت و دیناری بیاورد
و نزدیک تله نهاد و همچنین یکیک بیرون آورد و زمانی صبر کرد تا آنکه هر چه داشت

بیرون آورد و چون دید که آن شخص موش را نگرفت و کیسه خالی را آورده
انداخت چون آن شخص دانست که دیگر چیزی نمانده موش را نگرفت و از برای اعضای او
فایدها نوشته اند که این رساله گنجایش ذکر آن ندارد و دیگر از عجایب حیوانات سمک است
و سمک را بفارسی ماهی گویند و چون ماهی در آب مسکن دارد و حاجت بپا ندارد بنابرین
پروردگار حکیم او را پا نداده و چون در شنا کردن محتاج بپاست بنابرین پروردگار
حکیم او را پر و بال داده که بدان شنا نماید و او را کسوتی محکم مانند جوشن پوشانیده
که تا بدنش را از آفات نگهداری نماید و چون پوسته بدن است او را نفس کشیدن
میسر نیست که بدان دل خود را خنک نماید بنابرین پروردگار او را شش که باد در آن دمد
نداده و از برای خنکی دل در عوض شش او منفذها آفریده که پیوسته دهن را از آب پر نماید
و از آن منفذها بیرون کند و چون چشمش ضعیف است و آب مانع دیدن است بنابرین
پروردگار شامه او را قوی کرده است که تا غذای خود را بقوت شامه تحصیل نماید و چون
قوت انسان و حیوان بری و بحری و چرنده و پرنده است بنابرین پروردگار نسل او را
بسیار کرده است و در جوف یک ماهی چندان تخم است که بشمار در نمی آید تبارک الله احسن الخالقین
و دیگر از عجایب حیوانات بحر تمساح است و او را نهنگ خوانند و او بصورت سوسمار است
و تنش چون پشت کشف و درو آهن کار نمیکند و درازی او میشود که هفت گز باشد

و او را چهار دست و پا باشد و دنبال دراز دارد بمقدار تنش کره و درازی سر او دو گز
باشد و دهن فراخ دارد و او را شصت ناب بالایین باشد و چهل ناب زیرین و وقت
چیز خوردن طبقه بالایین او حرکت میکند و طبقه زیرین دهان او حرکت نمی‌نماید
و چون چیزی خورد و در بن دندانهای او چیزی از آن بماند و از آن کرم متولد شود
و از کرم الم یابد پس از آب بیرون آید و دهن باز کشاید در مقابل آفتاب پس مرغی آید
و در دهن او رود و هر کرمی که در بن دندانهای او باشد پاک نماید و چون کسی را از دور
بیند اندر دهن نهنگ پر زند و بانگ بر آرد و نهنگ از آمدن دشمن خبر یابد تا خود را
در آب اندازد و چون نهنگ یابد که بن دندانهای او از کرم پاک شد دهن باهم کذارد
که آن مرغ را بخورد پروردگار استخوانی بر سر آن مرغ آفریده مثل سوزن تیز و چون استخوان
دهان نهنگ را آزار نماید دهن بکشاید و مرغ پرواز نماید و نجات یابد تبارک الله
احسن الخالقین و از برای او فایدها و منفعتها و خاصیتها ذکر نموده اند و دیگر از عجایب
حیوانات سنک آبیست دستهای او کوتاه تر از پایهای اوست چنین کویند که خود را
بشکل تمساح کمان کند که پاره کلست پس او را فرو برد چون او را فرو برد احشای او را
پاره نماید و او را هلاک سازد و افراد این بایکدیگر الفتی عظیم دارند و اگر یکی از ایشان
در دام افتد دیگران برو جمع شوند و باشد که بعضی موافقت کنند و خود را نیز در دام

اندازند

اندازد و اگر ماده تلف شود نر بعد از و جفت نگیرد و اگر نر تلف شود ماده نیز
از جنس شود و صیادان نر را میگیرند و خصیه اش را از برای دردها و مرضهای
و او را کار میکنند و اگر اتفاق افتد که نر یکبار دیگر در دام افتد چون صیاد برسد
بر پشت باز افتد و میان پای خود بصیاد نماید تا بداند که او خصیه ندارد و او را
رها کند و دیگر از عجایب حیوانات سرطانست که پادشاه او را چرخلک گویند
و او حیوانیست که سر ندارد و چشم او در کتف است و دهن او در سینه و هشت پا
پا دارد و بیکجانب براه رود و در سالی هفت پوست بیندازد و مکان او را
دو در باشد یکی در آب و دیگری در خشکی و چون پوست بیندازد دری که در آب
باشد ببندد که تا چیزی از حیوانات آب باو آزار نرساند و دری که در خشکی است بکشاید
تا هوا از آن داخل شود و پوستش محکم کردد و از برای او خاصیتها بسیار نوشته اند
از انجمله آنکه اگر او را بکوبند و بر جراحت کذارند پیکان و خار بیرون کشد و اگر او را
کرم ساده و بتقرب نهند نافع بود و اگر خاکستر او را در چشم کشند سفیدی چشم را
ببرد و نزول آب را دفع کند و دیگر از عجایب حیوانات کشف است که بیشتر اوقات تخم
میکذارد و چون سینه اش صلبست و کرمی ندارد که بر سر تخم نشیند در برابر تخم
بنشیند و نظر بچه را برساند و گفته اند که چون نر خواهد که با ماده جمع شود و ماده

راضی نشود زن میرود و مهرکیا در دهن میکیرد و می آید و بخاصیت آن ماده بوی
مهربان میشود و متابعت می نماید و کفته اند که کاه باشد که کشف دم مار را بدهن
کیرد و سرش را اندرون کشد و مار چندان خود را بر پشت او زند که هلاک شود
و هیچ مضرتی بکشف نرسد و از هر کشف خاصیتها نوشته اند از انجمله اکر موی از جایی بکنند
و خون کشف را دو بار و سه بار در ان موضع مالند موی از ان موضع نروید و زهره
کشف اکر با عسل در چشم کشند سفیدی را ببرد و دیکر از عجایب حیوانات بلنس است و ان
حیوانیست که در دریا میباشد و نقلست که کاه غریقان را نجات میدهد باین
که بزیر غریق میرود که تا بر پشت او شنا نماید و بیرون رود و چون خواهد که
شکار مرغ نماید ماهی را میکشد و بر روی آب می اندازد و خود در آب زیر ماهی
قرار میکیرد و ابر آلود میکند که تا بدنش در آب ننماید پس چون مرغ ماهی را
بر روی آب دید می آید که منقار بر وی زند و او را قوت خود سازد دلفین
درین اثنا جستن کند و مرغ را شکار نماید و دیکر از عجایب حیوانات حیله روباه است
چون کرسنه شود در صحرا بخوابد و خود را پر باد سازد و حرکت نکند تا انکه مرغان
کمان کنند که مرده است پس چون آیند که بر وی منقار زنند جستن نموده مرغ را
شکار نماید و کفته اند که از برای خانه خود چند در میسازد که اکر دشمن از دری در آید

از در دیکر بیرون رود و بر کرد خانه خود حنظل بنهد تا کرک قصد او نکند
زیرا که اکر پای کرک بر حنظل آید هلاک شود و موی او در هر سال یکبار میریزد
پس عنب الثعلب بخورد و موی تازه بر آرد و دیکر از عجایب حیوانات نستین
و آن ماریست بزرک و پر زهر و انرا اژدها میکویند و تا انکه مردمان از شر او
ایمن باشند پیوسته کار ابر بر وی موکل ساخته که مانند آهن ربا او را از با
و آن مار از ترس ابر سر از سوراخ بیرون نمیکند و در سالی یکبار در فصل بهار
در روزی که آسمان از ابر خالی بوده باشد بیرون می آید و با نهایت خوف میرود
و در عجایب المخلوقات مذکور است که اژدها را یافتند که طول او دو فرسخ بود
و دیکر از عجایب حیوانات کاو کوهیست که او را کوزن کویند و او مار خوار است
و چون مار بسیار بخورد تشنکی بر وی غالب شود پس بر سر آب آید از تشنکی فریاد
میکند و آب نخورد از ترس اینکه مبادا زهر در بدنش بدود و هلاک شود
و کفته اند که از برای دفع زهر خرچنک طلب نماید و بخورد و بدان دفع زهر از بدنش
کند و کفته اند که هر سال شاخ کهنه می اندازد و شاخ نو بر می آورد و چون وقت
شاخ انداختن میشود بجایی میرود که کسی بانجا نرسد تا اینکه خود را از آسیب صیادان
و در ان موضع انتظار میماند که تا شاخ تازه بهم رساند تبارک الله احسن الخالقین

پس هر که بچشم دل مشاهده انواع حیوانات بری و بحری و چرنده و پرنده و منفعت و
خاصیتهای ایشان نماید و در مکر و حیله‌ها هر کدام در طلب روزی خود و دانائی و زیرکی در
وجود صانع قادر توانا نماید بر حکیم دانا نماند بدانکه انواع حیوانات بسیار است
اما آنچه در کتابها ضبط نموده‌اند ظاهرا هزار و چهارصد نوع بحریست و ششصد نوع
بریست و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت شده که حق سبحانه
و تعالی هزار و دویست نوع حیوان در بر آفریده و هزار و دویست نوع در بحر

فصل از جمله حکمتهای هوا و تصرف و تغییر باد آنکه بی هوا زندگانی
ممکن نیست چرا که زندگانی بحرارتیست که پروردگار آنرا در دل آفریده و دل که ظرف
حرارتست محتاجست که پیوسته هوای خنک بوی رسد که اگر چنانچه هوا بوی
نرسد هلاک خواهد شد و آنچه ظاهر است که چون حلق شخصی را بگیرند و نگذارند که
هوا بدنش رسد هلاک شود و دیگر از فایده‌ها آنکه از بیرون آمدن هوا از حنجره
صوتها و صداها متولد گردد و چون زبان در دهان حرکت نماید کلام حاصل شود
و باد هوا این صوت و کلام را بگوش رساند پس اگر چنانچه هوا نباشد نه هر کسی
حرف میتوانند زد و نه کسی چیزی میتواند شنید و همچنین اگر هوا نباشد کسی بوی خوش را
نمیتواند دریافت چرا که بو عارض هوا میشود و هوا آنرا بمشام میرساند پس اگر هوا

نباشد

نباشد ادراک بوی خوش و ناخوش ممکن نخواهد بود و دیگر از فایده‌ها حرکت هوا
آنکه کشتی را از شمال بجنوب و از جنوب بشمال برد که اگر حرکت هوا نباشد کشتی بر روی
آب حرکت نخواهد بود و دیگر از فایده‌های هوا آنکه در وقت احتیاج بباران اجزای
ابر را جمع مینماید و از محلی بمحلی میبرد و سبب باران که بهم میشود و در هنگام طلوع آفتاب
ابرها را پراکنده میسازد و دیگر از فایده‌ها آنکه درختانرا آبستن میکند و ثمرها را
تازه میسازد و چون تیزی آفتاب کم شود میوه‌ها و غله‌ها را می‌پزانند و میرسانند و خشک
میگردانند و فایده دیگر آنکه بوزیدنش غله‌ها را پاک مینماید پس اگر هوا نباشد غله‌ها
پاک نشود و دیگر از فایده‌ها آنکه آتش را روشن میکند پس اگر نباشد آتش شعله ور نخواهد
شد و کسی از آن فایده نخواهد برد و فایده دیگر آنکه چون چیزی با بستر شود هوا
آنرا خشک میسازد پس معلوم شد که اگر هوا نباشد زندگانی و تعیش ممکن نخواهد بود
بلکه اگر هوا نباشد و مدتی حرکت نماید انسان و حیوان و نبات همگی هلاک و ضایع گردند
پس چون انسان و حیوان و نبات بهوا کمال احتیاج دارند بنابرین پروردگار
انها را فراخ ساخته و عالم را از آن پر کرده‌اند و چون احتیاج بآب کمتر از احتیاج بهوا
است لهذا کمتر از هوا خلق نموده و چون احتیاج باتش کمتر از آب و باد است زیرا که غیر
انسان را باتش احتیاج نیست بنابرین پروردگار بحکمت کامله آتش را از آب کمتر آفریده

تبارک الله احسن الخالقین وشمه از حکمتهای سحاب آنکه در میان زمین و آسمان مسخر است
آنکه با آنها بسیار بامر پروردگار بر مرکب باد سبک رفتار نشسته از محلی بمحلی میرود
وبمقدار حاجت گاهی برف وگاهی باران میبارد و در کوه و دشت سیلها روان
میسازد و زمینهای مرده را زنده ساخته لباسهای فاخر از انواع گل و گیاه میپوشاند
و از روی حکمت آب از سحاب قطره قطره میریزد که اگر چنان فرو ریزد که ناگاه ان
ریخته شود خانها خراب شود و درختان شکسته شوند و گیاها ضایع کرده و
سفرها متعذر گردد و مردمان هلاک گردند اگر بپرسند که چرا برف در سرحد میشود
و در گرمسیر نمیشود بگو که چون زمین سردسیر صلب است و باران فایده ندارد چرا که
بر زمین نمیخوابد و اندک اندک آب میشود و زمین فرو میبرد و فایده دیگر آنکه
در کوهها سردسیر میبارد و اندک اندک آب میشود و بر روی زمین جاری شود
و اما در گرمسیر چون زمین سست است و در کوهها توقف برف محالست باران
در اینجا نافع است اگر گویند که تگرگ از برای چیست و چه فایده دارد بگو که تگرگ
از غضبهای پروردگار است که متوجه عاصیان میگردد اگر پرسند که صاعقه
چرا میشود و چه فایده دارد بگو که صاعقه نیز از غضبهای حضرت الهیست اگر پرسند
که رعد و برق چه فایده دارند بگو که از جمله فایدها آنکه چون رعد از اعلام

نمایند برحمت پروردگار امیدوار شوند و متوجه دعا گردند و چون مسافران
انرا ببینند بترسند و استغاثه نمایند و پروردگار را بدعا یاد کنند و پروردگار
در کلام مجید باین معنی اشاره فرموده که یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا
و بدانکه خلقت انسان چون بغایت عجیبست و مشتمل است بر حکمتهای بسیار
و دلیل واضح است بر معرفت کردگار بنابرین پروردگار چندین موضع
در کلام مجید ذکر آن نموده و در روایتست از سید الانبیاء صلی الله علیه و آله که فرموده
اَعْرَفُکُمْ بِنَفْسِهِ اَعْرَفُکُمْ بِرَبِّهِ یعنی از شما کسی که خود را بهتر شناخته پروردگار
خود را بهتر شناخت **فصل** شمه از حکمتهای خلقت انسان آنکه پروردگار
بحکمت کامله از برای بقای نسل آدمی منی را از غذایی که خورده میشود ایجاد
و در صلب پدر و ترائب مادر جا میدهد و در باطن زن رحم آفریده مانند
کیسه و مهر و الفتی داده که بدان منی را برحم توانند رسانید و از روی حکمت منی را
چسبنده ساخته تا یک دفعه در رحم قرار گیرد و طبیعت رحم یک دفعه شروع در تاثیر



نماید و مرد و زن را خاصیتی داده که چون بر خیزند و با یکدیگر تکلم نمایند شهوات بر انگیخته
شود و بحرکت درایند و مانند مستان حرکتها کنند و بعد از حرکات مستانه منی
مرد و زن از صلب و ترائب نقل نموده در قعر رحم قرار گیرد و حق تعالی در سوره

طارق بمعنی بشارت فرموده فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ
مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ و ترجمه اینکه
باید انسان نظر کند که از چه خلق شده خلق گشته از آب جهنده که بیرون می‌آید از میان
صلب و ترائب و صلب استخوانهای پشت است و ترائب احتمال دارد که استخوان سینه باشد
و بعد آنکه نطفه در رحم قرار گرفت رفته رفته پروردگار بقدرت کامله آن نطفه را
خون کرده اند و آن را علقه گویند و بعد از آن خون را گوشت سازد و آن را مضغه گویند
و بعد از آن از گوشت ایجاد استخوان نماید و گوشت بر استخوان برویاند و حق تعالی
در کلام مجید اشاره باین حالات فرموده و گفته لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ
سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا و از اهل تجربه نقلست که چون منی مرد و زن
در رحم قرار گیرد رفته رفته مدور میشود و تا شش یا نه روز سفید مکث
بعد از آن در وسط حقیقی آن جسم مدور یک نقطه خون بهم میرسد و آن موضع دلست
و بعد از آن دو نقطه دیگر بهم میرسد از خون یک نقطه در بالای دلست و آن جای
دماغست و یک نقطه در جانب راست دلست و آن جای جگرست و این سه

عضو که ابتدا بخلقت انسان میشود در بدن نهایت عظمت دارند و ایشان را اعضای
رئیسه میگویند و بعد از آن سه نقطه خون کشیده میشوند و بهم متصل میگردند
و مجموع این احوال در مدت سه روز واقع میشود که با شش بود که نطفه بوده نه روز
میشود و گاه باشد که یک روز بیشتر یا کمتر واقع شود و آنگاه بعد از شش روز دیگر مجموع
جسم مدور و بدل بخون میگردد و گاه باشد که یک روز زیاده و دو روز پیش و پس واقع شود
و بعد از آن بدوازده روز علقه گوشت سرخ شود و دل و دماغ و جگر از یکدیگر متمیز
شوند و بهم نسبت پدید آید و گاه باشد که دو سه روز پیش و پس واقع شود پس آنکه
پروردگار گوشت را استخوان گرداند و استخوان را کسوت گوشت بپوشاند و از
حکمتهای عجیبه اینکه پروردگار خون حیض را از اطراف بدن برحم آورد و طفل را بدان
تربیت نماید و آن بجهت آنست که زن در ایام حمل حیض نمی‌بیند و دیگر از حکمتها آنکه
پروردگار روده‌ای فرموده که یک سر آن متصل است بناف طفل و یک سر آن متصل است بجمیع
خون که آن را حیض گویند و سوراخ حیض اندام روده بناف طفل میرود و از ناف
بجمیع بدنش میدود و بدان پرورش می‌یابد و چون طفل متولد شود آن روده را
بمقراض از ناف جدا نمایند و دیگر از حکمتها آنکه پروردگار از برای محافظت طفل
از آفات و نجاسات پرده بر دور او کشیده و آن پرده را مشیمه گویند تبارک الله

احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای پروردگار آنکه بدن را از یکپاره استخوان نیافریده
و استخوانهای بسیار بهم وصل نموده که تا نشستن و خوابیدن و گرفتن و دادن و رفتن
و آمدن و دویدن ممکن بوده باشد و فایده دیگر آنکه اگر آفتی بیک عضو رسد اثر آن
بجمیع بدن نرسد و دیگر آنکه بتوانند که بعضی از اعضا را بجنبانند که باقی اعضا را نجنبانند
و فایده دیگر آنکه بدن انسان و باقی حیوانات گرم و تر است و پیوسته گرمی در تن
عمل می نماید و بخار بسیار در بدن بهم میرسد و از منفذهای استخوانها بیرون میرود
پس اگر مرکب از استخوانهای بسیار نمیبود بخار در بدن می ماند و باعث مرضها میشد
و چنانچه یافته اند مجموع استخوانهای بدن آدمی بغیر از استخوانهای کوچک ریزه دویست و
چهل و هشت پاره است و از آنجمله سر ترکیب آن از بیست و پنج پاره استخوان شده
و از عجایب حکمتهای سر آنکه پروردگار از چهار استخوان چهار دیوار از برای آن ساخته
و کاسه سر را مانند سقف بر آن گذاشته و آنرا جایگاه دماغ که سر امیر ملک بدن است
کردانیده و چون دماغ بغایت لطیف و شریف است و موضع حس و ادراکست و حفظ
و خیال پروردگار آنرا بهفت طبقه محافظت نموده اول پرده نازکی بر گرد وی
کشیده دوم صلب سیوم جرم استخوان و بر دو جرم استخوان پرده کشیده که آنرا
سمحاق نامند و بر بالای سمحاق گوشت آفریده و بر بالای گوشت پوست خلق نموده و بر

بالای

بالای پوست مو رویانیده تبارک الله احسن الخالقین اگر پرسند که پروردگار
چرا سر را مدور آفریده بگو که در آن فایده هاست از جمله آن فایده آنکه این شکل فراخ تر است
از شکلها و فایده دیگر آنکه اگر سنگی یا چوبی بدان رسد اندک جایی بشکند بخلاف
باقی شکلها و فایده دیگر آنکه مدور فراخ تر از شکلهای دیگر است دوم دوری که
محیط طرفش برابر باشد با شکلهای دیگر و فایده دیگر آنکه تراشیدن موی آن آسان تر است
از شکلهای دیگر و از عجایب حکمتهای استخوانها آنکه پروردگار بسیاری از استخوانها را مجوف
آفریده که تا سبکتر باشد و حرکت باسانی واقع شود و جوف استخوانها از مغز پر نموده
که تا غذای استخوان شود و چربی او نگذارد که بسبب حرکت خشکی بر استخوان غالب شود
و چون پروردگار بحکمت کامله دویست و چهل و هشت پاره استخوان بدن انسان را
بوجه احسن بهم ترکیب نماید آنرا با طناب رگ و پی محکم و استوار کند و بگوشت آنرا
کل اندود نماید و بر روی گوشت از بهر استحکام پوست کشد چنانچه خانه را
بعد از کل اندود گچ کاری نمایند تبارک الله احسن الخالقین و بدانکه در گوشت
چند فایده است فایده اول آنکه استخوانها بدان محکم شوند و زخمها بدان گرفته گردند
فایده دوم آنکه چون گوشت از خون بهم میرسد طبعش گرم و تر است بدن را
گرم و تازه نگه میدارد فایده سیوم آنکه اگر گوشت نبودی استخوانهای بدن بهم سوده شدی

و شکسته کنی و فایده چهارم آنکه اگر گوشت در بدن نبودی نشستن و خوابیدن دشوار
شدی یعنی که مردم لاغر از نشستن و خوابیدن آزار کشند تبارک الله احسن الخالقین
و سیم از حکمتهای انگشتان که از همه اعضا حقیرترند و بدان قیاس باقی اعضا توان
نمود آنکه چون مقصود از انگشتان خدمت بدنست بنا بر این ترکیب آن از پاره پاره
استخوان نموده زیرا که اگر یکپاره استخوان میبود یا دو پاره بسیاری از خدمتها فوت میشد
مثلا اگر کسی میخواست که مشت را گره نماید و دشمن را از خود دفع نماید نمیتوانست
و همچنین چیزهای مدور را از زمین نمیتوانست برداشت و همچنین اگر میخواست که کف را
جمع نماید و بدان آب خورد نمیتوانست و اگر چنانچه زیاده از سه استخوان میبود اعتدال از آن
بیرون میرفت و کم قوت میشدند و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار چهار انگشت را
متصل بهم آفریده و انگشت بزرگ را از این چهار جدا ساخته و پر قوتتر گردانیده
که با برابر آن چهار انگشت بوده باشد و چیزها را بآسانی از زمین برتوان داشت
و اگر چنانچه انگشت بزرگ از چهار انگشت جدا نبود و نمیبود چیزهای مدور را اصلا
نمیتوانست برداشت و چیزی نمیتوانست دوخت و خار از پا نمیتوانست کشید
و چیزی نمیتوانست نوشت و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بعضی را دراز
و بعضی را کوتاه آفریده تا آنکه وقتی که کف را کاسه سازند و بدان آب خورند همه برابر شوند

وچون

و چون مشت را گره نمایند محکم شود و چون انگشتان را است ایستاده باشند بشکل نصف
دایره باشند و دایره بهترین شکلهاست و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار در
اندر انتهایت صلب آفریده که تا در خدمت ضعیف نشوند و با صلابت تمام آنرا
میان تهی آفریده که تا در حرکت چابک بوده باشد و در جوف آن مغزی آفریده
که تا از گرمی حرکت خشکی بر او غالب نشود و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار
بحکمت کامله استخوان انگشتان را قوی ساخته و در سر یکی گوی قرار داده مانند
خانه نگین و در سر استخوان بند دویم گرهی آفریده مانند نگین و در گوی بند اول
نشانیده و در بند سوم را نیز با دویم اینچنین ترکیب نموده و چون حامل باید
که از محمول قوی تر باشد و دیگر از حکمتها آنکه مفصل انگشتان چون دایم در حرکت
و استخوان بر استخوان چون دایم سوده شود باعث خشکی استخوان میشود بنا بر این
پروردگار غضروف نرم در میان بندها آفریده که تا استخوانها هم سوده نشود
و طنابها مانند ریسمان بر بندها پیچیده تا که بندها از هم جدا نشوند و گوی سر بندها را
بسیار فراخ ساخته که تا گره سر بند از آن بیرون نیاید و بسیار آن کور انداخته
که تا گره سر بند بآسانی در آن حرکت نماید و دیگر از حکمتها آنکه پروردگار انگشتان را
کسوت گوشت و پوست پوشانیده که تا زود شکسته نشوند و بآسانی چوب

وسنگ و غیر آن را از زمین توان برداشت و از حکمتها آنکه بر سر انگشتان ناخن آفریده
و در آن چند فایده است فایده اول آنکه چیزهای کوچک مثل سوزن و دانه کنجد
از زمین توان برداشت فایده دویم آنکه بن ناخن در وقت ضرورت توان خارید
و از عجایب حکمتها آنکه چون بخارش در آید انگشت دست بر سر آن محل میرود
و خطا نمیکند فایده سیوم ناخن حافظ سر انگشتانست و از آفات نگاه داری
مینماید و تتمه از حکمتهای چشم آنکه پروردگار با نزاده طبقه آفریده **نظم**
کرد آفرین کار تعالی بصنع خویش ⁂ چشم هفت پرده و این منقسم ⁂ صلب و مشیمه
شبکه زجاجی و پس جلید ⁂ پس بیض و عنکبوتی و عنب قرنی و ملتحم ⁂ طبقه اول را
صلبیه میگویند طبقه دویم را مشیمی گویند و طبقه سیوم شبکی گویند و در میان طبقه
شبکی جسمیست مانند آبگینه گداخته آنرا رطوبت زجاجی گویند و در میان رطوبت
زجاجی جسمیست سفید و روشن و صاف و در او آنرا رطوبت جلیدی گویند از سبب این
که سفید و شفافست مانند جلید و جلید یخ را گویند که بسته و جامد شده باشد
و آنرا بردی نیز گویند زیرا که مانند برد است که بفارسی آنرا تگرگ گویند و در پای
رطوبت جلیدی جسمیست مانند سفیده تخم مرغ و آنرا رطوبت بیضی گویند و غذای
رطوبت جلیدی از این رطوبتست و از رطوبت زجاجی که در زیر جلیدیست

گفته اند

گفته اند دیگر جلیدی برطوبت واقع میشود و باقی رطوبتها و پرده ها اسباب آلات و
این رطوبتند و بالای رطوبت بیضی پرده است تنک مانند خانه عنکبوت و آنرا
عنکبوتی گویند و بر بالای آن پرده عنبی است و آنرا پرده عنبی از آنجهت گویند که در
میان آن سوراخی هست مانند دانه انگور که چوب دنبال او کنده باشد و این
سوراخ را پروردگار از برای آن ساخته که تا نور بصر از آنجا گذر نماید و این طبقه را
از روی حکمت صلب و محکم آفرید خصوصا حوالی سوراخ را که تا سوراخ بحال خود
بماند و بنظر ضرری نرسد و در زیر این پرده پرده ها آفریده شده که تا نگذارد که
رطوبت بیضی سوراخی را گم کند که نگاه نور بصر است بگیرد و بالکه این پرده را
رنگهای مختلف میباشد سیاه و کبود و غیر آن و بر بالای آن پرده قرنیست و چون
قرنی شفافست در زیر آن رنگهای عنبی نمودار است و این مجموع را حلقه گویند
و گرد این حلقه جسمی سفید است چرب در آمده و آنرا ملتحمه گویند و از روی حکمت
پرده قرنی بر دو چشمست و محل آفاتست پروردگار آنرا چهار طبقه آفریده تا اگر
بعضی از طبقات آنرا آفت رسد باقی آنچه بماند چشم را محافظت نماید و آنچه هست که
گفته اند که طبقات چشم مانند طبقات عالم اجسام سیزده است طبقات عالم چهار
عنصرست و نه فلک و از عجایب آفرینش چشم نگاه از جایگاه که محل بینایی است از

عدسی کثرت و بدان صورت آسمان و ماه و ستارکان دیده میشود و دیکر عجایب
چشم انکه مانند آیینه است و اندک غباری بدو ضرر میرساند بنابرین پروردکار
بحکمت کامله پلک چشم را آفریده که پیوسته حرکت کند و آیینه چشم را صیقل نماید و چون
چشم مکس در غایت کوچکیست و کنجایش پلک ندارد بنابرین پروردکار
دستهای او را چنان آفریده که پیوسته بر چشم مالیده شوند چشم را صیقل نمایند
منکدر نشود و از عجایب چشم انکه انچه در دل بدید آید از غضب و سرور و آشتی
در دیده ظاهر شود و چون چشم دیده بان ملک بدنست بنابرین پروردکار
بحکمت کامله در بلندی کردن او را جا داده کردن تا بعنوانی ساخته که بهر
طرف تواند کردید و چون چشم را نازک و لطیف آفریده بنابرین از بهر حفظش
در زیر طاق پیشانی جای داده و ابرو را مانند سایه بان بر سرش کشیده و پوست را
غلاف چشم ساخته که تا آفتی متوجه شود یا بخواب رود که دیده بدان پوست
پوشیده شود و مژکان را آفریده که تا پشه و مکس و غیر آن باسانی در وقت بیداری داخل
دیده نتوانند شد و مژکان را سیاه کرده اینده که تا دیده را خیره نکرداند اکر پرسند
که پروردکار آب دیده را چرا شور آفریده بکو از بهر آنکه لحمه را محافظت نماید زیرا که
لحمه مانند پیه چربست و شوری چربی را از تعفن نکاه میدارد تبارک الله احسن الخالقین

پس هر که بدیده دل بر عجایب خلقت چشم بنکرد او را علم جزم بوجود پروردکار
دانای توانای حکیم سمیع بصیر مرید کارساز بهم رسد و شمه از حکمتهای کوش انکه پروردکار
او را از استخوان نیافریده که تا وقت خواب و استراحت باعث آزار نشود و مانند
صدف از پیچ پیچ آفریده که تا هوا در آن بند شود و سخنها را بسامعه رساند و
فایده دیکر انکه راه جانوران دور شود و نتوانند که زود خود را بدماغ رسانند
و فایده دیکر انکه هواهای بغایت کرم و سرد یکدفعه داخل نشود تا موجب ضرر
دماغ نکردد اکر پرسند که پروردکار چرا چرک کوش را تلخ کرده است بکو از بهر انکه
جانوران از ان نفرت نمایند و بکوش داخل نشوند تبارک الله احسن الخالقین
و شمه از حکمتهای بینی انکه هوا در ان پیچیده در هر نفس پاره از ان از راه شش بدل رسد
و دل را خنک کرده اند و از دل برکهای بزرک که از دل رسته است داخل شود و از
رکهای بزرک برکهای کوچک رود و از رکهای کوچک برکهای کوچکتر داخل شود
تا انکه بسراپای بدن رسد و بدن را خنک نماید و چون کرم شود با بخارهای فاسد
آمیخته شده از ان راهی که نفس بالا کرده و دیکر از فایدهای بینی انکه پاره از هوا را بدماغ رساند
و دماغ را تازه کرداند و بوی خوش و ناخوش را بوی رساند و حیات انسان و
حیوان بدین نفسهاست که اکر نفس منقطع شود حیات منقطع خواهد شد و

از علما گفته‌اند که در شب و روزی هر انسانی بیست و چهار هزار نفس میکشد
و گفته‌اند که تا شش یکبار نفس میکشد دل پنج بار حرکت میکند پس دل شبانه‌روزی
صد و بیست هزار حرکت میکند و هر نفسی از نفسها شش و هر حرکتی از
حرکتهای دل حیات تازه است بیت از دست و زبان که بر آید
کز عهدهٔ شکرش بدر آید و دیگر از فایدهٔ بینی آنکه در دو هوا معتدل شود
تا هوای بسیار سرد بشش و دل زیان نرساند و دیگر از فایدهٔ بینی آنکه حرفها
باسانی از مخارج بیرون آیند نبینی که یکی را دماغ گیرد گفتن بعضی از حرفها
بر وی دشوار شود و از حکمتهای پروردگار آنکه در میان بینی دیواری کشیده که تا
بینی را نگاه دارد و فایدهٔ دیگر آنکه بینی را خوش نما کرده‌اند که اگر چنانچه بینی یک
سوراخ فراخ میداشت بدنما میبود و دیگر از عجایب حکمتهای دهان و زبان
آنکه هرگاه دل خواهد که مطلب و مراد خویش را بکسی خاطرنشان نماید فی الحال
زبان را امر کند و در فضای دهان بجولان در آید و بهر مخرجی که رود آوازی و
حرفی ظاهر شود و از ترکیب حرفها مراد دل فهمیده گردد و در آنکه پروردگار
قصبهٔ شش مانند انبان ساخته شش بمنزلهٔ انبان است و قصبهٔ او بمنزلهٔ نای
آواز بیرون آمدن هوا از حنجره انواع صوتها و صداها ظاهر میشود و الحکم

از چندین

از چندین آواز دو آواز بهم شباهت ندارد چنانکه روی آدمی که یک وجب
بیش نیست از چندین هزار بود و رو بهم نمی‌مانند و حکمت در این است که شوهر و زن
یکدیگر را بشناسند و همچنین پدر و مادر و فرزندان یکدیگر را فرق نمایند که نامحرم
از محرم و وارث از غیر وارث ممتاز شوند و در معاملات نیز یکدیگر را بشناسند که
تا کسی بغلط حق کسی را بدیگری ندهد پس اگر اختلاف صداها و از نمی‌بود عالم مختل نظام
و از فایده‌های این اختلاف ظهور کمال قدرت خدای متعال است تبارک الله احسن الخالقین
و بدانکه پروردگار در قصبهٔ ریه که آن راه دو راه است متصل بدهن ساخته یکی مجرای نفس است
و این متصل است بشش و آن را قصبهٔ ریه گویند و دیگری مجرای طعام است و متصل
بمعده است و این را بعربی مری خوانند و پروردگار بحکمت کامله از برای مجرای نفس
سرپوشی آفریده که تا طعام ازین راه داخل نشود و در وقت آواز دادن و نفس کردن
سرپوش برداشته میشود پس اگر در اثنای خوردن و آشامیدن چیزی در مجرای نفس
داخل شود بسرفه دفع آن میشود و شش متصل بدل است و باد میزند که تا گرمی دل باعث
هلاک نشود و بدانکه دل پادشاه مملکت بدن است و تمامی اعضا بامر حضرت باری تعالی
در فرمان ویند و پروردگار او را در میان مملکت بدن که از آفت دور است جای
داده و از بهر محافظت پرده بروی پوشانیده و بر گرد او حصاری از استخوانهای سینه و پشت

وهلو ترتیب داده واستخوانهارا بطناب پی محکم ساخته وبگوشت پوستش ابداع نموده تبارک الله احسن الخالقین وثمره ان حکمتهای ولادت طفل انکه چون در رحم مادر اعضای طفل تمام کردد وجای بروی تنگ شود بالهام الهی بحرکت در امده راه بیرون طلب کند وسر خود را بنا بر اسانی پیش نموده بیرون اید وپرورد کار بمرحمت خویش مادر وپدر را مشفق ومهربان ساخته در محافظتش سعی نمایند واز برای غذای طفل خون حیض را بر پستانها دوان ساخته از ان شیر تحصیل کرده است وطفل را ملهم ساخته که بمکیدن اغاز نماید وسر پستان را نرم وسوراخ کرده تا در دهن نرم شود ومکیدن ممکن باشد وسوراخهای کوچک بر پستان افریده که تا شیر بتحلیل پخته شود وبیرون اید وچون طفل از برای استحکام بدن دندانهای محکم وصلب از گوشت بدر اید دندانهای پیش را تیز ونازک وبرنده سازد که تا بدان کرم را تواند کند وخورد طعام تواند برید ودشمن را تواند کزید ودندانهای عقب را بعضی بسطح وبعضی تیز افریده که خوردنیهای سخت بدان شکسته شود وبعضی را پهن افریده که تا طعام بدان نرم شود وباسانی وبیره از کلو فرو رود ومعده از هضم نمودن ان عاجز نگردد واز جمله حکمتها انکه چون طعام در دهن بسیاری دندانها نرم کردد وبا چشمه که متصل در دهن جاریست خمیر شده از راه مری وارد معده شود ودر معده

بحرارتی که پرورد کار در ان افریده پخته کردد وچون پخته شود صافی ان از راه رکهای کوچک که بجگر متصل است داخل جگر شود ودردان که در معده میماند قوت دافعه که کناس معده است انرا بروده که بدان متصل است اندازد وانچه داخل جگر میشود بحرارتی که پرورد کار در ان افریده جوشش نمیزند وپخته میکردد واز ان خون وصفرا وسودا وبلغم بطوبیت بهم میرسد واصل او خونست وکف ان صفراست ودرد ان سودا وخون بقوت وهمراهی صفرا از راه رکها که بجگر متصل است بجمیع بدن میرود وگوشت میکردد وجزو بدن میشود واتصالی که رکها بیکدیکر دارند مثل اتصالیست که خطهای برگ درخت بیکدیکر دارند وانچه از صفرا که در جگر میماند بزهره میرود وسودا در سپرز پخته میکردد وسودا قوت استخوانست واستخوان بدان قوت میکرد ورطوبتها که در جگر بهم میرسد بجانب شانه میرود وپرورد کار بحکمت کامله چون انسانرا از فضای دنیا اورد اورا قوه ای از حافظه میدهد که تا زبان یاد کیرد وبجهه چیزها بداند ففایده وضرر چیزها را فراموش ننماید ودوست ودشمن بشناسد وراهها کم نکند وواجب وسنت را یاد کیرد وخط وکتابت بیاموزد ودادو ستد را فراموش نکند وبا این حال ادمی را قوه ای از فراموشی داده که تا مصیبتها را

فراموش نماید و پیوسته در تاسف و حسرت نباشند و یکباره دست از دنیا نکشند
و ترک زن و فرزند نکنند و بدیها که مردم در حق او نموده اند فراموش نماید و کینه
در دل نگیرد و از حکمتها آنکه طفل بیعقل از مادر میزاید آنست که اگر عاقل میبود و
برهنه از شکم مادر بیرون می آمد و میدید که بر عورتش نظر میکنند خجل میگردید بل
و دلگیر میشد و چون میدید که دیگران او را میشویند و در کهنه
می پیچند و در گهواره می بندند کمال خشم و الم او را حاصل میشد و فایده دیگر آنکه
اگر عاقل میزایید متحیر و واله و حیران میبود و بمشاهده انسان و انواع
حیوانات و آسمان و زمین او را حیرتها دست میداد و چنان پراکنده
خاطر میگردید که چیزی یاد نمیتوانست گرفت چنانچه طفل و مرد عاقلی با هم
اسیری ببرند آن طفل زود زبان آن طایفه را یاد میگیرد و آداب ایشان را می آموزد
و مرد عاقل بنابر آنکه حیرت و پریشانی خاطر که او را حاصل میشود چیزی یاد
نمیگیرد و فایده دیگر آنکه اگر نادان و بیعقل نباشد و اداهای طفلانه نکند در نظر
پدر و مادر شیرین نخواهد بود و از تربیتش محظوظ نخواهند شد و فایده دیگر آنکه
از برای نادانی و ضعیفی بدن طفل اینست که سعیها پدر و مادر او را تربیت نمایند
و بدو نیکی و کار او را بزرگ کنند تا یکدیگر را بشناسند و هواره عمر و ارث و

محرم و غیر محرم از هم جدا و ممتاز کردند و فایده دیگر آنکه تا مادر و پدر رزق د
فرزند باشند و فرزندان نیز رزق را از ایشان بدانند و چون طفل اندک اندک
بزرگ شود عقلش اندک اندک می افزاید و بوجوه طلب معاش دانا میگردد
و چون مرد دانا وقار و اعتبار و هیبت در کار است بنابرین پروردگار بعد از
سن بلوغ ریش و بروت میدهد و چون در زنان پاکی رو و نزاکت و لطافت
مطلوبست که ایشان را ساده میگذارد تبارک الله احسن الخالقین پس هر که بچشم دل
ملاحظه حکمتهای خلقت انسان نماید او را علم یقین بوجود پروردگار توانای
سمیع بصیر حکیم یکباره بهم میرسد چرا که در عقل عقلا مقرر است که افعال مشتمل بر
کمال حکمت خود بخود حاصل نمیشود و از نادان و عاجز صادر نمیگردد و در آثار
موجب معرفت پروردگار است بنابرین ثواب عظیم دارد و در کتاب کلینی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نقل شده که افضل العبادة التفکر فی الله و قدرته
یعنی بهترین عبادتها فکر در خدا و قدرت خدا نمودنست و حق تعالی اهل فکر را
بفکر مدح و ثنا کرده و فرموده که وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
و از مادر ابوذر رضی الله عنه پرسیدند که عبادت ابوذر چه بود جواب گفت که
گوشه اختیار مینمود و در نزد خود تفکر میکرد امّا باید که در تفکر ذات خدا واقع نشود

چراکه فکر بکنهش نمی‌رسد بلکه اکتفا بتفکر در آثار باید نمود و از حضرت امام جعفر صادق ع
روایتست که من نظر فی الله کیف هو هلک یعنی هر که فکر کند که خدا چونست هلاک میگردد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت شده که وایاکم والتفکر فی الله ولکن اذا اردتم
ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه یعنی حذر کنید از فکر در ذات خدا و لکن
اگر خواهید که نظر کنید در عظمت خدای تعالی پس نظر کنید بمخلوقات عظیم پروردگار
و از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم نقلست که من تفکر فی ذات الله الحد
ومن تفکر فی آلاء الله توفق یعنی هر که تفکر در ذات خدا کند ملحد میشود و هر که فکر در نعمتهای
خدا کند توفیق خواهد یافت و شک نیست که فکر در نعمتهای پروردگار باعث توفیقست
چراکه بنده هرچند فکر در نعمتهای پروردگار بیشتر میکند معرفت و محبتش زیاده میشود
و طاعت و عبادتش کامل میگردد **فصل** دلیل دیگر بر وجود خدای دانای
توانای آنکه میدانیم که ظاهرا و اعتقادا ان خدا ناشناس که کار ترا بجد اضطرار رسد
و دستش از همه چیز بریده شود و از همه کس نا امید گردد در این حال بکسی متوسل میشود
که او را از آن ورطه نجات دهد آن کس خدای دانا توانا است **پس**
بورطه که شوی نا امید از همه کس ع بهترین بکیست امید بدانکه اوست خدا ع
روایت شده که یکی از زنادقه در پیش حضرت امام جعفر صادق علیه السلم انکار صانع تعالی

مینمود

مینمود حضرت امام علیه السلم فرمود که آیا بدریا نشسته زندیق گفت بلی امام گفت
احوال دریا را دیده زندیق گفت که بلی در روزی باد تندی هولناک وزید و کشتی ما
شکست و کشتیبانان غرق شدند و من بلوحی از لوحهای کشتی چسبیدم پس ناگاه از
لوح بر محروم شدم در تلاطم امواج بموجی گرفتار گشتم تا آنکه مرا بکنار دریا برد
پس حضرت امام علیه السلم فرمود که پیش از آنکه این قضیه واقع شود اعتمادت بر
کشتی و لوح بود پس چون همه آنها از دست بیرون رفت آیا دل از نجات مردن
بر خود قرار دادی یا امید سلامت داشتی پس زندیق ساکت شد بعد از آن حضرت
امام علیه السلم فرمود که بدرستیکه صانع تعالی آن کسیست که در آن وقت بآن امید وار
بودی و اوست آنکسی که ترا نجات داد از غرق پس زندیق در دست و پای حضرت
امام علیه السلم افتاد و اسلام آورد و دیگر نقل شده که از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم پرسیدند که دلیل بر هستی پروردگار چیست فرمود که بدرستیکه دلیل
بر هستی صانع هستی منست زیرا که اگر هستی من از منست از دو حال بیرون نباشد
یا من خود را آنگاه هست کردم که هست بودم یا آنگاه که نیست بودم اگر خود را آنگاه
هست کردم که هست بودم این محال باشد زیرا که هست را هست کردن محال بعقل
و اگر خود را آنگاه هست کردم که نیست بودم این هم محال باشد زیرا که نیست هست کردن

محال است و باطل پس معلوم شد که من هست کرده هستی ام که نیستی برو محال باشد
و دلیل دیگر بر وجود واجب الوجود آنکه میگوییم هر که تامل نماید بیابد که هر چه
هست یا چنان باید که نیستی بر ذات او روا نباشد و از غیر هستی نیافته باشد و آنرا
واجب الوجود گویند و یا آنکه نیستی بر ذاتش روا باشد و هستی از غیر یافته باشد
و آنرا ممکن الوجود گویند پس میگوییم اگر واجب الوجود که نیستی بر ذاتش روا نیست
نبود هیچ ممکن موجود نشدی زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات روا است و هر چه نیستی بر ذاتش
روا است بی غیر موجود نشدی زیرا که ظاهر و معلوم است که هر چه هستی و نیستی نظر
بذات او مساوی باشد خود بخود بی آفریدگار موجود نشدی پس اگر غیر ممکن که واجب
الوجود است نبود هیچ ممکن موجود نشدی پس ثابت شد که واجب الوجودی
هست که ممکنات همه وجود از وی یافته اند و از این دلیل که بر وجود واجب الوجود
گفته شد دانسته شد که حق تعالی ازلی و ابدی است یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود
و دلیل آنکه میگوییم که ذات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد و در وقتی از
اوقات معدوم لازم آید که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را موجود
سازد چرا که هستی همه چیز از ویست و نیز این ظاهر و روشن است که معدوم خود بخود
نمیتواند شد پس باید که حق تعالی باشد و دیگر آنکه وجود حق تعالی چون عین ذات

حق

رباعی حق باز وجود خود جدایی نبود ٭ پیوسته ز هستیش رهایی نبود ٭
آنکس که بقا بود بر او وصف عدم ٭ شایسته منصب خدایی نبود اگر پرسند که
دلیل بر آنکه پروردگار شریک ندارد بگو که دلیل بر این آیات قرآنست و قل هو الله
سوره است در قرآن که در اثبات یگانگی پروردگار نازل شده و از جمله آیات
این آیات است الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی الله تعالی ذاتیست که بغیر از
او الهی نیست و او حی است و قیوم و مخفی نماند که یگانگی پروردگار احتیاج بدلیل
عقل ندارد و دلیل نقل برو بسیار است بلکه ظهورش در دین بمرتبه رسیده که احتیاج
بذکر دلیل ندارد فصل اگر پرسند که دلیل بر آنکه پروردگار مثل
و مانند ندارد و از جنس هر چه هست نیست چیست بگو دلیل بر این آیه لیس
کمثله شیء است که حق تعالی خود را بدان وصف نموده یعنی نیست
مثل او چیزی و دلیل دیگر بر این آنکه میگوییم که اگر خدا از جنس چیزی باشد لازم
آید که او را شریک باشد و ثابت نمودیم که او را شریک نیست و دلیل دیگر آنکه هر چه
غیر ذات حق تعالی است همگی محتاجند پس ذات باری تعالی از جنس چیزی نبود
و چیزی از جسم و عرض مانند نباشد اگر پرسند که جسم و عرض چیست و دلیل
بر احتیاج ایشان چیست بگو که جسم نام چیزیست که او را طول و عرض و عمق بوده باشد

و شك نيست كه هر چه چنين باشد محتاج خواهد بود باجزا و يكى از اجزا بالضروره غير كل باشد
و عرض چيزيست كه قايم بجسم باشد و بى جسم موجود نتواند شد مثل رنگ و بوى و طعم
و امثال آن پس ذات مقدس الهى نه بجسم مانندست و نه بعرض و الا لازم آيد كه
محتاج بغير باشد و احتياج بذات حضرت بارى تعالى محال است پس چون ثابت شد كه
ذات منزه الهى بچيزها نمى ماند و از جنس چيزى نيست پس نتوان گفت كه خدا چونست
و چه چيزست **رباعى** مانند خدا هر چه دانى نبود ٭ هر گز باقى مثال فانى نبود ٭
در ذات خدا چون و چه گفتن جهلست ٭ نادان بود كه جنس چيز دانى نبود ٭
و از آنچه گفتيم معلوم شد كه كسى كنه ذات حق سبحانه و تعالى نمى تواند رسيد زيرا كه
هر چه او را مثل و مانند نباشد مخلوق او را ادراك نمايد غير حدست **رباعى**
در ذات خدا فكر بود عين خطا ٭ بشناس صفاتش از ره صدق و صفا ٭
مخلوق بود هر چه بخاطر گذرد ٭ آلوده خاطر نشود ذات خدا ٭ پس چون
ثابت شد كه پروردگار جسم نيست و بچيزى نمى ماند پس بايد اعتقاد نمود كه او را
اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دهان و دماغ و دست و پا و غير آن ندارد پس
اگر كسى اعتقاد كند كه پروردگار بدن و اعضا دارد كافرست و همچنين اگر كسى اعتقاد
كند كه خوردن و خوابيدن و نشستن و برخاستن و آمدن و رفتن و حركت

كردن

كردن و ساكن شدن بر ذات مقدس او روا است كافرست پس بايد اعتقاد نمود
كه پروردگار متكلمست باين معنى كه چون خواهد مطلبى را بغير از خاطر نشان نمايد
خلق ميكند در جسمى از اجسام مثل درخت و هوا و غير آن كلام را و بسمع پيغمبر ميرساند
و ديگر بايد كه اعتقاد كنى كه آنچه مخلوق بدست و پا و ساير اعضا ميكند خالق بى
احتياج بدست و پا و ساير اعضا آنرا ميكند و چون كيفيت فعل الهى كسى را
دانستن ممكن نيست پس نتوان گفت كه فعل خدا چونست **رباعى** آنرا كه ز صنعتش
يكى كرد و نيست ٭ از فهم و خيال قدرتش بيرونست ٭ بى نطق بامر كن ما كرده جهان ٭
كردار خدا چو ذات او بيچونست ٭ **فصل** چون بيان كرديم كه پروردگار منزه از جسميت
و از اعضا منزه است پس بايد اعتقاد نمود كه آنچه با حواس ظاهره مثل باصره و
سامعه و شامه و ذايقه و لامسه ادراك ميكنيم و آنچه بحواس باطن از فهم ميفهميم
پروردگار بى احتياج بحواس ظاهره و باطن از جميع خصوصيات ميداند و ادراك
مينمايد و هيچ وقت بر ذات مقدسش پوشيده نيست و چون عقل و فهم كنه علم
حق تعالى نميتواند رسيد پس نتوان گفت كه علمش چونست **رباعى** سازنده طاق
زرنگار گردون ٭ علمش بود از حساب و اندازه برون ٭ هر ذره كه هست و
بود و خواهد بودن ٭ داند همه را هيچ اما چون ٭ و مخفى نماند كه جميع

که طلب کیفیت علم حق تعالی نموده اند غلطی عظیم کرده اند **فصل** چون
ثابت شد که پروردگار جسم نیست پس اعتقاد باید نمود که در مکان نیست و در جهت
نمی‌باشد زیرا که مکان و جهت مخصوص جسم است پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار
در آسمان است یا در زمین است یا در مشرق است یا در مغرب است یا در شمال است
یا در جنوب است کافر است و باید اعتقاد نمود که پروردگار با آنکه در مکان
و در جهت نیست در همه جا حاضر است باین معنی که قدرت در همه چیز در همه وقت
یکسان دارد و همچنین علمش بهمه چیز [illegible] جا در همه وقت یکسان است **رباعی**

نشناخته کس ذات خدای متعال ٥ زان رو که نه شبه باشد او را نه مثال ٥
با آنکه مکان و جا نباشد او را ٥ باشد همه جا با همه کس در همه حال

فصل
چون دانستی که نیستی بر ذات پروردگار روا نیست پس باید که اعتقاد نمود که
زمانی نیست زیرا که زمانی را چیزی گویند که در زمان پیدا شده باشد و چون
توان بود که حق تعالی زمانی باشد و حال آنکه زمان وجود از وی یافت **رباعی**

سازنده روز و شب زمانی نبود ٥ هستی ده هر مکان مکانی نبود ٥ در ذات
خلل بجا و کی ممکن نیست ٥ زان رو که زمانی و مکانی نبود

فصل
چون دانسته شد که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت نمی‌باشد پس باید

اعتقاد

اعتقاد کرد که دیدن نفی نیست و دیدنش در دنیا و آخرت محال است زیرا که شرط
دیدن آنست که جسم در مکان و جهت برابر نظر بوده باشد تا دیده شود و بیان کردیم
که پروردگار جسم نیست و در مکان نمی‌باشد پس دیدن وی محال باشد **فصل**
چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیاج بچیزی ندارد پس
باید دانست و اعتقاد نمود که الم و لذت عارض ذات مقدسش نمی‌شوند زیرا که
لذت تغیریست که بسبب حصول چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل می‌شود ٧
پس چون احتیاج بر ذات مقدسش محال است پس الم و لذت نیز بر او محال باشند
و دلیل دیگر بر این آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشند لازم آید که مثل انسان و سایر
حیوانات باشد و ما بدلیل دانستیم که ذات حق سبحانه و تعالی مثل و مانند ندارد
و دلیل دیگر آنکه الم و لذت تابع مزاجند و مزاج مخصوص جسمست و ما بیان کردیم
که پروردگار جسم نیست **فصل** چون احتیاج بر ذات مقدس الهی
محال است پس باید اعتقاد نمود که هیچ صفت عارض ذاتش نمی‌شود زیرا که هر چه عارض
ذات مقدسش شود البته باید که صفت نقص نباشد زیرا که نقص بروی محال است
چرا که ناقص سزاوار پروردگار نیست پس باید که صفتی که عارض ذات مقدس
الهی شود از صفت کمال باشد و این نیز محال است زیرا که لازم می‌آید که پروردگار

٧ والم تغیریست که بسبب فوت چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل میشود

در کمال خود محتاج بغیر باشند ولازم آید که پیش از حصول این صفت ذات مقدسش
ناقص باشد واین محالست وچون ثابت شد که ذات حق تعالی از الم ولذت وصفت
حادث وتغیر منزه ومبراست پس باید اعتقاد نمود که مراد از رضا ومحبتش ثواب
ومراد از غضب وقهر وعداوتش عذاب وعقابست **فصل** اگر پرسند
وجود واجب تعالی عین ذاتست یا زاید بر ذات چنانکه اشعریه گمان کرده اند
بگو که وجود واجب عین ذاتست **اگر پرسند** که وجود ممکن عین ذاتست یا
زاید بر ذات بگو زاید بر ذات **اگر پرسند** که وجود بچه معنی عین ذات
واجبست وبچه معنی زاید بر ذات ممکن است بگو که معنی اینکه وجود عین ذات
واجبست اینست که نیستی بر ذاتش محالست وذاتش مصدر آثار میشود بی آنکه
صفت وجود عارض او شود ووجود در ممکن غیر ذاتست باین معنی که ذات ممکن
میتواند بود که موجود باشد ومیتواند بود که معدوم بوده باشد وبی آنکه
وجود عارض او شود موجود نیست ومصدر آثار نمیشود پس حاصل کلام
اینست که آثار واجب تعالی از ذات تنها صادر میشود وآثار ممکن از ذات
ممکن با صفت وجود صادر میشود **اگر پرسند** که چه دلیل وجود واجب تعالی
عین ذاتست بگو که دلیل برین آنکه وجود واجب زاید بر ذاتش بوده باشد

هر آینه

هر آینه صفت ذات خواهد بود وصفت محتاج بموصوفست پس لازم آید
که وجود واجب تعالی ممکن باشد زیرا که محتاج بغیر ممکنست ودانسته شد که هر ممکن
محتاج بعلت پس لازم آید که وجود واجب تعالی محتاج بعلت باشد زیرا که
وجود همه ممکنات تابع وجود واجب تعالی است اما ذات واجب نیز علت
وجود خویش نتواند بود زیرا که علت باید خود موجود باشد تا علت چیزی میتواند شد
پس ثابت شد که وجود واجب باید که عین ذات واجب بوده باشد **فصل**
اگر پرسند که صفات ذات مثل علم وقدرت وحیات وسمع وبصر عین ذات واجب
الوجودند یا زاید بر ذات چنانچه اشعریه خیال کرده اند بگو که این صفات عین
ذاتند **اگر پرسند** که معنی اینکه این صفات عین ذات واجبست چیست بگو که
صفات معنیش اینست که ذات کامل واجب الوجود بی آنکه صفت علم وقدرت وحیات
وسمع وبصر عارض او شوند عالم وقادر وحی وسمیع وبصیر است بخلاف ممکن الوجود که
عالم وقادر وحی وسمیع وبصیر نمیشود تا صفت علم وقدرت وحیات وسمع وبصر
عارض او نشوند **اگر پرسند** که دلیل برینکه این صفات عین ذات واجب الوجود اند
چیست بگو که اگر این صفات زاید بر ذات واجب الوجود باشند هر آینه ممکن الحصول
بود زیرا که صفت محتاج است بموصوف وهر محتاج بغیر ممکنست وچون این صفات

ممکن باشد هر آینه محتاج خواهند بود بخالقی و ظاهر است که غیر ذات واجب
خالق این صفات نمیتوانند شد پس اگر ذات واجب الوجود خالق این صفات
باشد در حالتی که صفات با او نبوده‌اند پس لازم آید که این صفات پیش از وجود
موجود بوده‌اند پس لازم آید که این صفات پیش از وجود موجود بوده باشند
و اگر خدا بنجه این صفات را آفریده است در حالتی که بی این صفات بوده پس
لازم آید که در کمال خود محتاج باشد بانضمام این صفات و هر چه کمال او بواسطه
غیر باشد در حق ذات خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات با کمال
ذی الجلال محال است الحکم در نظر عقل ممکن نیست که از ذات ناقص این صفات
صادر شود و دلیل دیگر آیهٔ کریمهٔ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ است چرا که اگر صفات
ذات خالق زاید بر ذات باشد لازم آید که خالق مثل مخلوق باشد و دلیل دیگر قُلْ
هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ است و شک نیست که احدیت وقتی متحقق میشود که با ذات مقدس
الهی صفات زاید نباشد و بدانکه این تحقیق از ائمه علیهم السلام متواتر است از انجمله
سرور اولیا صلوات الله علیه و آله در بعضی خطبها خود فرموده که من وصفه فقد
قرنه و من قرنه فقد ثنّاه و من ثنّاه فقد جزّاه و من جزّاه فقد جهله یعنی
هر که وصف کرد خدا را بصفات زاید پس او را قرین ساخت بغیر و هر که خدا را

قرین

قرین ساخت بغیر پس دوئی قرار داد بخدای و هر که دوئی قرار داد بخدا پس بر کسی
که جزو از برای وی ثابت نمود و هر که جزو از برای خدا قرار داد پس نشناخت خدا را
رباعی پنهان بود از فهم خرد ذات خدا ۞ باشد پنهان و عالم از وی پیدا
ذاتش ز صفت بری و بی عین صفات ۞ عارف نکند صفاتش از ذات جدا

فصل اگر پرسند که عدل چیست بگو که عدل اعتقاد کردنست باینکه
حق تعالی آنچه بد و ناخوش و قبیحات نکند اگر پرسند که دلیل بر این چیست بگو
میل باین نمیکند مگر کسی که محتاج و نادان باشد که اگر کسی داند قبیح را که محتاج نیست
پس البته قبیح نخواهد کرد و بد از وی سر نخواهد زد رباعی کردار خدا تمام
احسان باشد ۞ ناخوش نبود کسی که رحمان باشد ۞ بیشک نکند هر آنچه باشد
ناخوش ۞ آنکس که نه محتاج و نه نادان باشد

فصل اگر پرسند که
نبوت چیست بگو که نبوت اعتقاد کردنست باینکه خدا را پیغمبرانی باشد
که ایشان هادیان و رهنمایان خلقند و خاتم و افضل پیغمبران محمد بن عبدالله بن
عبدالمطلب است صلی الله علیه و آله و حق تعالی در توریة و انجیل که بر موسی و عیسی نازل
کرد این مژدهٔ آمدن آنحضرت داده رباعی احمد که ز نهر او جهان شد موجود ۞
هم اول انبیا و هم خاتم بود ۞ موجود نشد از نهر وجودش آدم ۞ هر چند که اول

[illegible]

قبیح است احتیاج بان شده باشد هر گز آن قبیح را نخواهد کرد
و ما دلیل را دانستیم که حق تعالی بهمه چیز
دانا است و بهیچ چیز

زادم بوجود اگر پرسند که دلیل بر راستی پیغمبر از چیست بگو که دلیل راستی پیغمبران معجزاتست
و معجزه چیزیست که غیر خدا کسی قدرت بر آن نداشته باشد مثل مرده زنده کردن
و کور را بینا ساختن و امثال آن پس هر که دعوی پیغمبری کند حق تعالی دعای
او را مستجاب نموده معجزه در دست او ظاهر سازد میدانیم که او در دعوی خود
صادقست چرا که اگر کاذب باشد خدای دانای عادل دعای او را مستجاب نخواهد
ساخت و معجزه در دست او ظاهر ساختن و تصدیق کاذب نمودن قبیحست
و ما بدلیل دانسته‌ایم که حق تعالی عادلست و انواع قبیح ازو سر نزند و معجزات پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله بسیار است و علمای شیعه و سایر هفتاد و سه گروه از امت آنحضرت نقل
معجزات آنسرور کرده‌اند شیخ طبرسی گفته که آنچه از معجزات آن سید کاینات ضبط
نموده‌اند سه هزار معجزه است و بدانکه این معجزات غیر از معجزاتیست که از امامان
و جانشینان آنحضرت سر زده و ما درین رساله مختصری از معجزات آنحضرت ذکر
مینمائیم و از جمله معجزات آنحضرت امور عجیبه‌ایست که در شب ولادت و قبل از اظهار
رسالت واقع شده و مختصری از آن اینکه در شب ولادت آنحضرت لرزه به بنای کسری افتاد
چهارده کنگره از ایوان کسری که پادشاه گبران بود افتاده و آتشکده فارس که هزار سال بود
که آتش آن افسرده نشده بود افسرده گشت و دریاچه ساوه خشک شد و پادشاهان

از دیدن

از سریر خود بزیر افتادند و سر ایشان سرنگون گردید و علم ساحران و کاهنان
طرف شد و در صبح ولادت آنحضرت جمیع بتان در بتخانها سرنگون گشتند و از جمله
معجزات آنحضرت پیش از اظهار رسالت بود اینکه ابر بر سر آنحضرت سایه می‌انداخت و دیگر اینکه
آن آفتاب عالمتاب را سایه نبود **رباعی** امی لقبی کز انبیا اعلم بود ؛ احمد که سرور
عالم بود ؛ زان سایه باو نبود هر گه که بود ؛ محرم جایی که سایه نامحرم بود ؛
و از معجزات آنحضرت بعد از اظهار رسالت که تا قیام قیامت خواهد بود قرآنست که کلمات
و عبارات آن بر وجهی ترتیب یافته که فصحای عرب و فصحا هر چند خواستند که یک سوره مثل
سورهای قرآن بیاورند نتوانستند و عاجز شدند اگر پرسند که بچه دلیل بدانیم که
فصحای عرب همه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند بگو که اگر قادر میبودند که مثل یک سوره
قرآن بسازند چرا میساختند و با آنحضرت الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشکر کشند و
جنگ کنند و جان و مال خود را در معرض تلف آورند اگر گویند که شاید ایشان مثل
سوره قرآن ساخته باشند اما بما نرسیده باشد بگو که این احتمال باطلست چرا که دشمنان
دین اسلام همیشه بسیار بوده‌اند و از یهود و نصاری و گبران و ملحدان پس میبایست که
ایشان مثل سوره از سورهای قرآن میساختند دشمنان دین نقل میکردند و بما میرسید
و دیگر از جمله معجزات آنحضرت انشقاق قمر است ماه را باشاره دو نیمه کرد و از جمله معجزات

آنحضرت آنکه بر جذع نخل خطبه میخواند و چون منبری از برای آن رسالت پناه
ترتیب دادند و از بهر خطبه خواندن بمنبر رفت جذع نخل از مفارقتش ناله
میکرد و آواز میداد مانند شتر زاده و چون حضرت آنرا در بغل میگرفت ساکت
میشد و دیگر از معجزات آنحضرت آنکه زنی یهودیه که نامش عبلا بود حضرت را ضیافت
طلب نمود و گوسفندی را کشت بپخت و بزهر آلوده ساخت و چون حضرت
رسول و صحابه خواستند که از آن تناول نمایند کتف آن گوسفند بتکلم در آمد و گفت که
یا محمد مرا مخور که بزهر آلوده نموده اند بعد از آن جبرئیل نازل شد و ایشانرا تعلیم نمود
که بسم الله بگویید و خدا را بعظمت یاد نمایید و بخورید و بعد از آن حجامت کنید
و چون چنین کردند هیچ آسیبی از آن زهر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر
صحابه نرسید و باز نقل شده که اهل طایف گوسفندی پخته را زهر آلوده نموده بودند و
چون حضرت خواست که تناول نماید دست گوسفند بنطق در آمد گفت یا
رسول الله مرا مخور که بزهر آلوده ساخته اند و دیگر از جمله معجزات آنکه در خیبر سنگی
برداشت صحابه شنیدند که آن سنگ در دست مبارک آنحضرت تسبیح میگفت بعد از آن
سنگ را گفت پاره شو پس سه پاره گردید و هر پاره بنوعی تسبیح میگفتند و دیگر
از معجزات آنحضرت آنکه در حدیبیه صحابه از تشنگی شکوه نمودند پس آنحضرت دست

دست خود را در کوزه آب فرو برد از انگشتانش چشمها روان شد صحابه همگی
سیراب شدند و اسبان را سیراب ساختند و ظرفها را پر آب نمودند و دیگر از
معجزات آنکه قلیب حدیبیه خشک شده بود پس آنحضرت تیری از ترکش بیرون آورد
و به براء بن عازب داد و گفت ببر و در قلیب بنشان و چون چنین کرد دوازده چشمه
از زیر تیر روان شد و دیگر از معجزات آنحضرت آنکه چهل کس از بنی هاشم که هر کدام
یک گوسفند میتوانستند خورد بیک پای گوسفند پخته و یک صاع نان سیر گردانید
و دیگر از معجزات آنحضرت آنکه در مکه درختی طلب نمود آن درخت بسوی آنحضرت
شتافت و هر شاخش را تسبیح و تهلیلی بود و باز درخت را فرمود تا دو نیمه شد
و باز فرمود تا دو نیمه بهم چسبیدند و بعد از آن درخت را گفت که گواهی بر رسالت
من بده پس درخت گواهی داد و باز درخت را فرمود بجای خود رفت و نقل کرده اند
که این معجزه دیگر مکرر در مواضعی واقع شد که در اینجا ذکر آن میکنیم و
دیگر از معجزات آنحضرت آنکه چون بمدینه آمدند در روز جمعه اهل مدینه بخدمتش رفتند
و از کمی باران شکوه نمودند پس آنحضرت دست برداشته دعا کرد فی الحال دعای
آنحضرت مستجاب شد ابری پیدا شد شروع در باریدن کرد تا جمعه دیگر اهل
مدینه بخدمت آنحضرت آمدند و از باران شکایت کردند که دیوارهای ما را خراب نمود

وراه بر مسافران ماند پس آنحضرت دعا کرده باران کی از میان ابر بر طرف شد
و دوم مرتبه شتر بحکم خدا آمده با آنحضرت گفت و گوی نمود و سوسمار بتکلم در آمده
بر رسالتش گواهی داد و دیگر از معجزات آنحضرت خبر از غیبست که در میان
اهل نقل متواتر است از آنجمله خبر داد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با سه طایفه
محاربه خواهد نمود ناکثین و قاسطین و مارقین و دیگر خبر داد که محاسن مبارک
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بخون سر رنگین خواهد شد و دیگر خبر داد که حضرت
امام حسن علیه السلم با اعدا صلح خواهد نمود و بزهر شهید خواهد شد و حضرت امام حسین
علیه السلم در کربلا بتیغ اعدا کشته خواهد گشت و خبر داد که عمار یاسر را اهل بغی خواهند کشت
بلکه آنچه ما از معجزات آنحضرت ذکر نمودیم قطره ایست از دریا و اندکیست از بسیاری
و مخفی نماند که در نظر اهل فهم و بصیرت پیغمبری آنحضرت احتیاج باین نوع معجزات
ندارد بلکه هر کرا از ارباب فراست نظر بدین و آیین آنحضرت کند و انواع طاعات
و عبادات شب و روز را مشاهده نماید و بر احکام آن رسالت پناه از واجب
و سنت و حرام و مکروه و مباح مطلع شود یقین میکند که او پیغمبر بحق است و دین
او دین خداست رباعی ختم رسل آنکه انبیا را شاهست ٭ هر کس که بخلق او
او در دل آگاهست ٭ با دیده دل هر که بدینش نگرد ٭ داند بیقین که او رسول اللهست ٭

ختم

ختم رسل آن نور خداوند کریم ٭ حیران ز رخش مسیح و موسی کلیم ٭ با دین قویم
هر طرف میکرم ٭ روشن بود از پرتو آن در یتیم نقلست که بعضی از کفار که
با ایشان فهمی و بصیرتی بوده چون جمال با کمال آن برگزیده خدای متعال را می دیدند بی
آنکه از وی معجزه ببینند ایمان برسالتش می آورده اند و میگفته اند که او دروغ گوی
بروی دروغ گویان نمی ماند و جهی دیگر در بیان اثبات نبوت که اهل حدیث
و بصیرت را از آن علم یقین حاصل میشود آنکه میگوییم که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
دعوی میکرد که آن پیغمبری که در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل مذکور است که
خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و اعلم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد بود
و اوصیای من افضل از اوصیای پیغمبران دیگرند و بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده
نیست که همچنین دعوی بزرگی نمیکند مگر پیغمبر صادق القول یا مجنون یا کذاب
جاهل دنیا دوست هوا پرست لاابالی که او را از رسوایی باکی نباشد و
هر که مشاهده احوال و اوضاع آنحضرت نماید علم جزم و قطع بهم میرساند
که او مجنون و جاهل و کذاب و لاابالی نبود پس ثابت میشود که او پیغمبر صادق
القول بوده و شمه از احوال آنحضرت آنکه بی پدر و مادر و بی معلم در میان
قومی نشو و نما نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند و بت میپرستیدند و با آنکه

دختران خدا میدانستند و باعمال قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل نفس و شرب
خمر و زنا و لواطه و قمار و امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات ذمیمه
بخل و تکبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و آنحضرت چهل سال
بود که بامر رسالت مامور شد و در این مدت در میان چنین قوم بسر میبرد
هرگز بوی نسبت عمل ناخوشی و صفت قبیحی ننمودند بلکه او را کافران بلقب
امین میگفتند و بامانت و راستی شهرت داشت و بعد از آنکه اظهار رسالت
نمود و دلایل واضحه بر معرفت و خداشناسی نصب کرد و امت را بطریق تهذیب
نفس و اکتساب صفات حسنه و ترک خصال ذمیمه راهنمایی مینمود و باعمال پسندیده
مثل احسان و صله رحم و ادای امانت و صدق و راستی و انواع طاعات و عبادات
مامور ساخت و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و کذب و خیانت
و سرقت و قمار و غیر آن نهی فرمود و از برای هر یک از معاصی حدی و تعزیری تعیین
فرمود و انواع معاملات از بیع و اجاره و مضاربه و غیر آن ترتیب داد و از برای
دفع خصومت و نزاع حکمها مقرر فرمود پس هر که مشاهده این احوال و اوضاع
و دین و آیین نماید یقین میکند که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله جاهل و کاذب
نبوده بلکه پیغمبر بحق بوده من عند الله بوده و دلیل علم و دانایی و دانش آنحضرت

همین

همین بس است که حضرت مرتضی علی علیه السلام انشا کرده و وصی و جانشین او بوده
و شک نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صاحب معجزات و کرامات و استاد جمیع فقها
و فصحا و بلغاست و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدانست و کمالات
آن عالیجناب در درجه بود که بسیاری از کوتاه نظران گمان کردند که او رب العالمین
و مالک یوم الدین است و همچنین علم و دانایی و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات
و دعوات و معجزات و کرامات باقی ائمه اثنی عشر دلیل واضح است بر صدق و دانایی
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بدانکه این دلیل که ما ذکر نمودیم حق تعالی
در کلام مجید بآن اشاره فرموده و گفته که قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ
تَقُومُوا مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ
جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
و شیخ طبرسی رحمه الله علیه در کتاب تفسیر در معنی این کلام بیان نموده که مقصود
اینست که بگوی ای محمد امت را که من شما را یک موعظه میکنم که اگر بآن عمل نمایید بحق
میرسید و موعظه اینست که از برای خدا از روی اخلاص بی عناد و مکابره
دو دو و یک یک بایستید و فکر کنید و چون فکر نمایید خواهید دانست که
منصب عالی پیغمبری که پادشاهی دنیا و آخرتست ممکن نکرده دیوانه که بالاتر سوای

نداشته باشد یا عاقل کامل که مؤید من عند الله باشد **فصل** اگر از معراج حضرت
پرسند بگو که واجب است اعتقاد نمودن که حضرت سید المرسلین در یک شب حق تعالی بقدرت
کامله خود او را از مکه معظمه به بیت المقدس برد و بعد از آن او را باسمانها برده تا عظمت
و بزرگی خود را بوی نمود و باز بهمان شب بمکه اش رسانید **اگر پرسند** که دلیل بر حقیت
بگو که این امر ممکن است و حق سبحانه و تعالی قادر است بر همه چیز و در کلام خبر از وقوع
این داده و احادیث متواتره در این باب واقع شده پس میدانیم که معراج رفتن فخر بنی ادم
حق است پس اگر کسی از روی جهل و سفاهت در این باب انکار نماید یا شک نماید مومن
نخواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر که منکر چهار چیز شود از شیعه
ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت **رباعی** هر کس که بود منکر معراج رسول
باشد کافر نزد ارباب قبول پرهیز کن از منکر معراج نبی کو در ره دین هست مثل
چو غول **اگر پرسند** که کدام آیه قرآنی دلالت بر معراج دارد بگو که خدای تعالی در سوره
بنی اسرائیل فرموده که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و در سوره والنجم گفته عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ
فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ

قوسین

قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا رَأَىٰ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ
سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ **اگر از کیفیت معراج پرسند**
بگو احادیث در این باب بسیار است ما در این رساله مختصری از مضمون احادیثی که در
کتاب امالی و من لا یحضره الفقیه و در کتاب روضة الواعظین و مجمع البیان و تفسیر علی بن مذکور است
ذکر مینمائیم بدانکه حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله را
سوار نموده و براق از الاغ بزرگتر است و از استر کوچکتر بود و دو بال داشت
از مکه معظمه به بیت المقدس که آنحضرت در آنجا نماز گذارد و بعد از آن او را باسمانها برد
و اهل اسمانها او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه بجائی رسید که اراده الهی بر آن تعلق گرفته بود
و در آن مکان مقدس با پروردگار تکلم کرد و حق تعالی از برای وی تعیین وصی و جانشین
نمود و ائمه را یکی یکی از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت مهدی که صلوات الله علیهم اجمعین
با اسم و صفت مذکور ساخت و نص بر امامت ایشان نمود و پنجاه نماز بر او و بر امت او
فرض کرد آنگاه آنحضرت به بهشت داخل شد و میوه بهشت را خورد و جهنم را مشاهده
نمود و در وقت برگشتن گذرش بر پیغمبران افتاد و هیچکدام چیزی نگفتند تا آنکه
گذرش بحضرت موسی علیه السلام واقع شد پس از آنحضرت پرسید که چند نماز پروردگار

برامت تو فرض کرد پایند رسالت پناه در جواب فرموده که پنجاه نماز موسی گفت که امت

تو طاقت پنجاه نماز ندارند برگرد و از حق تعالی طلب تخفیف کن آنحضرت بنا بر شفاعت

موسی برگشت و طلب تخفیف نمود حق سبحانه و تعالی دعا او را مستجاب ساخته ده نماز را

تخفیف داد و چون برگردید و با موسی ملاقات نمود پرسید که چند نماز برامت

تو فرض شد حضرت در جواب فرمود که چهل نماز با نحضرت موسی گفت که امت تو طاقت چهل نماز

ندارند برگرد و طلب تخفیف نما القصه حضرت رسالت پناه بالتماس موسی پنج مرتبه

برگردید و طلب تخفیف نموده در چهار مرتبه چهل نماز تخفیف یافته در هر مرتبه

ده نماز و در مرتبه آخر پنج نماز تخفیف یافت و چون نماز به پنج رسید دیگر قبول

التماس موسی ننمود **اگر پرسند** چون شد که حضرت رسالت پناه در ابتدا طلب تخفیف

ننمود تا آنکه بعد از التماس موسی طلب تخفیف کرد بگو که ابن بابویه رحمه الله در کتاب

من لا یحضره الفقیه حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست که زید فرزند حضرت امام زین العابدین

علیه السلام از پدر بزرگوار خود پرسید که ای پدر جد ما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

در وقتی که حق تعالی بر وی پنجاه نماز واجب کرد این چرا خود طلب تخفیف ننمود تا آنکه

بعد از شفاعت موسی طلب تخفیف کرد حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود که

سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین نمود که پروردگار او را امر کرده باید و او فی الحال

حکم

در مقام این نباید که طلب تخفیف نماید بلکه چون بحضرت موسی علیه السلام رسید و

او شفاعت والتماس نمود آنحضرت بر اجابت شفاعت والتماس حضرت موسی ع

برگشت طلب تخفیف نمود دیگر زید پرسید که چون شد که چون به پنج رسید دیگر قبول

شفاعت موسی ننمود حضرت امام علیه السلم در جواب گفت که آنحضرت خواست که امت

او بتخفیف ده نماز اجر پنجاه نماز داشته باشند زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که

مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثَالِهَا بنا بر این حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بزمین آمد جبرئیل برو نازل شد و گفت پروردگار ترا سلام میرساند و میگوید که

این پنج نماز نزد ما به پنجاه نماز محسوب است و دیگر زید گفت که ای پدر پروردگار

لا مکانست و او را بمکان وصف نمیتوان نمود پس چه معنی دارد که موسی علیه السلم

گوید برگرد نزد پروردگار او و طلب تخفیف کن پس حضرت امام علیه السلم در جواب

کلامی ادا فرمود که مضمونش اینست که چنانچه در زمین مسجد خانه خداست و کسی که

در فضل مسجد نماید و بمسجد رود قصد خدا کرده است و نزد خدا تقرب جسته

آسمانها مکانها سپاسند که کسی که بآنجا رود بنزد خدا رفته است و ابن بابویه رحمه الله

در کتاب امالی حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در برگشتن از بیت المقدس بکفار قریش بر قافله آنها در انتقال قافله قریش و ایشان

شتری را کم کرده بودند وایشان را ظرف پر ابی بود و حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله از ان آب بخورد و تتمه انرا بریخت و چون حضرت بمکه رسید در روز با ایشان
گفت که الله تعالی امشب مرا به بیت المقدس برد و اثار پیغمبران و منزلهای ایشان را
بمن نمود و گذر کردم بر قافله قریش اشتری در فلان موضع و ایشان شتری گم کرده بودند
ومن از اب ایشان خوردم و باقی انرا ریختم پس ابوجهل لعین بقریش گفت که فرصت
بدست شما افتاد جمعی اینجا هستند که بیت المقدس را دیده اند واحوال انجا را
خوب میدانند از محمد بپرسید که چند ستون و چند قندیل در بیت المقدس هست
پس جبرئیل نازل شد و صورت بیت المقدس را در برابر انحضرت اورد پس هرچه از و
میپرسیدند جواب میداد و چون قریش جواب بر وجه صواب شنیدند گفتند صبر
میکنیم که تا قافله بیاید وانچه در باب ایشان گفته بپرسیم پس انحضرت فرمود که براستی
قول من انکه قافله در وقت طلوع افتاب خواهند رسید و پیش اهنگ اشتران شتر
خاکستری رنگ خواهد بود و چون روز دیگر شد مردمان بجانب عقبه رفتند که حضرت
رسول را صلی الله علیه وآله امتحان نمایند پس همگی در انتظار قافله بودند که ناگاه قافله
در همان ساعتی که انحضرت فرموده بود رسید و پیش اهنگ شتر خاکستری رنگ بود و
از شتر گم کردن و اب ریختن پرسیدند باز انچنان خبر دادند که حضرت فرموده بود

و در تفسیر

و در تفسیر علی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت
رسالت پناه خبر داد که قافله در وقت طلوع افتاب خواهد رسید قریش بعضی را
باستقبال قافله فرستادند و نفری فرستادند که ان سفارش نمودند که در هر صبح که بقافله
میرسید ایشان را نگاه دارید و مگذارید که گفته محمد درست شود پس جبرئیل نازل شد و از
ملک انست که قافله توقف نماید و در همان ساعت که حضرت خبر داده بود قافله
رسید و قریش با وجود این معجزات ظاهره بکفر ورزیدند و ایمان نیاوردند

فصل اگر پرسند که جماعتی که ایشان مذهب فلاسفه دارند و گمان میکنند
که اسمانها قدیمند و رخنه در اسمانها ممکن نیست و داخل شدن اسمان محال است
و از این راه منکر معراج جسمانی شده اند و گمان کرده اند که روح انحضرت بمعراج رفته نه
جسم ایا ایشان را مؤمن میتوان گفت یا نه بگو که صاحب این اعتقاد مؤمن نیست
بلکه این مذهب زندیقانست که از روی ظن و گمان بدین اعتقاد نموده اند
واین اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع پیغمبرانست و اوصیای پیغمبران و ما دلیل معراج را
بر وجه اختصار ذکر نمودیم و از ائمه معصومین علیهم السلام روایات در رخنه و خرق عالم
متواترست و این ایه صریحست در رخنه و شکاف اسمانها که ان ربکم الله الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام و ترجمه اش اینست که بدرستی که

پروردگار شما خدا است آنچنان خدایی که آفریده است آسمانها را و زمین را در شش روز
و شک نیست که هرچه در شش روز آفریده شود حادث خواهد بود **اگر پرسند**
که حادث و قدیم چه معنی دارد بگو که حادث چیزی را میگویند که نباشد و پیدا شود
و قدیم آنست که همیشه بوده و هیچ وقت نبوده است که نباشد **اگر پرسند** که پیش از
آسمانها روز و شب نبوده پس چون حق تعالی فرموده که آسمانها و زمین در شش روز
آفریده شده اند بگو که میتواند بود که مقیاس آن چنین باشد که امتداد از پیش آسمان
و زمین انعقاد بوده که اگر آسمان و آفتاب میبود که بگردش شش روز میشد و اما
مذهب کسی که عالم را قدیم میدانند یعنی نزاده و ما در کتاب نهج الدین قدیم بودن
عالم را بدلیل عقلی و نقلی باطل نموده ایم که خلقت آسمان و زمین چگونه واقع شد
بگو که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایتست که چون الله سبحانه و تعالی خواست که
خلق آسمانها نماید امر فرمود بادها را که آبها را بر هم زنند پس بادها آن آبها را بر هم زدند تا
آنکه کفی برروی آب جمع شد پس از آن از موج آب و کف دودی بی آتش بلند شد و
آسمان گردید و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید بدان اشاره فرموده و گفته که
ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ و از سفر اول توریة نقل شده که حق سبحانه
و تعالی در ابتدا جوهری آفرید و بنظر هیبت الهی آن جوهر گداخته شده آب گردید پس از آن

بعد

آب بخاری مثل دود بلند شد و آسمانها را از آن دود آفرید و بر روی آب کفی هم جمع
شد مثل کف دریا و زمین را از آن کف خلق نمود و بعد از آن کوهها آفرید تا زمین را
بدان ثابت کرداند و حضرت امیر المومنین علیه السلم در بعضی از خطبهای خود خلق آسمانها را
بتفصیلی که مذکور شد بیان فرموده **فصل** اگر پرسند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مردم را بدین اسلام دعوت کند بچه مشغول بود
بگو که آنحضرت همیشه بخدا پرستی و دین داری و طاعت و عبادت مشغول بود
شیخ مفید رحمه الله در کتاب روضة الواعظین گفته که اجماع شیعه است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسول و نبی بود اما مخفی میداشت دعوت نمیکرد و مینمود
برخلاف آنچه قریش میکردند و چون چهل سال شد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را بر وی
نازل ساخت و فرمود که اظهار رسالت نماید و این اظهار در بیست و هفتم ماه رجب
واقع شد **فصل** اگر از عصمت انبیا پرسند بگو که باید اعتقاد نمود که جمیع پیغمبران
معصومند از جمیع معاصی و از سهو و نسیان **اگر پرسند** که دلیل بر این چیست بگو که دلیل
بر این آنکه حق تعالی عقلهای پیغمبران را کامل کردانیده و دلهای ایشان را بمحبت و طاعت خود
مشغول ساخته و دنیا را در نظر همت ایشان بیقدر کرده است و شک نیست که
صاحب اینحال هرگز مرتکب گناه و معصیت نمیشود و دلیل دیگر آنکه اگر پیغمبران از ایشان

کناه سر زند باعث کمراهی امت میشود و قبیحست که خدای حکیم کسی را برسالت فرستد
که سبب کمراهی امت شود و دلیل دیکر انکه پیغمبران بندکان مخلص پروردکار اند و شیطان را
بر مخلصان تسلطی نیست و ایشانرا اغوا نمیتواند نمود زیراکه حق تعالی در قران از
ابلیس نقل میفرماید که او کفت لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
الْمُخْلَصِينَ ومضمون این انست که ابلیس بحق سبحانه و تع میکوید که من جمیع بندکان
ترا اغوی میکنم مکر بندکان مخلص ترا پس هرکاه که ابلیس را بر پیغمبران تسلطی نباشد
پس ایشان معصوم خواهند بود و دلیل دیکر انکه صاحب معصیت فاسق است و بر قول
فاسق اعتماد نیست زیراکه حق سبحانه و تعالی در قران فرموده إِنْ جَاءَكُمْ
فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا وچون تواند بود که رسول خدا کسی باشد که بر قول او
اعتماد نباشد دلیل دیکر انکه اکر از نبی معصیت واقع شود ظالم خواهد بود و میل بجانب
ظالمان کردن جایز نیست زیراکه حق سبحانه و تع در قران فرموده که وَلَا
تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وچون در عقل جایز باشد
که پروردکار کسی را منصب پیغمبری دهد که میل بجانب او حرام باشد دلیل دیکر انکه
عاصی ظالمست و ظالم شایسته پیغمبری نیست چراکه حق تعالی در کلام مجید فرموده که
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی عهد من که پیغمبری و امامتست بظالمان

عزمن

نمیرسد و دلیل بر عدم سهو و نسیان ایشان انکه فرستادن پیغمبران از برای انست که
مردمانرا بحق راهنمایی نمایند پس اکر از ایشان کناه و سهو و نسیان صادر شود مردم را بر شک
از قول ایشان علم بهم نخواهد رسید و کسی از قول ایشان بحق نتواند سبیل
و این خلاف غرض الهیست زیراکه در قران در ایات متعدده نهی از عمل بظن
نموده پس بنابرین هر معصیتی و سهوی که از پیغمبران نسبت داده اند
همه افتراست اکر پرسند که از ولادت و وفات و مقدار عمر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بکو که انحضرت بروایت معتبر در روز جمعه بعد از طلوع فجر در
عام الفیل در مکه معظمه متولد شد و بعد از انکه عمر شریفش بچهل سال رسید حق تعالی
او را رسول کردانید و بعد از انکه منصب رسالت یافت سیزده سال در مکه معظمه بود
و مردمانرا از خویش و بیکانه بدین اسلام دعوت مینمود و جماعتی کثیر بشرف
اسلام مشرف کردیدند و بعضی از اهل مدینه بمکه امده بشرف اسلام دریافتند
تا انکه خدیجه و ابوطالب رضی الله عنهما که حامی انحضرت بودند وفات یافتند
بعد از ان انحضرت باذن پروردکار از شر کافران مکه هجرت نموده بمدینه رفت
و ده سال در مدینه خلق را بدین اسلام دعوت مینمود و بعد از ده سال از دار فنا
بدار بقا رحلت فرمود و عمر شریفش شصت و سه سال بود اکر پرسند که پدر انحضرت

عبد الله و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند بگو عبد الله فوت شد
آنحضرت دو ماهه بود و بعضی گفته اند که پیش از تولد آنحضرت وفات یافت و دیگر
قولها هست و مادرش آمنه فوت شد و آنحضرت چهار ساله بود **اگر پرسند**
که امامت چیست بگو که امامت اعتقاد کردنست باین که دوازده امام که اول ایشان
امام المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر ایشان حضرت
مهدی صلوات الله و سلامه علیهم ائمه برحق اند و شیعیان و تابعان ایشان از اهل
نجات اند **رباعی** از بعد نبی خواجه خورشید غلام ۞ میدان که دوازده امامند امام
۞ از مهر جهان فروز و شک نیست که مهر ۞ گردد بدوازده مهش تمام

اگر پرسند که دلیل بر امامت ائمه اثنی عشر چیست بگو دلیل برین مدعا بسیار است
و فقیر در کتاب اربعین چهل دلیل بر امامت ائمه اثنی عشر ذکر نموده ام و در این رساله
چند دلیل از آن دلایل بر سبیل اختصار ذکر میشود دلیل اول آنکه شیعه اثنی عشری در همه جا
بسیار بوده اند و همگی نقل نموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را وصی و جانشین خود ساخت و همچنین تا حضرت صاحب
الزمان علیه السلام هر یک از ائمه دیگری را جانشین خود گردانیده اند پس نقل متواتر
شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و منتشر بوده اند دانستیم که ائمه اثنی عشر ائمه برحقند

اگر پرسند

اگر پرسند که سنیان بچه دلیل آن جماعت را امام میدانند بگو که ایشان میگویند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بی تعیین جانشین از دنیا بیرون رفت و چون
کار دین و دنیا بی وجود امام منتظم نمیشود ابوبکر و عمر و جماعتی از جاهلان صحابه
حضرت رسالت پناه را غسل نداده و دفن نکرده در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمودند
و بی مصلحت باب مدینة العلم و عمده صحابه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و
غیرهم در تعیین امام شروع در نزاع و جدال نمودند تا آنکه عاقبت ابوبکر و عمر
از راه مکر بر انصار غالب آمدند و عمر دست ابوبکر را گرفته با وی بیعت نمود
و چند جاهل دیگر در بیعت با وی موافقت نمودند بنابرین ابوبکر امام شد و عمر
وصی ابوبکر است و ابوبکر او را امام ساخت و عثمان بموجب وصیت عمر جماعتی
با وی بیعت نمودند و به بیعت امام شد اینست عمده دلیل سنیان بر امامت این
سه یار جفاکار و **اگر پرسند** که آیا سنیان گفته اند که امامت به بیعت چند نفر حاصل
میشود بگو جماعتی را اعتقاد اینست که امامت حاصل نمیشود مگر برضای جمیع علماء که
در آن عصر هستند و این طرفه است که با این حال ابوبکر را امام میدانند با آنکه در
صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتابهای سنیان مذکور است که امیر المؤمنین علی علیه السلام
که سرور علماست و باقی بنی هاشم تا شش ماه راضی بخلافت ابوبکر نبوده اند و

و روایات بسیار در کتاب اربعین از سنیان نقل کرده ایم که دلیلند بر آنکه حضرت
علی ابن ابی طالب علیه السلم هرگز بخلافت ایشان راضی نشد بلکه همیشه از ابوبکر و عمر و عثمان
شکوه میکرده و میگفته که بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب نموده اند و خطبه شقشقیه
و غیر آن دلیل است برین مدعا و دیگر راویان اهل سنت همگی اتفاق دارند که سعد بن
عباده که سید و بزرگ خزرج است و از نقبای انصار است با اتباعش با ابوبکر و
عمر بیعت نکردند و اهل نقل گفته اند که عاقبت خالد بن ولید از برای خاطر عمر راه
بر سعد گرفت و به تیر او را هلاک گردانید و شهرت داد که جنیان او را کشته اند و از
عجایب اهل سنت آنکه قاضی القضاة ایشان که نهایت او را بزرگ میدانند گفته که اجماع
وقتی درست شد که سعد بن عباده را کشتند و قبح این قول بر عاقل پوشیده نیست
ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه گفته که فروه بن وبا با ابوبکر بیعت نکرد و گفت
بیعت نمیکنم مگر با علی و این مرد از بزرگان اصحاب بود و زبیر بن بکار گفته که خالد
بن سعید بن العاص با ابوبکر بیعت نکرد و گفت که بیعت نمیکنم مگر با علی القصه چون بسیاری
از علمای سنی یافتند که اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نشد بنا برین ترک این قول
کردند جماعتی گفته اند که چون پنج کس با کسی بیعت کنند امام میشود و گفته اند که خلافت
ابوبکر به بیعت پنج کس واقع شد عمر و ابوعبیده و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سالم

مولی

مولی ابو حذیفه و گفته اند که امامت عثمان نیز برضای و بیعت پنج کس واقع شد
و این مذهب اکثر فقهای و متکلمین بصره است و جماعتی از علمای کوفه اعتقاد کرده اند
که خلافت برضا و بیعت دو کس هم میرسد چنانکه دعوی بدو گواه ثابت میشود و
جماعتی دیگر گفته اند که خلافت به بیعت یک کس ثابت میشود ای دوستان اهل بیت
ملاحظه نمایید و ببینید که محبت عمر چون سنیان را حیران ساخته و بفکرهای غلط
انداخته اگر پرسند که سنیان در امام چه شرط کرده اند بگو که در امام هفت شرط
کرده اند اول آنکه عادل باشد و این ظاهر است که عدالت را در امام شرط میدانند
و با اینحال سه یار خطاکار را امام میدانند با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
مخالفت بسیار نموده اند و در کتاب اربعین ذکر آن نموده ایم و اندکی از آن قریب باب
ذکر خواهد شد دویم آنکه عالم باشد و این ظاهر است که علم را شرط میدانند
و با این حال سه یار را که از جاهلان صحابه بوده اند امام میدانند و نقلست که در هفتاد
موضع امیر المؤمنین علیه السلم غلط عمر را بیان فرموده و در هر مرتبه عمر میگفت که
لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاک میشد و این را ابن ابی الحدید که
از علمای ایشانست و غیر او نقل کرده اند که زنی عمر را الزام داد پس عمر گفت که
کل الناس افقه من عمر حتی ربات فی الحجال یعنی جمیع مردم داناترند از عمر



حتی زنانی که در حجلها پرورش یافته‌اند و باز ابن ابی الحدید نقل کرده که مردی
عمر را الزام داد پس عمر گفت که کل الناس اعقل من عمر حتی الصبیان یعنی که همه مردمان
عاقل ترند از عمر حتی پسران و در کتاب اربعین جهل او را بیان نموده‌ایم سیوم
آنکه کر و کور نباشد چهارم آنکه بی دست و پا نباشد پنجم آنکه از اهل دین و اوتر باشد
ششم آنکه شجاع باشد و این طرفه است با آنکه شجاعت را شرط میدانند سه یار ایشان قرار
مدار را امام میدانند هفتم آنکه قرشی باشد و جماعتی این شرط را قبول ندارند

اگر پرسند که شرط امامت بمذهب شیعه چیست بگو که بمذهب شیعه امام می‌باید
که معصوم باشد از جمیع گناهان و سهو و نسیان و هر چه دلالت بر عصمت انبیا کند
دلالت بر عصمت ائمه نیز میکند و دلایل عصمت انبیا در نبوت مذکور شد و دلیل دیگر
آنکه میگوییم که چون مردمان معصوم نیستند و بر ایشان خطا جایز است پس احتیاج است
بامامی که ایشان را راهنمایی کند و از خطا بصواب رساند پس امام نیز اگر معصوم نباشد
و جایز الخطا باشد لازم می‌آید که او را نیز امامی باشد و این باطل است زیرا که
خلاف اجماع است و لازم می‌آید که در هر زمان امامان غیر متناهی باشند
و این محال عقلی است و دلیل دیگر آنکه امام حافظ شرع است پس اگر معصوم نباشد
شرع بوی محفوظ نخواهد شد پس چون شیعه اثنی عشری عصمت را در امام شرط میدانند

بنابرین واجب میدانند که تعیین امامت از جانب خدا باشد نه از جانب خلق
زیرا که عصمت امریست مخفی و پوشیده و بغیر از حق تعالی کسی بران اطلاع ندارد و بسا
باشد که خلق با کسی بیعت کنند و در واقع منافق باشد و دیگر در امام شرط میدانند
اعلم و اشجع و اکرم باشد تا آنکه تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیاید زیرا که تقدیم
مفضول بر فاضل قبیح است بلکه چون سنیان در امام عصمت شرط نکرده‌اند
و لازم ندانسته‌اند که تعیین امام از جانب حق تعالی بوده باشد و بیعت یک کس و
دو کس یا پنج کس را کافی دانسته‌اند در تعیین امام بنابرین با جماعتی از بنی امیه
و بنی عباس بیعت کردند و ایشان را خلیفه دانستند که ایشان منافق بودند و در ایام
امامت و خلافت خود کمال فسق و فجور ظاهر ساختند و اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله را سب نمودند و بقتل ایشان همراهی کردند از انجمله یزید علیه اللعنه
بیعت کردند و معلوم است که او در اندک وقتی چکارها کرد و فرزند رسول خدا را
شهید نمود و خانهٔ خدا را خراب ساخت و مدینه رسول الله را صلی الله علیه و آله
غارت کرد و اهل مدینه را بقتل رسانید و از جمله بنی امیه که با او بیعت نمودند و بر
خلیفه و امام شد عبد الملک بن مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت رسول الله
مینمود و حجاج بن یوسف به نیابت او حاکم عراق بود و حجاج ملعون که نامه عبد الملک

بمچنین خانه خراب ساخت ابوالبقاء شافعی در کتاب حیات الحیوان گفته که حجاج

ایشان را بقتل رسانید غیر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بودند و

نقل شده که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مردند و از جمله این سی هزار زن

شانزده هزار برهنه بودند مرد و زن را دیک جا حبس مینمود و زندانش سقف نداشت

در تابستان در آفتاب و زمستان در باران بسر میبردند و چون آن مردود بجهنم واصل شد

هشتاد هزار کس در زندان او بودند و بعضی گفته اند که محبوسان سیصد هزار کس بودند

و نقل نموده اند که روزی از نویسنده خود پرسید که چند کس را بتهمت کشته ایم در جواب

گفت هشتاد هزار کس و با این حال بیست سال حاکم عراق بود و نقل نموده اند که چون حجاج

متولد شد سوراخ دبر نداشت پس سوراخ نمودند میگفتند که هرگز تا از خون نخورند

و دیگر از جمله جماعتی که به بیعت امام شیطان شد ولید یزید فاسق است صاحب حیات

الحیوان نقل نموده که ولید مشغول بشرب خمر بوده و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول میبودند

و با سازندگان و نوازندگان بسر میبرد و خود نوازی میکرد و بجای که میرفت دف

نوازان دف میزدند و انمقدار فسق و فجور از وی صادر شد که او را فاسق نام کردند

و نقل کرده اند که مست بوده و با کنیزی مباشرت کرده بود در بین اثنا مؤذنان آمدند

و خبر کردند که وقت نماز است باید که بیرون آیی و با مسلمانان نماز گذاری ملعون

در عالم مستی قسم خورد که این کنیزک جنب را میفرستم که پیش نمازی ایشان بکند پس

کنیزک جنب رخت ولید را پوشیده آمد و پیشنمازی اهل بیعت و جماعت نمود

و برگشت و باز نقل نموده اند که ولید برکه از شراب پر نموده بود و چون نشاطی

هم میرسانید خود را در آن برکه می انداخت و دیگر بی ادبیها از آن ملعون نظر بدین

اسلام واقع شد که نقلش بی ادبی است مخفی نماند که سنیان از این قبیل امامان

بسیار داشته اند یقین که هر که ترک اهل بیت رسالت نماید که عصمت و طهارت ایشان

بدلیل ظاهر است بدام اینچنین امامان خواه افتاد بیت هر که گریزد

ز خراجات شاه ۵ بار کش غول بیابان شود ۵ و دلیل دویم بر امامت اثنی عشر

آنکه آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که خلیفه بعد از تو چند است

در جواب فرموده که خلیفه بعد از من دوازده است و این را سنیان در کتابهای

معتبر خود مثل صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد حنبل و غیر آن بعبارات مختلفه نقل

نموده اند و یکی عبارت از آن اینست که لایزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة

و یکون فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و عبارت دیگر اینچنین است که لا یزال هذا

جز این دلیل ائمه الفضل ما شهدت به الاعداء

الامر ماضیا حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بعبارات دیگر نیز واقع شده

القصه این حدیث از احادیث صحیحه اهل سنت است و هیچ سنی در صحتش شک

میشوانند نمود واحادیث شیعه دریناب زیاده ازانست که درین مختصر گنجد
و دراحادیث شیعه وبعضی ازاحادیث سنیان نام ائمه اثنا عشر مذکوراست و در
و درکتاب اربعین نقل این احادیث نموده ایم واین دلیل واضح است
بر امامت اثنا عشر زیراکه شیعه وسنی ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله
نقل کرده اند که امت من هفتاد وسه گروه خواهند شد یک گروه ازان
ناجی ورستگارند وباقی همه ازاهل نارند ودرین هفتاد وسه گروه هیچ
طایفه غیر شیعه اثنا عشر امام را دوازده نمیدانند پس معلوم شد که گروه ناجی
شیعه اثنی عشریست وائمه اثنی عشر ائمه بحقند ومخفی نماند که درسفر اول
توریة حق تعالی مژده پیدا شدن حضرت رسول ودوازده امام از نسل
اسمعیل بحضرت ابراهیم داده وما عبارت توریة را درکتاب اربعین ذکر
نموده ایم ودلیل سیوم بر امامت ائمه اثنی عشر آنکه هر یک ازیشان دعوی
امامت کرده اند ومعجزات ظاهر ساختند وشک نیست که هرکه دعوی امامت نماید
ومعجزه ظاهر سازد امام خواهد بود چنانچه در نبوت مذکور شد ومعجزات
ایشان درکتابهای شیعه وسنی مذکوراست وشیعیان کتابهای بسیار دربیان معجزات
ایشان تصنیف کرده اند واین رساله گنجایش ذکر آن ندارد دلیل چهارم

آنکه درمیان شیعه وسنی مشهور ومعروفست وبرحدیثین رسیده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله نزدیک بزمان وفات متوجه امت شد وگفت
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی لن تضلوا ما تمسکتم بهما ولن یفترقا
حتی یردا علی الحوض ومعنیش اینست که بدرستی که میگذارم درمیان شما دو چیز بزرگ
گرانبها را که هرگاه چسپیده بآنها شوید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله وعترت من که اهل بیت منند
این کتاب وعترت ازهم جدا نمیشوند تا آنکه درسرحوض کوثر برمن وارد شوند اگرچه
که این حدیث چون دلیل است برامامت ائمه اثنا عشر حقیت مذهب شیعه اثنا عشری
بلکه این فهمیده میشود که تا بروز قیامت همیشه معصومی ازاهل بیت پیغمبر با کتاب خدا
میباشند که پیروی او باعث نگاهی میشود وغیر شیعه اثنی عشری که هیچ یک از هفتاد و
سه گروه امت رسول الله صلی الله علیه وآله این مذهب ندارند پس معلوم شد که گروه ناجی
رستگار از هفتاد وسه گروه شیعه اثنا عشریست وائمه بحق ائمه اثنی عشرند ودلیل پنجم
قول حق تعالی است که اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وترجمه این
اینست که از خدا بترسید وباصادقان باشید اگرچه که این آیه چون دلیل است
برمردم عالم که ازین آیه فهمیده میشود که واجبست باصادقان بودن وپیروی
ایشان کردن وامامان شیعه باتفاق شیعه وسنی صادق بوده اند وآیه

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

دلیل صدق ایشانست و حاصل معنیش اینست که دور میسازد از شما الله تعالی
ای اهل البیت از رجس و قبح و پاک میکند ایشان را بخلاف امام سنیان که صدق و راستی
ایشان معلوم نیست چرا که در صدق و راستی ایشان خلافست و طایفه شیعه همیشه
ایشان را کافر و ظالم و کاذب میدانستند پس معلوم شد که ائمه بحق ائمه اثنی عشر اند
و گروه دیگر را از هفتاد و سه گروه اثنی عشری است که بر صادقان و
راستانند که راستی و صدق ایشان باجماع و اتفاق ثابت است و دلیل ششم آنکه
بیان کردیم که امام میباید معصوم باشد و امام مخالفین باجماع معصوم نبوده
پس ثابت شد که ائمه بحق ائمه اثنا عشر اند و دلیل هفتم آنکه بیان کردیم که امام میباید
که اعلم ناس باشد و امامان مخالفین باجماع اعلم نبوده اند پس ثابت شد که ائمه
اثنی عشر بحق اند و دلیل هشتم قول حق تعالی است که **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**
و ترجمه این آیه اینست که عهد من که امامت است بظالمان نمیرسد و دلیل نهم قول
حق تعالی است که **وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** و ترجمه این آیه اینست
که میل بظالمان مکنید و دلیل دهم قول حق تعالی است که **إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا**
و مضمونش اینست که بقول فاسقان عمل ننمایید **اگر پرسند** که ازین سه آیه چون

فهمیده میشود که مذهب حق مذهب شیعه اثنی عشریه است و ائمه بحق ائمه اثنا عشر اند بلکه
که ازین سه آیه فهمیده میشود که امامت بظالم نمیرسد و میل بظالمان نمیباید کرد و بقول
فاسقان عمل نباید نمود و امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند پس امامت ایشان باطل شد
اگر پرسند که بچه دلیل امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند بگو که ابوبکر و عمر و عثمان
سالها کافر و بت پرست و شارب الخمر بوده اند و بعد از آن که بطمع دنیا اظهار اسلام نمودند
باعتراف سنیان در چندین موضع مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمودند
از انجمله وقتی که آنحضرت در حدیبیه با کفار صلح نمود عمر بر آنحضرت اعتراض کرد و خاطر
مبارک آنحضرت را رنجانید و در اسلام شک آورد و گفت ما شککت منذ یوم اسلمت الا
و این حدیث در کتاب الجمع بین الصحیحین که از معتبرترین کتابهای سنیانست مذکور است
و این حدیث صحیح بهمین است که در مرتبه شد عمر و راویان شیعه و سنی نقل نموده اند
که سید المرسلین در مرض الموت اسامه غلامزاده خود را امیر ساخت و امر کرد که
ابوبکر و عمر و عثمان و غیر ایشان از مهاجر و انصار در خدمت اسامه بجنگ کفار
روند و اسامه خیمه بیرون زد و آنحضرت فرمود انفذوا جیش اسامه لعن الله من
تخلف جیش اسامه یعنی روانه سازید لشکر اسامه را و لعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه
تخلف کند و غرض حضرت رسالت پناه بجای این بود که مدینه از منافقین خالی شود

ولی از منافقان نماند که با حضرت مرتضی علی علیه السلم در امامت نزاع نماید
و غرض دیگر آنحضرت این بود که خاطر نشان عاقلان شود که ابو بکر و عمر و عثمان که
قابلیت سردار لشکری نداشتند چون قابلیت امامت کل عالمیان داشته باشند
و غرض دیگر آنحضرت آنکه ذیکان بفهمند که ابو بکر و عمر و عثمان اگر لائق امامت
میبودند آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در وقت مرض الموت ایشانرا
از خود جدا نساختی و تتمه حکایت اینست که ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه با باقی
منافقان در بیرون رفتن با اسامه المعقد از تغافل کردند و تساهل ورزیدند
که مرض آنحضرت اشتداد بهم رسانید و در این اثنا ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه
و جمعی دیگر از منافق و مومن بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حاضر شدند
پس آنحضرت فرمود که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
یعنی قلم و کاغذ بیاورید تا بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید
و چون عمر دانست که غرض حضرت اینست که نص روز غدیر را تازه سازد و تصریح
بامامت حضرت امیر نماید شروع در بیحیائی نمود و بروایتی گفت قد غلب علیه المرض
و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله یعنی بتحقیق مرض بر وی غالب شده و قرآن در پیش
شماست بس است ما را کتاب خدا این عبارت در کتاب الجمع بین الصحیحین است

که از علمای کتابهای سنیان است و در کتابهای دیگر نقل شده که عمر گفت ان الرجل
لیهجر یعنی بدرستی که این مرد هذیان میگوید بجهة حال کلفتی که وصیت [illegible]
شود و آواز در مجلس حضرت بلند شد پس حضرت فرمود که بیرون روید که سزاوار
نیست که نزاع در پیش من واقع شود سیاه باد دل آن ابلهی که این بیحیائی نماید
امام خود دانا مخفی نماند که هر اختلافی که در میان امت واقع شد و هر خونی که
بناحق ریخته گردید بسبب عمر بن الخطاب شد که اگر او مانع نوشتن وصیت نامه
نمیشد مردمان میدانستند که تابع که باید شد پس خلاف یکدیگر نمیکردند و بوادی
ضلالت نمی افتادند و یکدیگر را بناحق نمیکشتند نقلست که ابن عباس هر گاه این
قضیه را یاد میکرد چندان میگریست و اشک از دیده میریخت که زمین تر میشد
و میگفت که مصیبت بزرگ آن بود که نگذاشتند که رسول صلی الله علیه و آله وصیت نامه
نویسد و امت را از ضلالت برهاند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست
که نقطه یک قطره خون بناحق نمیشود که عمر در آن شریک نباشد [illegible] رباعی
ظلم ناحق فن اوست ٭ دخت نبی کرد ولد و جان دشمن اوست ٭ بد کردن
نعمت ز بد کردن اوست ٭ خون شهدا تمام در گردن اوست ٭ و این
ظرفه است که نوادی که از بندگان علمای سنیان است در شرح صحیح خود گفته که اجماع

که منعی که عمر کرد حضرت رسول را صلی الله علیه وآله در نوشتن وصیت نامه دلیل دیگر
عمرست چرا که عمر میدانست که حضرت رسول چیزی خواهد نوشت که بر مردم دشوار باشد
و مخالفت نمایند و مستحق دوزخ شوند نظر کن ای عاقل و ببین این ابله را که
عمر کجا نسبت بجاهل میدهد وی را از سید المرسلین اعلم شمرده و باقی حکایات اینکه
چون سید المرسلین از دنیا رفت و هنوز آنحضرت را دفن ننموده ابو بکر و عمر و جماعتی
دیگر در سقیفه حاضر شدند و مردم را فریب دادند که علی بن ابی طالب میلی
بخلافت ندارد و عرب نیز بخلافت او میل ندارند چرا که خویشان ایشان را بسیار
کشته و بعد از گفتگوهای بسیار عمر دست ابو بکر را گرفته با وی بیعت نمود و جاهلان
گمان اینکه بیعت امامت درست میشود پس از آن از بعضی برضا و از بعضی
بزور بیعت گرفتند و در کتاب اربعین حکایتهای بسیار از کتابهای سنیان
نقل نموده ایم که دلالت دارد بر اینکه بتعدد و حیله از مردمان بیعت میگرفتند و
چون حضرت امیر از ماتم سید المرسلین صلی الله علیه وآله فارغ شد جاهلان و فاسقان
بسیار بر سر ابو بکر جمعیت نموده بودند و چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
حضرت امیر را علیه السلم بصبر وصیت کرده بود بنابرین بوصیت آنحضرت عمل نموده
شمشیر را از غلاف نکشید و بعد از آنکه جاهلان از نصیحتها کردم و سودی نداد

نشانه هفتم در بیان امامت با ائمه اثنا عشر

شیخ کلینی از ابو الصلاح روایت کرده که بعضی از حضرت
امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق [illegible] بود والله [illegible]
از جماعتی است که خدا ذکر کرده است در قرآن چنانکه فرموده

صبر پیش گرفته بعبادت رب العزه مشغول شد و جاهلان را بجاهلان واگذاشت
و بعد از آنکه ابو بکر امامت خود را به بیعت جاهلان و ابلهان محکم ساخت
کس به پیش اسامه فرستاد که من احتیاج بوجود عمر دارم او را واگذار و باز خود
بر همه حال ابو بکر و عمر هر دو حضرت رسول را مخالفت کردند و از لشکر اسامه
تخلف نمودند و مستوجب لعن خدا گردیدند این طرفه که ابو هاشم که از علمای
بزرگ سنیان است در کتاب جامع خود گفته که مخالفت رسول را در زمان حیات
نمیتوان نمود اما بعد از وفات میتوان کرد چرا که ابو بکر بگذاشت که عمر همراه
اسامه برود و این دلیلست که مخالفت حضرت رسول بعد از وفات میتوان
نمود ای دوستان اهل بیت ببینید گفتگوها منکرها و شکر کنید که از گروه
عمر دوست نشدید یقین که این گفت و گوها را اگر به بهایم عرض کنند سنیان
خنده خواهند زد این چه عقل است که با آنکه حق تعالی در کلام مجید فرموده که
وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول
گفتگو نمیکند از پیش خود بلکه گفتگوهای وی نیست مگر بوحی الهی با این حال مخالفت
حضرت رسول را جایز میدانند و مخالفت ابو بکر و عمر را دلیل خود میسازند
و دیگر از ظلمها و مخالفتهای ابو بکر و عمر آنکه چون رسول الله از دنیا رحلت نمود

مابکر مصلحت دیدند که در میان اهل بیت چیزی از مال دنیا نگذارند تا اکثر
مردمان از ایشان کم شود پس ابوبکر از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این حدیث را ساخت که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة یعنی
ما جماعت پیغمبران کسی از ما میراث نمیبرد و آنچه ما گذاشته ایم صدقه است و عمر
با بعضی دیگر از منافقان گواهی دادند که ما نیز این حدیث را از حضرت رسول الله
شنیده ایم و چون این جماعت بی وقوف بودند و قرآن نمیدانستند نفهمیدند
که این حدیث مخالفت با قرآن دارد زیرا که حق تعالی فرموده وَوَرِثَ
سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ یعنی میراث برد سلیمان از داود و از زکریا علیه السلام نقل نموده
که فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي حاصل معنیش اینست که زکریا بحق تعالی
میگوید که ببخش بمن ولیی که از من میراث برد بهر حال باین حدیث دروغ فدک
حوالی او را از وکیل حضرت فاطمه علیها السلام گرفتند با آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در زمان حیات بحضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود با آنکه گواه بصاحب
تصرف نمی باشد حضرت فاطمه گواه گذرانید که حضرت رسول بوی بخشیده پس
گواهانش رد نمودند با آنکه یک گواهش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و دیگری
ام ایمن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بهشت بشارت داده بود

و در کتاب

و در کتاب بخاری و مسلم که از کتابهای معتبر سنیانست مذکور است که حضرت فاطمه
از ابوبکر و عمر آزرده بود تا از دنیا رحلت نمود و همچنین در دو کتاب و کتابهای دیگر
سنیان مذکور است که حضرت رسول الله فرموده اند که فاطمة بضعة منی یؤذیها ما یؤذینی
یعنی فاطمه پاره است از من هر چه موجب آزار او است موجب آزار منست پس
از این دو نقل معلوم شد که ابوبکر و عمر ملعونند چرا که ایشان آزار حضرت فاطمه کردند
و آزار حضرت فاطمه آزار حضرت رسول است و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
یعنی بدرستی آن جماعتی که آزار خدا و رسول مینمایند بلعن خدا گرفتار شوند در دنیا
و آخرت پس ثابت شد که ابوبکر و عمر که ایذای فاطمه و رسول نمودند ملعونند
در دنیا و آخرت و موفق بن احمد که در میان سنیان به فخر خوارزم مشهور است
از ابن عباس روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ان الله تعالی
زوجک فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشی علیها مبغضا لها مشی حراما
مضمون این حدیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب علیه السلام
گفت که یا علی بدرستی که الله تعالی بعقد تو در آورده است فاطمه را و گردانیده است
مهر او را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه علیها السلام داشته باشد راه رفتن

وتفصیل این اجمال

وی حرامست ای دوستان بچشم انصاف نظر کنید و بنگرید که بچه گناه ابوبکر و عمر در حرم

مطهرات که فدک را ... تیغ میل دادند از کسی که جمیع زمین مهر وی است و بلکه

چون غصب فدک و ظلم بر فاطمه علیها السلام بغایت ظاهر و واضح بود بنا برین جماعتی

از خلفای بنی امیه و بنی عباس که میخواستند که انصافی داشته باشند فدک را

باولاد حضرت فاطمه علیها السلام واپس دادند اول ایشان عمر بن عبد العزیز است

که صالح بنی امیه بود و بعد از ان بنی عباس مامون و معتصم و واثق فدک را در تصرف

اولاد فاطمه دادند و چون نوبت بمتوکل رسید انرا از ایشان گرفت و بعد از ان

معتضد بدان نوع مکتفی باز گرفت و مقتدر بدان نوع رد کرد در کتاب طرایف

الطوایف نقل نموده که روزی هارون الرشید با امام موسی علیه السلام گفت که فدک را

محدود کن تا بتو باز دهم که میدانم در ان امر ظلم بر اهل بیت رفته است امام علیه السلام گفت

اگر حد فدک را برای تو ذکر کنم ترا دل باز ندهد که بمن گذاری هارون سوگند یاد کرد

که میگذارم امام موسی علیه السلام فرمود که حد اول عدن است رنگ هارون از ان متغیر

گشت و گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگر سمرقند است رنگ هارون زرد شد و

گفت حد دیگر بگو امام گفت حد سوم افریقیه مغرب است رنگ هارون از زردی بسرخی

مبدل گشت از غایت غضب و دیگر گفت بگو امام علیه السلام گفت حد چهارم دریای

دریای ارمنیه است رنگ هارون از سرخی بسیاهی گشت و مدتی ساکت بود هارون سر در پیش

افکند و بعد از ان سر بالا کرد و گفت ای کاظم تو حد و مرز ممالک مرا نام بردی یعنی

انچه از ممالک که در تصرف ماست حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم کرده اند

حضرت امام علیه السلام فرمود که ای هارون من اول گفتم که بانجهت و دنیا نخواهی گذشت و

نشنیدی و دیگر از ظلمها و قباحتهای عمر انکه چون دید که حضرت مرتضی علی علیه السلام و

بنی هاشم بخلافت ابوبکر راضی نمیشوند اتش برداشت و بدر خانه حضرت فاطمه علیها السلام

رفت و حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و جماعت بنی هاشم در انجا بودند

اتش در ان خانه انداخت و شمشیر زبیر را شکست و بنی هاشم را بعنف به بیعت ابوبکر برد

از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

اندیشه نکرد این قباحت عمر در کتاب شرح نهج البلاغه و غیر ان در کتابها بسیار

مذکور است و دیگر از بدعتها و قباحتها انکه متعه را که حق تعالی اندوی مرحمت حلال

کرده ... بود تا مردمان بر ان یقین ... عمر انرا حرام ساخت و همچنین حج تمتع را حرام

کرده اند و در منبر گفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما

این کلام عمر را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده و معنیش اینست که متعه حج

تمتع در عهد رسول حلال بود من هر دو را حرام میسازم و عقوبت میکنم کسی را که

که یکی این دو کار میشود و در کتاب صحیح بخاری و مسلم مذکور است که عمر حج تمتع را حرام
ساخت و در کتاب الجمع بین الصحیحین ذکر شده که عمر متعه زنان را حرام کرده اند و در کتاب
صحیح ترمذی مذکور است که مسئله متعه را از عبد الله عمر پرسیدند گفت متعه حلال است باو
گفتند که پدر تو آن را حرام ساخته در جواب گفت که پدرم آن را حرام ساخت و حضرت رسول
آن را سنت کرده اند و چون کسی ترک سنت کند و تابع قول پدر من شود و نقل است که نخعی
متعه میکرده از وی پرسیدند که بچه دلیل متعه را حلال میدانی گفت دلیل من قول عمر است
چرا که در منبر گفت که متعه در زمان حضرت پیغمبر حلال بوده من او را حرام میسازم چیزی که
خدا و رسول آن را حلال ساخته باشد عمر را چه کار است که آن را حرام سازد اما قبایح
عثمان اکثر از ایشان مشهورتر است از آنجمله حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم بن العاص
و مروان پسرش را از مدینه اخراج نموده بود و از درگاه خویشتن رانده و چون
نوبت خلافت بعثمان رسید ایشان را بمدینه آورده و مروان را وکیل خود ساخت و او را
صاحب اختیار مؤمنان گردانید و ابوذر غفاری را که از بزرگان صحابه بود و حضرت
پیغمبر او را دوست میداشت و ثنا میکرد بنابر راستگویی بها که میکرد عثمان او را از مدینه
اخراج نموده بشام فرستاد و چون در شام معاویه علیه اللعنه ظلمها میکرد و بر خلاف
کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل مینمود و ابوذر راستگویی بها میکرد معاویه شکوه اش بعثمان

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی

نوشت عثمان بی ایمان امر نموده بر پالان چوبین سوارش نموده و بتعجیل تمام [illegible]
بردند و از غایت آزار ران مبارکش مجروح شده بود بعد از آن او را از مدینه اخراج نموده
بربذه اش فرستاد و دیگر از قبایح عثمان آنکه برادر مادری خود را ولید نام حاکم کوفه ساخت
و آن ملعون شراب خوار مشهور بود و در تواریخ شیعه و سنی مذکور است که نماز صبح را چهار
رکعت بجای آورد و بعد از آن روی بمردم کرده گفت نشاطی دارم اگر خواهید از آن زیاده
بجای آورم و بعد از آن گواهان گواهی دادند که ولید خمر خورده است و عثمان راضی نبود
که او را حد بزنند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برو اقامت حد نمود و جمیع حال
ظلم و فسق و عصیان عثمان بجایی رسید که مؤمنان و مسلمانان یک دل یک جهت شدند
که با عثمان اغراض نمایند و پاک کنند و چون عثمان بنابر تحقیق که بنیاد داشت راضی
بعزل نشد مؤمنان اتفاق نموده در خانه اش را سوختند و بخانه اش ریختند و
بقتلش پرداختند و چون مؤمنان او را مؤمن و مسلم نمیدانستند بنابر این سه روز
در کوچه مدینه افتاده بود و کسی مباشر غسل و کفن و دفن او نمیشد تا آنکه بعضی
از دوستانش در شب او را برده در قبرستان یهود در زیر خاک کردند و آنچه
ما درین رساله از قبایح ابوبکر و عمر و عثمان ذکر نمودیم قطره ایست از دریایی و
اندکیست از بسیاری و در کتاب بعین اکثر قبایح ایشان را نقل نموده ایم و اثبات کفر

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

و نفاق ایشان کرده‌ایم و آنچه درین رساله و کتاب اربعین ذکر نموده‌ایم در بیان
ظلم و فسق و کفر ابو بکر و عمر و عثمان سنیان در کتابهای معتبر خود ذکر کرده‌اند
و بآن اعتراف دارند ولیکن چون محبت عمر ایشان را کور و دل کرده اید بنابرین راه
بحق نمی‌برند و از آنچه مذکور ساختیم معلوم شد که امامان سنیان ظالم و فاسق
بوده‌اند پس شایسته امامت نباشند پس ثابت شد که امامان بحق ائمه اثنا عشر اند
که داناتر ایشان اند و از معصیت پاک و منزه است **اگر پرسند** که ابو بکر کیست
و نسبش چیست و چکاره بوده بگو که ابو بکر پسر ابو قحافه است و از اهل تواریخ
نقلست که ابو قحافه مشهور بعمل قوم لوط بوده و ابن جدعان مردی بود که در مکه
معطله طعامی می‌پخت و مردم را ضیافت میکرد و ابو قحافه در پشت بام خانه او
ندا میداد و مردم را بطعام خوردن میطلبید و اجرت یک درهم با آنچه در دیگها
می‌ماند میگرفت و از طایفه تیم است که از همه طایفها خسیس ترند و نقل شده که
چون با ابو بکر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافه بوی کلامی گفت که
مضمونش اینست که ای فرزند من چون مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت شان
و بلندی مرتبه‌اند بخلافت تو راضی شدند با این پستی نام و نشانی و پستی منزلت که تو داری
و علم و شجاعتی بوده و نه کرم و عبادتی پس ابو بکر در جواب گفت که چون من عمر

نلکی

بزرگتر بوده‌ام بنابرین بخلافت من راضی شدند پس ابو قحافه در جواب اینکه
کلامی ادا نمود که مضمونش اینست که من ده سال از تو بزرگترم پس با من بیعت
نمایند و مرا خلیفه سازند و مادر ابو بکر سلماست و بزنا مشهور بوده
و چون اعراب ننگ داشته‌اند از همسایگی زنان زانیه بنابرین او را از مکه
اخراج نموده بودند و خانه‌اش در ابطح بوده و علم سرخی داشته که نشانه زنا کاری
وی بوده **اگر پرسند** که عمر کیست و نسبش چیست بگو که عمر پسر خطاب است و در کتاب
نهایة المطلب حنبلی مذکور است که خطاب الاغ فروش بوده و کلبی نسابه شافعی گفته
که صهاک کنیز هاشم بن عبد مناف بوده و حبشی بوده و نفیله پسر هاشم با وی مجامعت
کرد و عبد العزی بهم رسید و بعد از آن عبد العزی با وی مجامعت کرد نفیل بهم رسید
که جد عمر است این نقل سنیان است در بیان نسب عمر اما آنچه بعضی از شیعه نقل کرده‌اند
اینست که صهاک کنیزک هاشم بود و بعضی گفته‌اند کنیزک عبد المطلب بود و منتقل
بهشام بن المغیره شد و چون هشام بصهاک گمان زنا داشت او را تنبان چرمی
میپوشانید و بر بند تنبان قفل میزد که تا از زنا منع کرده باشد پس نفیل که غلامی از
غلامان قریش بود بصهاک میلی بهم رسانید و خواست که با وی زنا کند صهاک
عذر آورد که بند تنبان من قفل دارد پس نفیل دستهای او را از دو جانب چون تا

صهاک کنیز هاشم ابن عبد مناف حبشی

نفیله پسر هاشم جمع الصهاک

عبد العزی نتیجها ... نفیل

نفیل جد عمر پسر عبد العزی ...

صهاک کنیز عبد المطلب شتربانی ... فقیلة دختر ... خطاب ... حنتمه ...

گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک تنبان را بر کشید و با وی مجامعت
کرد و مدتی درین کار بودند تا آنکه صهاک آبستن شد و خطاب بپنهانی
زایید و چون بزرگ شد نظر بر سرین مادر کرده خوشش آمد پس با مادر جفت
شد و مدتی درین کار بودند تا آنکه صهاک آبستن شد و به پنهانی حنتمه
زایید و در میان لحام مکر انداخت پس هشام بن مغیره او را یافت و بخانه آورد
و او را تربیت کرد تا بزرگ شد و نام او را حنتمه گذاشتند پس خطاب با وی جماع
کرد عمر بهم رسید و در صحیح بخاری کلامی هست که مضمونش اینست که حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله بیان نسب جمیع منمود درین اثنا عمر بن خطاب در آمد و گفت یا رسول الله
عیبهای ما را ظاهر مساز و پر معلومست که تا کسی صاحب این نسب نباشد بغض
امیر المؤمنین و اولادش علیهم السلم نمیدارد اکر پرسند که عثمان کیست و نسبش چیست
بگو که عثمان پسر عفان است و کلبی نسابه شافعی گفته که عفان دف نوازی میکرد
نقلست که کون مخنثانه که زنان مخنث ند خوانند کی میکرد و زنان دستک
میزدند اکر پرسند که معاویه که سفیان را دست میداد زن و دیر اثنا ...
میکنند کیست و نسبش چیست بگو که معاویه ملعونیست که سالها با حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلم دشمنی ورزید و لشکرکشی نموده با آن امام متقیان محاربه و مقاتله

کرد و وی پسر ابو سفیانست و ابو سفیان ملعونیست که در جنگ احد حمزه
دندان مبارک حضرت رسول الله را صلی الله علیه و آله بشکست و مادرش هند بنت
... که جگر عم رسول الله را بمکید و پسرش یزید است علیه اللعنه که جگر گوشه حضرت رسول الله را
شهید کرد و خانه خدا را خراب نمود و مدینه رسول را غارت کرد و اهل مدینه
بقتل رسانید **نظم** داستان پسر هند مگر نشنیدی • که از او و سه کس او
بپیمبر چه رسید • پدر او لب و دندان پیمبر بشکست • مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت • پسر او سر فرزند پیمبر ببرید • بر چنین قوم تو
لعنت نکنی شرمت باد • لعنة الله یزیدا و علی قوم یزید • و کلبی نسابه شافعی
در کتاب مثالب گفته که عماره و مسافر و ابو سفیان و کمی دیگر بجنب هند با دعای او
رسیدند و هند آبستن شد و معاویه را بزایید و در میان این چهار کس ویرا بکردن
ابو سفیان بستند و هند زنی بود بسیار شهوتی و سیاهانرا دوست میداشت و بعضی
از جدهای معاویه حمامه است و وی از زنا کاران مشهوره است و علمی داشته که نشان زنا
کاری او بوده و از ابو اسمعیل سمان که از علمای اهل سنت است نقل شده و در کتاب مثالب
گفته که مسافر بن ابی عمر چند سال با هند زنا میکرد و با وو علم میداد که ...
کرد و چون هند آبستن شد و ششماه از آبستنی او در گذشت مسافر از ترس ...

دیگر بحث و نبرد نعمان بن منذر دیگر پس ابو سفیان هند را بخواست و بعد از سه ماه
معاویه را بزایید یقین که تا کسی صاحب چنین نسبی نباشد بغض حضرت امیر المومنین علی
داشت رباعی هر کو بودش بغض علی هست لعین ✿ باشد ز زنا نطفه آن شوم
دین ✿ هر که در دل او ذره‌ای از بغض علیست ✿ ناپاک بود صاحب آن دل بیقین ✿
و در کتاب فردوس دیلمی که از معظم کتابهای سنیانست مذکورست که زنی بخدمت
حضرت امیر المومنین علیه السلم آمد و گفت یا امیر المومنین من بغض تو دارم حضرت
در جواب فرمود که پس میباید که تو سلقلق باشی زن گفت یا امیر المومنین سلقلق
چه معنی دارد حضرت امیر گفت که حضرت رسول بمن گفت که یا علی بغض تو ندارد از زنان
مگر سلقلق گفتم یا رسول الله سلقلق کیست در جواب گفت سلقلق زنیست که خون
حیض از راه عقب بیند زن گفت راست گفتست رسول الله من اینحال دارم و
و مادر من از این خبر دارد رباعی بدخواه علی کافر مطلق باشد ✿ بدخواهی
وی دشمنی حق باشد ✿ هر زن که بود در دل او بغض علی ✿ بی شبهه همان نجس
سلقلق باشد اگر پرسند که عایشه و حفصه که سنیان با ایشان کمال اخلاص دارند
چکسند بگو که عایشه دختر ابوبکر است و حفصه دختر عمر و چون بلاها و محنتهای دنیا
همیشه متوجه پیغمبران و مقربان درگاه الله میشود بنابرین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

این محنت و بلا را بعقد خویش درآورده بود چنانچه حضرت نوح و لوط علیهما السلم
بزن بد مبتلا شده بودند و عایشه و حفصه حضرت رسول الله را مخالفت نموده
و آزار کردند و سر آنحضرت را فاش نمودند تا آنکه حق سبحانه و تعالی ایشانرا در قرآن
مذمت نموده و آیاتی که در مذمت ایشان واقع شده در سوره تحریم است و
در آن سوره پروردگار ایشانرا بزن نوح و لوط تشبیه نموده که هر دو کافر بوده‌اند و سوی
هر دو با حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه علیها السلم عداوت میورزیدند تا آنکه
عایشه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلاف فرموده رسول نموده سوار شد
از مکه ببصره رفت و بمدد کافری طلحه و زبیر لشکر عظیم جمع نموده با حضرت امیر المومنین ع
که امام زمان بود محاربه و مقاتله نمود و در آن جنگ زیاده از بیست هزار نفس هلاک
شدند و این طرفه است که سنیان با عایشه کمال اخلاص دارند با آنکه قصد کشتن حضرت
مرتضی علی علیه السلم میکند و در کتابهای خود روایت میکنند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت که یا علی حربک حربی و باز در غدیر خم در حقش فرمود که
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و باز گفته که
یا علی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر و دیگر از عملهای عایشه با
اهل بیت علیهم السلم آنکه چون حضرت امام حسن علیه السلم وفات یافت و حضرت امام حسین ع

خواست که جنازهٔ آن معصوم را بجانب روضهٔ مطهرهٔ حضرت جد بزرگوار برند عایشه
بگمان آنکه میخواهند که حضرت امام حسن را علیه السلام در پیش مرقد رسول الله دفن نمایند
بر استر سوار شد لشکر کشید و آغاز جنگ نمود و نگذاشت که آن حضرت را نزد جد
بزرگوار خود برند و این بیت را در حق عایشه گفته اند **شعر** تجملتِ
تبغلتِ ولو عشتِ تفیلتِ ٭ لکِ التسع من الثمن و بالکل تملکتِ ٭
یعنی بر استر و اشتر سوار شدی اگر زنده بمانی بر فیل نیز سوار خواهی شد و ترا از
خانهٔ رسول نه یک از هشت یک است و تو تمام آنرا مالک شدهٔ و وجه آنکه
عایشه مالک یک از هشت یک است که چون حضرت رسول وفات یافت نه زن
داشت و میراث این نه زن یک هشت یک بود پس حصهٔ هر یک از این نه زن نه
یک از هشت یک او است بنابرین حصهٔ عایشه و حفصه هر کدام از حجرهٔ آنحضرت
رسول الله نه یک از هشت یک بیش نبود با این حال از روی ظلم بدینها تجسس پدران
خود را در حجرهٔ رسول دفن نمودند و جگر گوشهٔ حضرت پیغمبر را نگذاشتند که
در پیش جد بزرگوارش دفن نمایند و این طرفه است که با این حال قبیحه که از عایشه سر زده
اگر کسی بنابر محبت اهل بیت رسول الله عایشه را مذمت نماید یا لعن کند
او را رافضی میخوانند تا کسی با کسی همراهی مینماید **اگر بپرسند** که اشعری که سنیان

عالم در اصول دین تابع وی اند کیست و مذهب چیست بگو که اشعری ابوالحسن نام دارد
و او مردی بی عقل و جاهل بود و چون خواست که در میان عوام شهرت کند و اعتبار بهم رساند
مذهبهای عجیب و غریب اختراع نمود و سنیان از غایت بیعقلی بوی گرویدند از جمله
اعتقادات وی آنست که کفر و معصیتی که از بنده ظاهر میشود فعل خداست و قدرت
بنده در آن تاثیر ندارد و بطلان این قول کمال ظهور دارد زیرا که لازم میاید که
تکلیف بطاعت و ترک معصیت و خلق جنت و نار عبث باشد و عذاب آتش
جهنم ظلم باشد **بیت** خود بد کند و بنده مکافات دهد ٭ این شیوهٔ اهل عقل و
دانش نبود ٭ و دیگر از اعتقادات باطلهٔ وی آنست که عقل انسان ادراک حسن
و قبح افعال نمیکند و نمی فهمد که صدق و امانت خوبست و کذب و خیانت قبیح است
تا آنکه قبیح ندانسته که خدای تعالی پیغمبران را با وجود تقوی و ورع و طاعت و عبادت
بدوزخ برد و کافران و فاسقان را به بهشت داخل سازد و همچنین قبیح ندانسته که حق تعالی
بندهٔ را امر بچیزی نماید که او را قدرت بر آن ندهد و با این حال ویرا عذاب نماید
که چرا بجا نیاوردی و این طرفه است که با آنکه اعتقاد دارد که حق تعالی جسم نیست و
در مکان و جهتی نباشد جایز داشته که بندگان خدا را ببینند و بطلان این قول
بغایت واضح و روشنست زیرا که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که تا چیزی جسم نباشد و در

مکان و جهت بر این نظر نبوده دیده نمیشود بلکه جایز دانسته که ادمی او را زمانی
که بگوش میشنود بچشم ببیند و همچنین جایز دانسته که بویهای خوش و ناخوش
که بقوت شامه ادراک مینماید و طعمها که بقوت ذایقه در می یابد بچشم ببیند
و جایز دانسته که کوران چین که از شهرهای شرقیست چشمه شهر اندلس که از شهرهای
مغربست ببینند و همچنین جایز دانسته که در پیش ما کوههای بلند با رنگهای مختلف
باشد و با صحت بصر ما انرا نبینیم و همچنین جایز دانسته که دو لشکر عظیم در پیش نظر
ما با هم محاربه و مقاتله نمایند و اواز بلند سازند و با این حال ما ایشانرا نبینیم
و اواز ایشان نشنویم و اعتقادات باطله این مرد بسیار است و ما در این رساله
اکتفا بر بعضی که فهمش بر مبتدیان سهل و اسان بود نمودیم **اگر پرسند** که ابو حنیفه
که در میان سنیان شهرت تمام دارد و در کمال اعتبار است و وی را امام اعظم میدانند
و پادشاهان سنی و اکثر سنیان مطیع و پیرو وی اند چه کس است و نسبش چیست
بگو که در کتاب رجال مشکات و غیر ان از کتابهای سنیان مذکور است که نام وی
نعمان است و نعمان پسر ثابت بن زوطا کابلی است و زوطا غلام بنی تیم الله بود
و ازاد شد و جماعتی از علمای سنی او را مذمت نموده اند شبهه که از علمای سنیان
میگفته که کسی خالی بهتر است از ابو حنیفه سفیان و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی

میگفته اند

میگفته اند که زاییده نشده است در اسلام کسی که شومتر بوده باشد از ابو حنیفه
و شافعی میگفته که نظر در کتابهای ابو حنیفه نمودیم صد و سی ورق از ان خلاف کتاب
خدا و رسول دیدیم و مالک میگفته که ابو حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس
و ابن مهدی میگفته که فتنه بر دین اسلام بعد از دجال عظیمتر از رای ابو حنیفه نبوده
اگر پرسند که چون شد که ابو حنیفه با این نسب و این حال اکثر عالم تابع او شدند
بگو که اکثر عالم تابع هوا و هوس نفسانی اند و ابو حنیفه بسیاری از حرامها برای
خود حلال کرده است و کارها بر اتباعان خود اسان ساخته بنا برین است که پیروانش
بسیار شدند و فتواهای قبیح ابو حنیفه بسیار است و ما در این رساله چند فتوای او را ذکر
میکنیم **اول** انکه اگر زنی در مشرق باشد و وکیل وی او را بعقد مردی که در مغرب در ارد
و این زن با انکه شوهر را ملاقات نکرده هر فرزندی که بیاورد بشوهر تعلق
دارد **دویم** انکه هرگاه که مردی زنی را بعقد خود در اورد و در این حال در
حضور قاضی زن استطلاق بدهد و با این حال این زن طلاق داده شوهر
ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی زاید تعلق بشوهر دارد **سیوم** انکه اگر مردی
سفر نماید و دو گواه گواهی دهند که او مرده است پس زن عده نگاه دارد و
شوهر کند و از شوهر دویم فرزندان بهم رسند پس چون شوهر اول از سفر باید جمیع

این فرزندان که از شوهر دویم بهم رسیده اند بوی تعلق دارند و از وی میراث
میبرند **چهارم** آنکه چون کسی حریر با ذکر بپیچد و با محارم خود مثل مادر و دختر
و غیر آن دخول کند حد از وی ساقط میشود **پنجم** آنکه اگر کسی بخرد محارم
خود را مثل خواهر و عمه و خاله و غیر آن و با ایشان دخول کند حد از وی
ساقط میگردد **ششم** آنکه جایز میدانند لواطه را با پسری که او را باجاره
گرفته باشند **هفتم** آنکه جایز میدانند که به بوزه وضو سازند و پوست
سگ را دباغی کرده بپوشند و پوست مرده را جانماز خود سازند و
در زمین مغصوب سجده بر فضله آدمی کنند بشرطی که خشک باشد و تکبیر نماز
بزبان ترکی یا هندی یا غیر آن بجا آورند و بعض سوره دو برگ سبز بگویند
و بعد از آن رکوع کنند و سر از رکوع راست نمایند و بعد از آن سجده کنند و سر
راست نکنند و فاصله میان دو سجده بقدر آدم شمشیر دانسته و بعد از آن پیش
از سلام اگر بادی عمدا سر زند نماز درست است و اگر سهوا واقع شود نماز باطل
بر بینید کور ولی شیان و اگر حرف امامی را از برای خود برگزیند اهل **اگر پرسند**
که مالک کیست بگو که مالک پسر انس است و در کتاب کامل مبرد و کتاب عیاض مذکورست
که بغض حضرت مرتضی علی داشته و در مجلس اولی و بعضی از سازها می نواختند

و نقل کرده این

و نقل کرده اند که مالک مذهب خوارج داشته و شافعی میگفته که جایز نیست
مالک را که فتوی بدهد و او نیم خورده سگ و خوک اگر شراب باشد مکروه
میدانند و اگر غیر آب باشد مباح میدانند و گفته که اگر کسی غیر آب بنجس نرده باید
بدان وضو بسازد و جمیع مرغها را حلال میدانند و همچنین همه حیوانات بحر را
حلال میدانند و اگر چه در آب مرده باشند و همچنین همه حیوانات صحرا را حلال
میدانند بغیر از خوک و لواطه با غلام جایز میدانند و گوشت سگ را حلال
میدانند و جایز میدانند که زن تا هفت سال آبستن باشد و حلال را حرام میدانند
و خیر و شر را بخدا نسبت میدهند و جعفر بن سلیمان مالک را بزد و سر او را
تراشید و بر شتر سوار کرد **اگر پرسند** که شافعی کیست بگو که شافعی مردی
هوا پرست بوده و نقلست که شافعی با پسر مرد خوش روی که در پهلوی خویش
نمی بود حدیث نقل نمیکرد و فتواهای قبیح او بسیار است ما بانکها اختصار
میکنیم پوست مرده را بدباغی پاک میدانند و در نماز اقتدا بجا ادای و اهل
بدعت و فاسق جایز میدانند و گفته که حضرت پیغمبر چون نظرش بر زنی می افتاد
و خوشش می آمد بر شوهر حرام میشد و این افتراست و خوردن گل سفید را
حلال میدانند و شنیدن غنا و نی و امثال آنرا حلال میدانند و دف و نی

و نی نواختن و رقص کردن را حلال میدانند و مادر و خواهر و دختر که از
زنا بهم رسیده باشد بعقد حلال میدانند و جایز میدانند که در نماز متابعت
امام بایست اگر پرسند که احمد بن حنبل کیست بگو که نقل کرده اند که او از اولاد ذو الثدیه است
پیشوای خوارج که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهروان بقتل رسانید و حجه همی
میکرده و عامی و جاهل بوده و یزید را لعن میکرده و در مسند خود مذکور است
احمد میگفته که تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او سنی نخواهد بود
و غزالی در کتاب منخول الجدل نقل نموده که احمد بن حنبل فتوی بقتل مردی داد
که کلام خدا را قدیم نمیدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل فتوی بقتل وی
دادی گفت که شخصی بخواب دیدم شیطان را که از در خانه مردی میگذشت گفتند
چرا داخل این خانه نمیشوی در جواب گفت که درین خانه مردی هست که کلام خدا را
قدیم نمیداند پس چه احتیاج است که من داخل خانهٔ او شوم پس هر کس که
کلام خدا را قدیم نمیداند واجب القتل است و منظور شد که او را در آن فتوی احمد
بقتل رسانند انگاه گفت اگر ابلیس در پیش تو فتوی بقتل من بدهد قبول فتوی
او خواهید کرد گفتند که نه گفت در خواب بطریق اولی باید فتوی او را قبول نکنید
احمد حنبل از برای حق تعالی چشم و دست و پهلو و قدم قرار میدهد و اعتقاد حنبلیه اینست

که هر

که هر شب حق تعالی از آسمان بزمین می آید بصورت پسر امرد بر خری سوار بنابر این
بعضی از حنبلیه در بغداد در پشت بام آخوری بسته اند و جو و کاه در ان
از برای رضای خدا میریخته اند و گفته اند که چشم خدا بدرد آمد و ملائکه بعیادت
رفتند و گفته اند که در طوفان نوح چندان گریست که درد چشم بهم رسانید
و نقل کرده اند که یکی از صلحای حنبلیه پسری خوش صورت را در پشت بام مسجد جامع
دید گمان کرد که پروردگار است در پای پسر افتاده تضرع میکرد و میگفت این
سید و مولای منست مرا با یاران ازین بابت گفتگو میکرد و پسر را گمان آنکه
مرد فاسقیست و اراده زنا شروع دارد پس فریاد بر آورد تا آنکه جماعتی
آمدند و آن مرد را گرفته بمجلس حاکم بردند و افعال بندگان را از خدا میدانند
مسح بر عمامه جایز میدانند و مسح سر را بدعت غیر جایز میدانند اگر پرسند
که این چهار کس شاگرد آن که بوده اند بگو که در کتاب رجال سنیان مذکور است
که ابو حنیفه و مالک شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام بوده اند و شافعی شاگرد
مالک بوده و احمد حنبل شاگرد شافعی بوده و این ظریف است که سنیان با آنکه
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را استاد مجتهدان خود میدانند باین حال
مذهب آنحضرت و پدر آنحضرت را وا گذاشته پیروی این جاهلان گمراه و این مفسدان

دو سیاه شد الله **رباعی** صد شکر که نه شافعی و حنبلیم ۞ نه پیرو بو دانش
کا بلیم ۞ با مذهب این و آن نباشد کارم ۞ من پیرو قول و فعل آل علیم ۞
ایضا صد شکر که من مذهب جعفر دارم ۞ با بغض عمر هوای حیدر دارم
خرمهرهٔ مهر عمر از من مطلب ۞ من جوهریم متاع جوهر دارم **وله**
از گلخنیان دودهٔ گلخن مطلب ۞ وز جوهریان مهره و سوزن مطلب ۞
جز گوهر مهر علیم نیست متاع ۞ خرمهرهٔ مهر عمر از من مطلب **اگر پرسند**
که کسی علی و اولادش را دوست دارد اما با ابوبکر و عمر و عثمان عداوت ندارد
آیا این را دوستی میتوان گفت **رباعی** در بغض عمر اگر نباشی چو من ۞
حب علیت یقین نخواهد بودن ۞ در معنی دوستی نباشی صادق ۞ با دشمن
دوست اگر نباشی دشمن **ایضا** ای مانده ز کعبهٔ محبت مهجور ۞ افتاده ز راه
دوست صد منزل دور ۞ با حب عمر دم مزن از مهر علی ۞ کی جمع توان نمود
با ظلمت نور **وله** مهر عمرت پلید و ناپاک کند ۞ بیعقل ترا چو خار و خاشاک
کند ۞ چون یاد عمر کنی برو لعنت کن ۞ کین شربت از آن مرض ترا پاک کند
ایضا از مهر علی پرست جان و دل ما ۞ با آب محبتش سرشته گل ما ۞ از خواندن
درس مصحف مهر علی ۞ روشن شده صد شکر سواد دل ما **وله** کرده یکی محبت

علی افزون ۞ از معدن مهر او بود گوهر من ۞ گر بکند دوران فلک سر من نیست
عجب ۞ مهر علی و آل بود بر سر من **ایضا** ما را که پناه قلعهٔ ایمانست ۞
خاطر جمع از حوادث دورانست ۞ مهر علی و آل بود کشتی نوح ۞ ما را چه
غم از کشاکش طوفانست ۞ اگر از تاریخ ولادت و وفات و محل ولادت حضرت
علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلم پرسند بگو که آنحضرت در مکه معظمه در میان
کعبه متولد شده **نظم** چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی ۞
درون خانهٔ خاصش بداد جا جبار ۞ ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان ۞
شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار ۞ پس آن مطهره با احترام داخل شد ۞
در آن مکان مقدس بزاد مریم وار ۞ برون چو خواست که آید پس از چهارم روز
ندا شنید که نامش بنه علی بگذار ۞ فدای نام چنین زاده بود جانم ۞
چنین امام گزینید یا اولی الابصار ۞ مخفی نماند که نقل ولادت حضرت امیر
در میان کعبه و خوردن فاطمه در آن مکان از اطعمهٔ بهشت و رسیدن آوازش
بگوش مادرش فاطمه بنت اسد که نامش را علی بگذار از موافق و مخالف نقل نموده اند
و در کوفه در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان در سال چهل از هجرت نبوی
شهید شد اگر از تاریخ ولادت و وفات و مدت عمر حضرت امام حسن علیه السلم

پرسند بگو در مدینه مشرفه در نیمه ماه رمضان در سال سیوم از هجرت متولد
شد و بعضی گفته اند که در سال دویم از هجرت و در وقت وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریفش هفت سال و چند ماه بود و بعضی گفته اند
که هشت سال بود و سی و هفت سال داشت که بخلافت نشست و بعد از
شش ماه و سه روز بنا بر بی وفایی لشکرش با معاویه علیه اللعنه صلح نمود و بعد از
صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش جعده بنت اشعث بن قیس او را
زهر داد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده بود که برحمت
ایزدی واصل شد عمر شریفش چهل و هشت سال بود اگر از تاریخ ولادت و شهادت
حضرت امام حسین علیه السلم پرسند بگو که در تاریخ ولادت و وفات آنحضرت علما
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت
متولد شد و بعضی گفته اند در سیوم شعبان و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت
در اخر ماه ربیع الاول از سال سیوم هجرت واقع شد و میان ولادت حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلم شش ماه بود و بعضی گفته اند شش ماه و ده روز
بود و در کربلا شهادت یافت در روز عاشورا و بعضی گفته اند دوشنبه و بعضی
گفته اند جمعه بود و آنحضرت را پنجاه و هفت سال و پنج ماه بود یا پنجاه و هشت سال

اگر از

اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلم پرسند بگو
که آنحضرت در مدینه مشرفه در ماه شعبان در سال سی و شش یا سی و هفت یا سی
هشت از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی الاخر متولد
شد و آنحضرت پنجاه و هفت ساله بود که او را هشام بن عبد الملک شهید ساخت
و آن عالیجناب در زمان وفات حضرت امیر المومنین علیه السلم دو ساله بود
و در وقت وفات حضرت امام حسین علیه السلم بیست و سه ساله بود و اگر از تاریخ
و وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسند بگو که بعضی گفته اند در سیوم ماه
صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند در غره ماه رجب
متولد شد و در سال صد و چهارده از هجرت بزهر هشام بن عبد الملک در مدینه
شهید شد و عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بود اگر از تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسند بگو که آنحضرت در هفدهم ربیع الاول
از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد و در سال صد و چهل و هشت
از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب بزهر منصور عباسی شهید شد
و آنحضرت شصت و پنج ساله بود اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام موسی
علیه السلم پرسند بگو که آنحضرت در هفتم صفر از سال صد و بیست و هشت از هجرت

در آنوقت که موضعیست در میان مکه و مدینه متولد شد و بعضی گفته‌اند که در سال
صد و پنجاه و نه متولد شد و در بغداد به زهر هارون الرشید علیه اللعنه در بیست و
چهارم ماه رجب در سال صد و هشتاد و سه از هجرت وفات یافت و عمر شریف
آنحضرت یا پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال بود اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت
علی بن موسی الرضا پرسند بگو که آنحضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه
متولد شد و از ابو جعفر محمد بن بابویه روایتست که آنحضرت در صد و پنجاه و سه
متولد شد بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلم به پنج سال و در طوس
در قریه سناباد به زهر مامون در ماه مبارک رمضان از سال دویست و سه از
هجرت شهید شد و بعضی گفته‌اند در بیست و سیوم ذی قعده و بعضی گفته‌اند
در آخر ماه صفر شهید شد اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام محمد بن علی التقی
الجواد علیه السلم پرسند بگو که در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنج
از هجرت متولد شد و به زهر معتصم در بغداد در آخر ماه ذی قعده از سال دویست و بیست
از هجرت شهید شد و در روایت دیگر آنست که قاتل آنحضرت مامون علیه اللعنه بود
و بروایت دیگر ام الفضل اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام علی بن محمد النقی
علیه السلم پرسند بگو که آنحضرت در ماه ذی حجة الحرام سنه دویست و دوازده از هجرت

متولد

متولد شد و در سامره در روز دوشنبه سیوم رجب سنه دویست و پنجاه و
چهار به زهر معتمد عباسی شهید شد و آنحضرت چهل و یکسال بود و بعضی شش ماه
اضافه گفته‌اند اگر از ولادت و وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم پرسند بگو
که در ربیع الآخر در سنه دویست و سی و دو در مدینه متولد شد و در هشتم ماه
ربیع الاول سنه دویست و شصت در سامره به زهر معتمد عباسی شهید شد اگر
پرسند که حضرت امام مهدی علیه الصلوة والسلم در چه تاریخ متولد شد بگو که
آنحضرت در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد شد **رباعی**
٦٧٠ آن مهدی هادی که ز ما مستور است ❁ وز غیبت او کون و مکان پر شور است ❁
خواهی تو اگر حساب عمرش دانی ❁ تاریخ ولادتش ز لفظ نور است ❁ چون
حضرت مهدی علیه السلم متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلم او را بجمیع خواص
شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این حضرت مهدی است و علما شیعه از آنحضرت مسائل
مشکله میپرسیدند و آنحضرت جواب میداد و مشکلات ایشان را حل مینمود تا هفتاد و سال
آنحضرت بشیعیان توقیعات میفرستاد و مشکلات ایشان را حل مینمود و وکلای
آنحضرت بشیعه میرسانیدند و غیبت آنحضرت را در این هفتاد و سال غیبت صغری
میگویند و غیبت بعد از این مدت را غیبت کبری می‌نامند و وکلا و نایب آنحضرت

آنحضرت چهار کس بوده‌اند اول ایشان عثمان بن سعید است که حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام او را وکیل کرده اید و بعد از آن پسرش محمد بن عثمان وکیل بود و چون
وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیاری از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند
و گفتند که بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که وکیل بعد از من
حسین بن روح بن یحیی است و چون وفات حسین بن روح نزدیک شد علما و
اکابر شیعه بوی گفتند که وکیل تعیین نمای بیان نمود که بعد از من علی بن محمد سمری است
و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نمای
در جواب گفت که الله امر هو بالغه و بکسی وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من
وکیل نخواهد بود و برحمت حق واصل شد و آن سیصد و بیست و نه از هجرت
بود و بدانکه هر کس بعد از سمری که آخر وکلاست دعوی وکالت آنحضرت نمود
علما شیعه او را کافر میدانند و آنچه حکم بکفر حسین بن منصور حلاج که جمعی غلات
بوی کمال اعتقاد دارند کرده‌اند و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب غیبت
نقل کرده که حلاج بقم آمد و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت صاحب
الامر علیه السلام مینمود تا آنکه بابویه قمی نوبتی او را رسانید و بدین سبب آواره
قم شد اگر پرسند که چونست که سنیان با این غلو که شیعه میورزند منکر

صاحب

صاحب الامر علیه السلام نیستند بگو که اعتقاد از روایت از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در باب ظهور حضرت مهدی علیه السلام وارد شده که کسی را مجال انکار
نیست اگر پرسند که سنیان در ولادت آنحضرت چه اعتقاد دارند بگو که سنیان
درین باب مختلفند جماعتی از ایشان را اعتقاد آنست که آنحضرت متولد شده و
فرزند حضرت امام حسن عسکری است علیه السلام و این مذهب را نسبت داده‌اند بکنجی
شافعی و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی خطیب
دمشق و ظاهر قول شیخ محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات نیز اینست که آنحضرت
متولد شده اما اکثر سنیان ~~و اما اکثر سنیان~~ چون ایشان را با اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله آشنایی نبوده و بعید دانسته‌اند که شخصی انقدر عمر کند بنا
برین گمان کرده‌اند که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام را
نسل نبوده و طرفه است که این جماعت در طول عمر حضرت مهدی علیه السلام تعجب نموده‌اند
با آنکه اعتقاد بوجود حضرت خضر و الیاس و عیسی دارند و دجال شقی را زنده
میدانند و اعتقاد دارند که حضرت نوح علیه السلام و غیر او از سعدا و اشقیا عمرهای
دراز کرده‌اند و شک نیست که با اعتقاد طول عمر این جماعت تعجب در طول عمر
حضرت مهدی علیه السلام نمودن محض جهالت و سفاهت است و بدانکه علاء الدوله

سمنانی که از شعرای زمان خود بوده و سنیان او را از بزرگان دین خود میدانند
خلاف اجماع شیعه و سنی نموده در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که ایشان را
روافض میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن عسکری
زنده است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد و خطا میدانند که آنگاه که او غایب شد
در طبقه ابدال درآمد و همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد نوزده سال قطب بود و خدا
میداند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند بیشک و شبهه ای عزیز
من بدانکه بیشک و بی شبهه این قول افتراست و پدر غرض صاحب این اعتقاد معلوم نیست
و این طرفه است که درویشان نوربخشی با آنکه لاف شیعگی میزنند علاء الدوله را
با این اعتقاد باطل پیر خود میدانند و اعتقادات باطله این مرد جاهل گمراه را
در رساله علیحده ذکر نموده اند **اگر پرسند** که سبب غیبت صاحب الامر علیه السلم چیست
بگو سبب غیبت قلت انصار و خوف از اعداست و عنقریب بتایید پروردگار
ظهور نماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه پر ظلم بود **رباعی** مهدی که از و
ذوق ایمان باشد ∴ هر چند نهان ز دیده چون جان باشد ∴ خورشید زمین و
جهانی روشن ∴ هر چند بزیر ابر پنهان باشد **ایضا** گر مهدی هادی ز نظر
مستور است ∴ اما ز وجود او جهان پر نور است ∴ هر چند که جان ز دیده غایب باشد

از پرتو او کشور تن معمور است **اگر پرسند** که وقت ظهور آنحضرت هیچ معلوم هست یا نه بگو که
عالم بظهور آنحضرت پروردگار است و از ائمه معصومین علیهم السلم روایتست که کذب
الوقاتون یعنی که دروغ گفتند آن جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت صاحب الامر قرار
داده اند **اگر پرسند** که علامت ظهور آنحضرت چیست بگو که در احادیث علامات بسیار از
برای ظهور آنحضرت مذکور است و ما به بعضی از آن اکتفا میکنیم بدانکه از ظهور آنحضرت
افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته شدن
نفس زکیه است در ظهر کوفه که بنجف اشرف است و بعضی از راویان گفته اند که مراد از
نفس زکیه پسریست از آل محمد که نامش محمد بن حسن است و کشته میشود بی آنکه او را گناهی
و تقصیری باشد و در روایتیست که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت
صاحب الامر ظهور خواهد نمود و دیگر از علامات کشته شدن مرد هاشمی در میان
رکن و مقام و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف
ماهست در آخر ماه رمضان و دیگر از جمله علامات ظهور آنحضرت خروج ابو سفیانیست
که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه شیعیان را بقتل میرسانند و چون آنحضرت
در مکه معظمه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبرئیل خواهد بود و انصار
آنحضرت سیصد و سیزده کس باشند که در مکه بطی الارض حاضر شوند و حضرت عیسی ع

از آسمان نزول نماید و از انصار و اعوان آنحضرت باشند و در نماز اقتدا با آنحضرت
نماید و در بعضی از خطبها که بحضرت امیر المومنین علیه السلم منسوبست مذکورست
که حضرت عیسی علیه السلم در زمان دولت حضرت صاحب الامر علیه السلم وفات
یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مدفون شود و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که در اول روز منادی ندا
کند از آسمان که الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا کند که
الا ان الحق فی عثمان و شیعته و در این حالت اهل بطلان بشک افتند
و بعد از آن امام محمد مهدی علیه السلم از مکه معظمه با پنج هزار ملک روانه کوفه
شود و چون بنجد و کوفه رسد لشکری بسر راه آنحضرت روند و گویند
که از راهی که آمده برگرد که ما را بفرزندان فاطمه علیها السلم حاجتی نیست
پس او تیغ آبدار از آن پید و لشکر آن شقاوت شعار را بجهنم فرستد و بکوفه
داخل شود و جمعی که مستحق قتل باشند بقتل رساند و مسجد کوفه خطبه بخواند
که مردم از بسیاری گریه ندانند که آنحضرت چه میگوید و بعد از آن مردمان
التماس کنند که آنحضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه گنجایش خلایق ندارد
پس آنحضرت تشریف به نجف اشرف برده در آنجا مسجدی عظیم ترتیب

دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهد و روایتست که منبر آنحضرت در
پشت سر حضرت امیر المومنین علی علیه السلم خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا
نهری به نجف بیاورند و بر آن نهرها و آسیاها قرار دهند و پیرزنان گندم با آسیا برند
و بیکار آباد نمایند و از کوفه لشکر باطراف فرستد و عالم را تسخیر نماید و برکت ظهور
آنحضرت عالم پر خیر و برکات شود و گنجها تمام از زمین بیرون آیند و مردمان تمام
غنی و توانگر شوند و فقیری بهم نرسد که بوی احسان توان نمود و عالم پر از عدل
شود و آنحضرت بالهام الهی در میان مردمان حکم نماید و رجوع بشاهد و قسم ننماید
و جمیع مذاهب را یکی گرداند و هر که اختیار غیر مذهب اثنا عشری نماید بقتلش
رساند و از یک کس فرزندان بسیار بهم رسد و همه پیر باشند و در آن عصر خضر
زاییده شود و امنیت و عدالت بجایی رسد که گرگ و سایر درندگان با گاو
و گوسفند در یک موضع باهم علف خورند و در میان مردمان خاطر جمع گردند
و چون زنی را نظر بر قبر مرده افتد از روی تأسف خورد و بگوید کاشکی
درین زمان زنده میبود تا این امنیت و برکت و عدالت را تماشا مینمودی
اگر پرسند که آنحضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد کرد بگو که روایتست
که آنحضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال طاق یعنی یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه

ظاهر خواهند شد **اگر پرسند** که مدت دولت آنحضرت چه مقدار خواهد بود که بروایتی
مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نود سال خواهد بود و بروایت دیگر مدت هفت سال
خواهد بود که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر
ده سال **اگر پرسند** که کیفیت رجعت در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلم چون است
بگو که در دین اهل بیت پیغمبر ثابت شده که در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلم
جماعتی از مؤمنین و غیر مؤمنین زنده خواهند شد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
روایتست که در ماه جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی خواهد شد که هرگز کسی ندیده
باشد و بسبب باران گوشتهای مردگان در قبرها روییده میگردد و از سعادتمندان
جماعتی مخصوص در روایات مذکور است که زنده خواهند شد پانزده کس که از یاران
امت حضرت موسی علیه السلم و اصحاب کهف که هفت کس بوده اند و یوشع بن نون
که وصی موسی است و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد بن اسود
و مالک اشتر و ایشان انصار آنحضرت خواهند بود **اگر پرسند** که دلیل بر رجعت چیست
بگو دلیل بر آن قول ائمه معصومین علیهم السلم است و ایشان همه خبر از رجعت
داده اند و دلیل دیگر این قول حق تعالی است که **وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا
مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا** اگر پرسند که این آیه چون دلیل

بر رجعت

بر رجعت بگو که مضمون این آیه است که روزی هست که حق تعالی در آن روز از
هر امتی جماعتی از تکذیب کنندگان را حشر خواهد نمود و یقین که این روز غیر روز قیامت است
چرا که در روز قیامت همه خلق زنده خواهند شد و حق تعالی خبر از روز قیامت
داده و گفته که **وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** مضمون این آیه آنست که
حشر میکنیم همه ایشان را و کسی را از ایشان وانمیگذاریم و دلیل دیگر بر این حدیث
مشهور حضرت رسالت پناه است که شیعه و سنی روایت کرده اند کلما کان فی
الامم السابقة یکون فی هذه الامة و مضمونش اینست که هر چه در امتان پیش واقع شده
درین امت واقع میشود و حق تعالی در امتان سابق مرده ها را زنده ساخته و در چندین
موضع از قرآن خبر داده و بر عاقل پوشیده نیست که دلیل بغایت واضح است و سنیان
بعناد اهل بیت رسول الله منکر آن شده اند و در اول کتاب صحیح مسلم که از معتمد کتابهای
سنیانست ذکر شده که جابر جعفی میگفت که هفتاد هزار حدیث از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم شنیده ام و اهل سنت حدیث از وی روایت میکرده اند و چون دانستند که
جابر اعتقاد برجعت دارد دیگر از وی حدیث نشنیدند و روایت ننمودند
ای دوستان ببینید که اهل سنت چگونه با اهل بیت پیغمبر عناد میورزیده اند
بمحض اینکه جابر در اعتقاد برجعت تابع اهل بیت بوده ترک احادیثش نموده اند

وخود را از روایت هفتاد هزار حدیث محروم ساختند و از عجایب آنکه با اینحال
بحدیث مرسلی که بخاری از مروان بن الحکم روایت نموده عمل میکنند و حکم بصحتش
مینمایند با آنکه حضرت رسول مروان را با پدرش از مدینه اخراج نموده بود و عثمان بنا
بر خویشی که با وی داشت بمخالفت حضرت رسول نموده او را بمدینه آورده او را وکیل خود
کردانید و انقدر قبایح از مروان و عثمان صادر شد تا آنکه مومنان اتفاق نموده
عثمان را کشتند و چون عثمان کشته شد مروان با امام زمان که حضرت امیر المومنین بود
بیعت نکرده بلکه با عایشه پیوست و از آن حربکاه از کشتن نجات یافته بلشکر معاویه
علیه اللعنه پیوست و در چندین معرکه با امام زمان حرب نمود با آنکه اهل سنت خود
روایت نموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حق علی علیه السلم
فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
یعنی بار خدایا دوست دار او را که علی را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند
با او و نصرت کن با کسی که او را نصرت کند و وا گذار کسی را که او را واگذارد و باز
خود روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین علیه السلم گفت که حربک
حربی یعنی کسی که با تو حرب کند چنانست که با من حرب کرده باشد و باز خود روایت
کرده اند که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة یعنی هر که بمرد

و امام زمان خود را نشناخت مردن وی مانند مردن کسانیست که پیش از زمان اسلام
مرده اند و در واقع این چه عقل و این چه مذهب است که بمحض اعتقاد رجعت هفتاد هزار
حدیث جابر را واکذارند و بحدیث مرسل مروان این قدر ارتکاب معصیت عمل نمایند
و آن را صحیح شمارند یقین که این عمل محض عناد با اهل بیت رسول الله است و همیشه در
میان شیعه و سنی کفتکوها در باب رجعت میشده **نقلست** که ابو حنیفه با
مومن الطاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب مزاح کفت که بمن قرضی بده و در
زمان رجعت که ما و تو زنده میشویم بکیر مومن در جواب ابو حنیفه کلامی کفت
که مضمونش اینست که تو بمن ضامنی بده که خدای تعالی ترا همین صورت خلق نماید تا هر چه
خواهی بتو قرض بدهم شاید که تو بصورت قرده خلق شوی و من ترا در آن وقت
نشناسم **اکر پرسند** که آیا صاحب الامر علیه السلم را در زمان غیبت کبری کسی میتواند
دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان او را میدیده اند بکو که اکابر شیعه
در کتابها خود نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت
آنحضرت رسیده اند و تفصیل آن در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب اکمال الدین
و تمام النعمه و کتاب کشف الغمه و کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است
اکر پرسند که در زمان غیبت کبری در کجا میباشند بکو که در احادیث اهل سنت

مذکور است که نام قریه صاحب الزمان کرعه است و نقلهای بسیار در کتب شیعه شده
که جماعتی بقریه حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده اند از انجمله مردی از همدان در راه
مکه معظمه از قافله مانده بود و بتوفیقات پروردگار بقریه صاحب الامر افتاده
و حضرت را ملاقات نموده و این سبب تشیع قبیله او شد و آن قبیله را در همدان بنی
راشد میگفته اند و بشیعگی معروف بوده اند اگر پرسند که ثواب کسی که انتظار ظهور
حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد چونست بگو که از روایات فهمیده میشود که کسی
در انتظار حضرت بمیرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در یک خیمه نشسته باشد و
از روایت دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر آنحضرت را دریابم او را نصرت
و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت آنحضرت شمشیر بر کفار زند
بلکه ثواب او مانند کسیست که در خدمت او شهید شده باشد اگر پرسند که کیفیت
احوال دجال چونست بگو که در خطبه از خطبهای حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
این احوال مذکور است و ما در این رساله بعضی از آنرا ترجمه میکنیم دجال صاید بن
صید است بیرون می آید از بلده که نام او اصفهان است از قریه که نام او
یهودیه است چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی اوست و در میان دو
چشم او کافر نوشته و میخوانند آنرا هر صاحب سواد و هر بی سواد در برابر او کوه هست

از دود و در عقب او کوه هست سفید و مردمان میپندارند که طعام است
و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که در آنسال قحط سختی باشد و هر گام
حمارش یک میل خواهد بود زمین در زیرش طی میشود و آن ملعون دعوی خدایی
میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند بود و آنها که طیلسان سبز میپوشند و گویا
که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت صاحب الامر او را در بلده شام در روز
جمعه بقتل میرسانند و در بعضی از خطبهای که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست
مذکور است که قامت دجال بیست گز است و ابلق روست و چشمش ازرقی است
و ریشش دو شاخست و دهنش پر بو است و ناخنهای برکشیده دارد و لشکرش
هزار هزار و ششصد هزار خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است
که مضمون مختصرش آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
متولد شد و آنحضرت سه نوبت با جماعتی از صحابه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که
اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من بیاور آن ملعون ابا نمود و راضی نشد تا آخر
آنحضرت کلامی ادا فرمودند که مضمون آن از بعضی اینست که هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه
امت خود را از دجال ترسانید و خدای عز و جل وجود او را تاخیر انداخت
تا بزمان شما پس هرگاه دجال خروج نماید و دعوی خدایی کند و امر او بر شما

مشتبه شود پس او را بشناسید و بدانید که خدای شما یکچشم نیست و چون
خروج نماید سوار خواهد شد بر خری که میان دو کوشش ثلث فرسخ باشد
و اکثر اتباعش یهود و زنان و صحرانشینان خواهند بود و اکر از
دابة الارض پرسند بکو که پروردکار در قرآن ذکر آن نموده و در
سورهٔ نمل فرموده که اِذَا وَقَعَ القَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ
دَابَّةَ الاَرْضِ بکو که از بعضی خطبهای حضرت امیر المومنین علیه السلم
مستفاد میشود که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفا ظاهر میشود و
با وی خاتم سلیمانست و عصای موسی پس میکذارد خاتم را بر روی هر مؤمن
پس بر آن نقش می بندد که هذا مؤمن حقا و میکذارد خاتم را بر روی کافر
پس نقش می بندد در آن که هذا کافر حقا تا آنکه مؤمن ندا میکند کافر را
و میکوید وای بر تو ای کافر و کافر ندا میکند مؤمن را و میکوید طوبی لک
یا مؤمن خوشا حال تو ای مؤمن کاشکی امروز من مثل تو می بودم و مانند تو
سعادت عظیم می یافتم و بعد از آن دابة الارض کردن خود را باذن پروردکار
بلند کرداند که هر کس در میان مشرق و مغرب است او را ببیند و این صحبت بعد از آن
خواهد بود که آفتاب از مغرب بیرون آید و درین هنکام توبه برطرف شود

و کسی را

و کسی را ایمان در آن وقت نفع ندهد مکر آنکه پیشتر ایمان آورده باشد و از حضرت
امیر المومنین علیه السلم نقلست که فرموده اند که والله دابة الارض دم ندارد
بلکه صاحب ریشند یعنی دابة الارض از نوع انسانست نه از قسم باقی حیوانات
و در خطبهٔ لؤلؤیه که از آنحضرت امیر مؤمنان منقولست که دابة الارض
چهل سال بعد از خروج یأجوج و مأجوج خواهد بود و اکر از یأجوج و
مأجوج پرسند بکو که حق سبحانه و تعالی در آن ذکر نموده فرموده که اِنَّ
یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ بکو که در بعضی احادیث
مذکور است که یأجوج یک طایفه است و مأجوج طایفهٔ دیکر است و هر یک
ازین دو طایفه چهارصد طایفه اند و یکی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند از خود را
نبیند غیر دیکی تا نزاید و قبیلکی ایشان غریبهاست که چون از نسل ایشان اوایل
اول ایشان در شام و آخر ایشان در خراسان خواهد بود و بهر چه رسند از فیل
و شتر و خوک و وحش بخورند و از سلمان فارسی رحمة الله علیه نقلست که یأجوج
و مأجوج سه قسم اند یک قسم قامت ایشان صد کز است و عرضشان ده کز و قسم
دویم قامتشان صد کز است و عرضشان هفتاد ذرع و قسم سیوم قامتشان بمقدار
کوشتانست یک کوش را بزیر خود می اندازند و کوش دیکر را لحاف خود میسازند

ودر بعضی از خطبهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مذکور است که قامتشان یک

وجب یا یک گز هست یک گوش را بزیر خود می اندازند و گوش دیگر را لحاف

خود میسازند و ریش ایشان بمقدار قامتشان و دندانهای ایشان مانند کلنگ است

و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین فساد می نمایند و بعضی ازان

حق تعالی مرغان را بر ایشان مسلط میسازد و مانند اصحاب فیل ایشان را هلاک

میگرداند و چون بوی مردار ایشان باعث بدبوئی و تعفن زمین شود مرغانرا

میفرستد که بال ایشانرا از زمین برچیده در دریا اندازد و در کتاب کامل البهائی

مذکور است که یأجوج و مأجوج را کسوتی نمیباشد همگی برهنه اند و پر وده که از

برای دفع سرما و گرما بعضی را و بر بعضی را کسوت مو پوشانیده و پایهای ایشان

برهنه است و دندانهای ایشان مانند دندانهای درندکانست و قوت ایشان

از ماهیست که ابر از دریا برداشته بر ایشان میبارد و اگر در سالی از ده بار بر ایشان

کمتر بارید شود در میان ایشان قحط میشود و چون از زمینی بزمینی روند اهل آن

زمین جلای وطن نمایند و ایشانرا از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان نظر

نتواند کرد از نجاست و کراهت منظر و قبح هیأتی که با ایشان هست نعوذ بالله

من غضب الله اگر پرسند که یأجوج و مأجوج از نسل کیستند بگو که علم به

حقیقت

حقیقت اینحال بخدای متعالست و شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده

بعضی

که ایشان از اولاد یافث بن نوح علیه السلم اند و یافث پدر ترک است و او از

نقل کرده که ترک از نوع یأجوج و مأجوج است و چون اسکندر سد بر روی

یأجوج و مأجوج بست ترک بیرون سد ماندند و جماعتی از ایشان که سد بر روی

ایشان بسته شد بیست و یک طایفه بودند و از بعضی نقل نموده اند که ایشان فرزندان آدم

اند باین روش که آدم محتلم شد و نطفه او با خاک آمیخته شد و حق تعالی از آن نطفه

بخاک آمیخته یأجوج و مأجوج را آفرید و در کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

منقولست که جمیع ناس فرزندان آدم اند مگر یأجوج و مأجوج که فرزندان آدم نیستند

اگر پرسند که معاد چیست بگو که معاد اعتقاد کردنست بزنده شدن در قبر و

احوال قبر و اعتقاد داشتن است بزنده شدن روز حشر و حساب و کتاب

و تطویل اعضا و حوض و صراط و شفاعت و بهشت و دوزخ اگر پرسند که زنده

شدن در قبر و عذاب و نعیم قبر چونست که حق سبحانه و تعالی در قبر انسانرا حیات

و شعوری میدهد که تواند از وی سؤال کرد و تواند جواب گفت و تواند لذت

والم را ادراک نمود پس هر که جواب ملکین را بر وجه صواب دهد بنعمتهائی که

ارحم الراحمین از برای ساکنان قبر مهیا ساخته برسد و دری از بهشت

بر رویش بگشایند و هر که ادای جواب بر وجه صواب نتواند نمود بالم گرز نار
و عقوبت عذاب الهی گرفتار گردد و دری از درهای دوزخ بر رویش بگشایند
و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب اعتقادات از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم
حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست که مرگ سه نوع است چون دوستان ما مطیع
بمیرند ایشان را مژده میدهند بنعمت ابدی و چون دشمنان ما بمیرند بشارت
میدهند ایشان را بعذاب ابدی اما مؤمنان گناهکار چون بمیرند بر ایشان معلوم نشود
که عاقبت ایشان چون است و در ترس و بیم و خوف بوده باشند حق تعالی حال
ایشان را با حال دشمنان ما مساوی نخواهد کرد بلکه ایشان را شفاعت ما از جهنم بیرون
خواهد آورد و بعضی از آن فرموده اند که باید عمل نمایند و تکیه بر شفاعت نکنند و
عقوبت را کوچک نشمارند زیرا که بعضی از گناهکاران شیعیان ما هستند که
شفاعت ما بایشان نمیرسد مگر بعد از عذاب سیصد سال و از روایات اهل بیت
مستفاد میشود که خدا را در دنیا بهشتی است در جانب مغرب و دوزخی است
در مشرق و از این بهشت و دوزخ درها بقبرها میگشایند و ارواح مؤمنان را
از میوهای بهشت تا روز قیامت محظوظ و بهره مند میشوند و کفار باتش این
دوزخ تا روز قیامت معذب خواهند بود **اگر پرسند** که فشاری که اهل قبور را

واقع

واقع میشود مخصوص کیست بگو از روایات اهل بیت علیهم السلم مستفاد میشود
که کم کسی است که از فشار قبر نجات یابد و روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فاطمه بنت اسد را که والده حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است بسیار دوست
میداشت و از برای اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع نماید قمیص خود را کفنش
ساخت و در قبرش پهلو خوابانید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند
که کسی را بردار کشند چگونه فشار می بیند آنحضرت فرمودند که حق تعالی باد را امر
میفرماید که او را فشار دهد مانند فشار زمین و از روایات اهل بیت علیهم السلم
فهمیده میشود که بیشتر عذاب قبر از سخن چینی و بدخلقی و از بول اجتناب
ناکردن است **اگر پرسند** که فایده جریدتین که با مؤمنان دفن میکنند چیست بگو
که از آثار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین مستفاد
میشود که فایده جریدتین دفع عذاب قبر است بلکه از بعضی روایات فهمیده میشود
که اگر جریدتین را با کافری در قبر دفن نمایند باعث تخفیف عذابش میشود **اگر
پرسند** که سبب اینکه جریدتین سنت پیغمبران شده چیست بگو که از روایات اهل بیت
مستفاد میشود که چون حضرت آدم علیه السلم از بهشت بزمین آمد و در روی زمین
تنها بسر میبرد پس از بی انیسی شکایت کرد حق سبحانه و تعالی درخت نخل را آفرید که

انیس او باشد پس حضرت آدم علیه السلم با وی انس میگرفت و چون وفات حضرت
آدم علیه السلم نزدیک شد وصیت کرد که با وی جریدهٔ نخل را دفن نمایند که تا در
قبر انیس وی باشد چنانچه در دنیا انیس وی بوده بنابرین وضع جریدتین
سنت شد **اگر پرسند** که با آنکه وضع جریدتین سنت پیغمبر است چون است که
سنیان این را بجا نمی آرند بلکه اگر مطلع شوند که کسی این عمل کرده اورا آزار
میکنند بگو که سنیان بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است و حدیث در
باب جریدتین در کتابهای ایشان نیز هست اما گفته اند که چند چیز است
که رافضیان آنرا شعار خود ساخته اند و اگرچه سنت است اما ترک
میکنیم جریدتین و انگشتری بدست راست کردن و قبر را مسطح ساختن ای
عاقلان نظر کنید بر دین داری ایشان و ببینید که سنتهای رسول الله را محض
باطل میکنند و این ظرفه است که میگویند که ما اهل سنتیم یا بمعنی که سنتهای
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل میکنیم **اگر پرسند** که آیا غیر جریده
چیزی دیگر باشد که عذاب قبر را دفع نماید بگو از بعضی روایات اهل بیت
علیهم السلم فهمیده میشود که اگر کسی از ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه بمیرد از عذاب قبر ایمن
خواهد بود و روایت شده که هر که مداومت بسورهٔ زخرف نماید الله تعالی او را

ایمن میسازد از فشار قبر و جانوران قبر و همچنین روایت شده که خواندن
سورهٔ نساء در هر شب جمعه موجب نجاتست از فشار قبر و در ارشاد دیلمی
مذکور است که مدفون در نجف اشرف از عذاب قبر ایمن است و این از
مشهورات شمرده اند **اگر پرسند** که عذابی که مؤمن در قبر میکشد کفارهٔ گناهان
وی میشود یا نه بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلم مفهوم میشود که [illegible]
مؤمن عاصی را بغمها و المها و مرضها مبتلا میسازد که تا کفارهٔ گناهان باقی مانده
وی شود و اگر بهیچ جان دادن نیز گناهان وی برطرف نشود بعذاب قبر وی را
پاک میسازد که طاهر و مطهر بمحشر در آید **اگر پرسند** که آیا در ظلمت کدهٔ قبر ما را
انیس و یاری میباشد بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلم معلوم میشود که
در قبر مؤمن مردی داخل میشود به بهترین هیأتی پس مؤمن از وی میپرسد که
تو کیستی که من نیکوتر از تو کسی ندیده ام پس او در جواب میگوید که من اعتقاد
نیکو و عمل صالح توام پس آن شخص پیش مؤمن خواهد بود **اگر پرسند** که حال
کافر چون است بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلم فهمیده میشود که حق تعالی
عمل و اعتقاد کافر را بصورت مردی بغایت قبیح منظر و بدهیأت و بدبوی
میسازد و در قبر وی در می آید و بگاز زدن و نیش بر وی میکشاید و شیطانها

قرین او میسازد که تا او را پا نازارد و نبود و نه مار بزرگ بر وی مسلط
میسازد که تا او را بگزند اگر پرسند که دلیل برین معنی زنده شدن در قبر
و سوال و عذاب قبر چیست بگو که دلیل برین معنا اجماع و اتفاق مسلمانانست
و احادیثی که از حضرت رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر شده
اگر پرسند که ماوای ارواح مؤمنان بعد از مفارقت از بدن کجاست
بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که ماوای ارواح
مؤمنین وادی السلام است که نجف و حوالی نجف است اگر پرسند که ارواح
کفار کجاست بگو ماوای ارواح کفار برهوت است که در حضرموت که از
بلاد یمن است میباشد اگر پرسند که روح مؤمن بعد از مفارقت از دنیا
با ارواح مؤمنان ملاقات مینماید و یکدیگر را میشناسند یا نه بگو از اخبار و آثار
اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که چون روح از این جسم خاکی مفارقت نماید
تعلق میگیرد به بدنی لطیف مانند این بدن که در دنیا داشته و ارواح با یکدیگر
ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند و چون شخصی میمیرد و روحش بارواح رسد
احوال واپس ماندگان از وی میپرسند اگر چنانچه خبر داد که ایشان هنوز
زنده اند امیدوار میشوند که شاید بایشان برسند و اگر چنانچه خبر داد که

فلان وفات یافت از وی نا امید میشوند و میگویند فقد هوی هوی یعنی
هلاک شد هلاک شد اگر پرسند که آیا روح بمنزلهای خود رجوع میکنند
بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که ارواح مؤمنان بمنزلهای
خود رجوع مینمایند و بر خوشیهای اهل بیت خود مطلع میگردند و با سرور و خوشحالی
بر میگردند و بر بدیهای ایشان مطلع نمیشوند و هر کس را فضیلت بیشتر است
او را رجوع بخانه و اطلاع بر احوال اهل بیت بیشتر میسر است و اگر از احوال
روز قیامت پرسند بگو که روز حساب مقدارش پنجاه هزار سال است و
هول آن روز بغایت عظیم است و انبیا و اولیا از یادش گریان میشده اند و آیات
قرآنی در بیان هول قیامت بسیار است و از آنجمله در این آیه فی الجمله اشاره
بهول و عظمت این روز شده که یَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ
زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ
عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى
وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ یعنی ای مردمان
بترسید از خدا بدرستی که زلزله روز قیامت چیزیست عظیم روزی که غافل میشود
هر زن شیرده از طفل شیرخوار خود و میگذارد هر زن باردار بار خود را و

مردمان را مست است اما مست نیستند بلکه عذاب خدای سخت است ابن بابویه رحمة الله علیه
در کتاب امالی نقل نموده که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید
که محاسن مبارک شما زود سفید شد حضرت در جواب فرمودند که سفید کرد نمود
محاسن مرا چهار سوره قرآن هود و واقعه و عم و اذا الشمس کورت اگر
پرسند که حساب چگونه است بگو که روز قیامت حساب نعمتهای دنیا از بنده
میگیرند و علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که روز قیامت
بنده کام از کام بر نمیدارد تا آنکه چهار چیز از وی پرسند و بپرسند که عمر را
در چه صرف نموده و بدن خود را در چه کار کهنه ساخته و مال خود را از کجا کسب
نموده و در چه خرج کرده و بپرسند از محبت با اهل بیت و حق تعالی در چند جا
ایشان را خبر از حساب داده اند و از آنجمله در سوره غاشیه فرموده که اِنَّ
اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ اگر پرسند که کتاب چگونه است
بگو که هر که کتاب اعمالش را بدست راست دهند بهشتی باشند و حسابش را زود
و آسانی میکنند و هر که کتابش را بدست چپ و از عقب سر دهند دوزخی است
و حسابش را بدشواری میکنند اگر پرسند که دلیل بر این چیست بگو که برای قول
خدا و رسول خداست و حق تعالی در سوره انشقاق فرموده که فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ

کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا وَیَنْقَلِبُ
اِلٰی اَهْلِهِ مَسْرُورًا وَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ
فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورًا وَیَصْلٰی سَعِیرًا اگر از نطق اعضا پرسند
بگو که خدای تعالی در کلام مجید ذکر فرموده و خبر داده که در روز قیامت اعضای
عاصیان بنطق درآیند و در حق ایشان گواهی میدهند اگر چنانچه از حوض
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسند بگو که اعتقاد بحوض آنحضرت واجب است
زیرا که در این احادیث متواتر است و از حضرت نبوی روایتست که ما اورد
مؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی یعنی هر که بحوض من در دنیا وارد نشود
او را وارد حوض من نسازد و از آثار ائمه معصومین علیهم السلام مفهوم میشود
که حوض در صحرای محشر واقعست و از جمله احادیث اینست که علی بن ابراهیم
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که روز قیامت مردمان را در یک
موضع پنجاه سال باز دارند و از شدت گرما عرقهای سخت از ایشان ریخته شود
و نفسهای سخت بزنند بعد از آن منادی الهی از پیش عرش حضرت خاتم
الانبیا را طلب نماید پس آنحضرت پیش از همه کس بیاید تا آنکه بحوض رسد
که طول حوض آن مقدار باشد که از آنکه تا صنعا که از بلاد یمن است پس در پیش

تو قف نماید و حضرت امیر المومنین علی را علیه السلم طلب نماید پس آنحضرت ایشان
و با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بایستد و مردمان را رخصت دهند که
بکذرند پس جماعتی بکنار حوض آیند و جمعی دیکر را برانند و نکذارند که خود را
بحوض رسانند و چون حضرت رسالت پناه صد جماعتی از کناهکاران شیعه را
بیند که نمیکذارند که بکنار حوض آیند از روی مرحمت بکریه درآید و بکوید که
پروردکارا می بینم که شیعیان علی را بدوزخ میبرند و نمیکذارند که بکنار حوض
من آیند پس پروردکار ملکی را بنزد حضرت رسول فرستد و بکوید که ای محمد شیعه
علی را بتو بخشیدم بسبب دوستی تو و عترت تو پس ایشان بکنار حوض آیند و بسعادت
قرب اهل بیت علیهم السلم فایز کردند و در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت
این حدیث مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده اند که
در روز قیامت جماعتی را از صحابه بینم که بجانب دوزخ می برند و نمیکذارند که
در پیش حوض من بنزد من آیند پس من چون ایشانرا باینحال بینم بکویم که پروردکارا
اینجماعت صحابه منند پس جواب کفته شود که نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کار
کردند پس ایشانرا بجانب دوزخ برند و بر عاقل پوشیده نیست که کاری
که صحابه بعد از وفات حضرت رسول الله صلعم نمودند که بسبب محرومی ایشان

از ورود حوض و باعث وصول جهنم شد غصب خلافت حضرت امیر المومنین ع
بود و عداوت با وی و حق تعالی در کلام مجید اشاره بمخالفت صحابه آنحضرت
با حضرت امیر المومنین علیه السلم نموده و کفته أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی آیا اکر رسول بمیرد یا کشته شود شما
بعقب برخواهید کردید و حضرت نیز اشاره بمخالفت با وی نموده که
بحضرت امیر فرموده که انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی تو نزد من آن مرتبت
داری که هارون نزد موسی داشت و درین کلام اشارت است باینکه چنانچه
امت موسی از هارون برکشتند و کوساله پرستی اختیار کردند همچنین امت من ترا
از تو برخواهند کشت و در کتابهای سنیان این حدیث مذکور است و
سنیان آنرا صحیح میدانند و نیز در کتابهای سنیان مذکور است که حضرت پیغمبر صلعم
بحضرت امیر المومنین علیه السلم کفت ستغدر بک امتی یعنی زود باشد که امت
من با تو بیوفایی کنند و این ظاهر است که سنیان در کتابهای خود روایت نموده اند
که جماعتی از صحابه را از حوض حضرت رسالت پناه خواهند راند و بدوزخ خواهند
برد و آنحضرت شفاعت ایشان نخواهند نمود و با اینحال کفته اند که جمیع صحابه عادلند
و میباید که کسی عیب ایشان نکوید و ایشانرا لعن نکنند و بر مخالفت صحابه

حضرت رسول را نموده در مقام عذر میگویند که ایشان اجتهاد کرده‌اند
و این ظاهر است که جایز نداشته‌اند که کسی از روی اجتهاد خلاف خدا و رسول
کند و جایز نداشته‌اند که کسی از روی اجتهاد دسته یا حفظ کار را لغو کند
و ایشان را مخالفت نماید اگر پرسند که کوثر که در قرآن مذکور است
همین حوض است یا نه بگو که بعضی گمان کرده‌اند که کوثر همین حوض است
اما آنچه از ائمه اهل بیت علیهم السلم فهمیده میشود اینست که کوثر نهریست در بهشت
و آبش از شیر سفیدتر است و آن نهر از تیر راست‌تر است و در کنار آن قبها
هست از دُر و یاقوت اگر پرسند که میزان ترازوئیست که بدان نامهای
اعمال بندگان را وزن مینمایند و بعضی گفته‌اند که میزان کنایه از عدل بود
اگر پرسند که دلیل بر وجود میزان چیست بگو که دلیل بر وجود میزان
قول خدا و رسول خداست و حق تعالی در سوره القارعه فرموده که فَأَمَّا
مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ اگر از شفاعت پرسند بگو که اعتقاد بشفاعت
حضرت رسالت پناه واجب است و روایات درین باب متواتر است و از
آنحضرت روایتست که من لا یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی یعنی هر که

ایمان

ایمان بشفاعت من نیاورد پس نرساند الله تعالی بوی شفاعت مرا و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که من انکر ثلثة اشیاء فلیس
من شیعتنا المعراج والمسالة فی القبر والشفاعة یعنی هر کسیکه منکر سه چیز شود از
شیعه ما نیست رفتن حضرت رسول بمعراج و سوال قبر و شفاعت و باز
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که شفاعتنا لاهل الکبائر
من شیعتنا و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقلست که انما شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی پس معلوم شد که شفاعت از برای اهل کبایر است
اما شرطی که بی توبه مرده باشند اما اهل صغایر ببرکت نماز فرض و سنت
و وضو و غسل جمعه و صوم و حج و غیر آن از حسنات آمرزیده میشوند و
احتیاج بشفاعت ندارند اما شرطی که اصرار بر صغایر نداشته باشند
اگر پرسند که اصرار بر صغایر چه معنی دارد بگو معنیش اینست که صغیره
وا کرده پشیمان نشود بلکه قصد داشته باشد که بار دیگر آن گناه را بکند
و این اصرار باعث آن میشود که صغیره کبیره شود و در حدیث است که
لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار یعنی صغیره نمی‌باشد با اصرار
و کبیره نمی‌باشد با استغفار اگر پرسند که شفاعت از برای همه فاعل کبیره

یعنی اگر بی توبه مرده باشند احتیاج بشفاعت دارد و اگر با توبه مرده باشند احتیاج بشفاعت ندارد

یعنی اگر اصرار بر گناه صغیره داشته باشد او را کبیره گویند

بعد وقتی که توبه کرد گناهان کبیره میشود

واقع میشود یا نه بگو که شفاعت واقع میشود از برای کسی که دینش درست
و پسندیده باشد **بدانکه** ثواب و عذاب حق است زیرا که حق تعالی
در کلام مجید فرموده که **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى** و تفسیر این
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا واقع شده که شفاعت نمیکنند مگر از برای
کسی که دینش پسندیده باشد **اگر پرسند** که غیر حضرت رسالت پناه صلعم کسی
دیگر اهل شفاعت هست یا نه بگو که ائمه علیهم السلم و مؤمنان همگی اهل
شفاعتند **تتمه** که کمترین مؤمنان سی کس را شفاعت مینمایند
ای عزیز باید که از گناه توبه کنی و خود را از چرك گناه و معصیت پاك سازی
و تکیه بر شفاعت ننمایی چرا که آفات قبر و محشر عظیمست و در کتاب امالی
ابن بابویه رحمة الله علیه حدیثی نقل شده که مضمونش اینست که حضرت رسول الله
گفت که یك تنی که بنده را از برای یك گناهش در قیامت صد سال نگاه میدارند
و می بیند زنان و برادران خود را در بهشت و نمیگذارند که بوصال ایشان
برسد و چون توان تکیه بشفاعت کردن شاید که بعضی را بعد از دخول جهنم
شفاعت نمایند و قبل از این از حضرت امیر المومنین علیه السلم نقل شده که فرموده اند
که بعضی از گناه کاران هستند که شفاعت ما بایشان نمیرسد مگر بعد از آنکه ایشان

سیصد سال عذاب کنند و دیگر حکمت که چون بنده گناه کبیره کند دلش تیره
شود و در وقت جان دادن شیطان باسانی از وی نقد ایمان بر باید
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایتست که **لا شفیع انجح من التوبة** یعنی شفیعی
رستگار سازنده تر از توبه نیست **اگر پرسند** که گناه کبیره که احتیاج بتوبه
و شفاعت دارد و بطاعات و حسنات بخشیده نمیشود و حق تعالی در این باب
بیان اشاره فرموده که **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ**
عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا کدامست
بگو که گناهان کبیره گناهی چنداست که بر وعده کار فاعل آنرا بآتش جهنم وعده نموده
و روایات مختلف در بیان گناهان کبیره وارد شده پس اگر کسی خواهد که از جمیع
گناهان کبیره اجتناب نماید باید که از این گناهان دوری کند شرك بالله و قتل نفس
و قذف محصنه و اکل مال الیتیم و زنا و فرار از معرکه جنگ در وقتی که کرد دخل مت
نبی یا امام یا نایب امام بوده باشد و عقوق والدین و لواطه و سحر و ربا
و قسم غموس و شهادت دروغ و کذب بخدا و رسول و دین بدعت نمودن
و با اولیاء خدا محاربه کردن و شرب خمر و کبر و دزدی و رفتن از دار الاسلام
و از خدا ناامید شدن و از عقوبت الهی ایمن بودن و کم شمردن و

و خون خوردن و گوشت خوک خوردن و خوردن حیوانی که بانام
کشته شده باشد و سحت و قمار و خیانت در بیت المال و خیانت در
کیل و وزن و اعانت ظالمان کردن و حق مردم را با قدرت نگاه داشتن
و ادا ننمودن و اسراف و تبذیر و ضاخت و غیر آن از آلات غنا و
ترک نماز و ترک زکوة و ترک روزه و ترک حج و نقض عهد و قطع رحم
و اصرار بر گناهان صغیره داشتن اگر پرسند که حقیقت توبه چیست بگو
که توبه آنست که از گناهان پشیمان شوی و عزم کنی که دیگر بر آن گناهان نگردی
و اگر حق الله باشد و قضایی داشته باشد مثل نماز و روزه بکردن قضا
مشغول شوی و اگر چنانچه حق الناس بوده باشد سعی نمایی و حقهای مالی
ایشان را باز پس دهی و اگر مفلس باشی و قدرت بر ادای آن نداشته باشی
از ایشان حلالی طلب نمایی و اگر حلال نکنند عزم نمایی که هر گاه که بهم رسانی
حق ایشان را بدهی و اگر چنانچه حق جماعتی در ذمه داشته باشی و ایشان را نشناسی
و شهر و منزل ایشان را ندانی حق ایشان را تصدق نمای و اگر چنانچه مردم را
بچشم و زبان و دست و پای رنجانیده باشی ایشان را از خود راضی نمای و اگر
زنده نباشند از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی آمرزش طلب نمایی

اگر از صراط پرسند بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلم معلوم میشود
که صراط پل جهنم است مؤمنان بآسانی از آن گذرند و حق تعالی در کلام
مجید فرموده که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا
مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا
و ازین آیه معلوم میشود که هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود اما متقیان
نجات یافته بیرون میروند و ظالمان در جهنم میمانند زیرا که ترجمه‌ش
اینست که نیست از شما کسی که وارد جهنم نشود پس نجات میدهیم از جهنم هر کرا
که متقی باشد و وا میگذاریم ظالمان را در جهنم بزانو در آمده اگر از بهشت
پرسند بگو که وصف بهشت از حد بیرون است زیرا که مظهر جود قادر
بیچون است و پروردگار ایمانداران در وصف بهشت و بهشتیان در کلام
مجید فرموده از آنجمله در سوره البقره گفته که وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي
رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در و منقولست که

حصار هشت یکی خشتش از طلاست و یکی از نقره و یکی از یاقوت
سرخ و سبز و ملاطش مشک اذفر است و کنگره‌هاش از یاقوت سبز و سرخ
و زرد است و درهای مختلفه دارد در رحمت از یاقوت سرخ است و در
صبر درست کوچک یک تخته و از یاقوت زرد است و در شکر دو تخته است
و از یاقوت سفید است و میان این دو تخته پانصد ساله راهست و این
در را حضرت ذو الجلال ناطق و گویا میسازد و باواز بلند میگوید که خدایا
اهل مرا از نزد من اور و در بلا و درست یک تخته و از یاقوت سبز است و از
در کم کسی داخل میشود و اما از در اعظم صالحان که از اهل زهد و ورع اند
داخل میشوند و چون از این در داخل شوند در کشتیهای یاقوت نشسته
با ملایک در دو کنار جنت الماوی سیر کنند و جنات عدن در وسط جنات
واقع شده و حصارش از یاقوت سرخ است و دیگر انهر و ادیل و از ابن عباس
روایت که جنت عدن را الله تعالی در روز جمعه افریده و ان از همه خلق
اسمان و زمین پنهان داشت و پنهان و پوشیده خواهد بود تا انکه اهل بهشت
در ان داخل شوند و بلکه روایت شده که در بهشت درختیست عظیم که یک
برگش بر سر صد هزار سایه می اندازد و در جانب راست ان درخت چشمه‌ایست که

چون

چون ادمی از ان چشمه شربتی خورد دلش از الایش حسد پاک شود و موی بهای
بیکار از بدنش ریخته گردد و در جانب چپ درخت چشمه حیاتست که چون
در انجا غسل کنند حیات ابدی یابند و از دردها و مرضها و سرما و گرما ایمن شوند
و بعد از ان ملک متعال ملایکه را امر فرماید که دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را
با خلایق ملک دیگر پس چون ملایک ایشان را بدر بهشت رسانند و حلقه بر در زنند
اواز حلقه بگوش هر حوری که از برای ایشان افریده شده برسد خوشحال و
شادمان شوند و چون حوریان دوستان خدا را ببینند تحیت بجا اورند و
اظهار شوق و اشتیاق نمایند و کریم متعال از برای دوستان خود کوشکها افریده
از یاقوت و زبرجد و سقفش از طلا و هر کوشکی را هزار در است و بر هر دری
ملکی موکل است و فرشها از حریر و دیبا با رنگهای مختلف بر بالای هم افتاده و چون
دوستان خدا بمنزلهای خود داخل شوند تاج پادشاهی بر سرشان گذارند و بر هر یک
ایشان هفتاد حله از حله‌های بهشت با رنگهای مختلف بپوشانند و در زیر
مسکنهای ایشان انهار روان باشند و هیچ موضعی نیست که ان را باغها بسیار با نهرهای
شراب و شیر و عسل نباشد و هر مومنی را هفتاد حور سیه چشم از زنان
زنان دنیا و ساقی با حوریکه میکند دانند و ساقی را ادمی و از بزرگیهای دوستان خدا

نقل شده که چون ملایک از جانب پروردگار بنزد دوستی از دوستان خدا
آیند حاجبان و دربانان نگذارند که سرزده بغیر تحاشی آن دوست خدا در آیند
بلکه بعد از آنکه اذن و رخصت حاصل نمایند با تحیت و سلام آن دوست خدا را
ملاقات کنند و در روایتست که کمترین اهل بهشت را پروردگار مقدار هزار ساله راه
از بهشت میدهد و نظرش را قوتی میدهد که اطراف مملکت خود را که هزار ساله
راهست تواند دید و طوبی درختیست که اصلش در خانه حضرت رسالت پناهست
و هیچ مؤمنی نیست که شاخی از آن درخت در خانه اش نباشد و هر کس هر چه بخاطر
گذراند از انواع میوه‌ها و نعمتها از شاخ طوبی بجهت او حاضر میسازد و در روایتست که
یکمرد را در بهشت اشتهای صد مرد میباشد و چون انواع نعمتها تناول نماید و شراب
طهور بر سرش بپاشند همگی هضم شود و از روی بول و غایط بهم نرسد بلکه از بدنش
عرقی ترشح نماید از مشک خوشبوی تر اگر از جهنم پرسند بگو که جهنم مظهر قهر رب العزت
و چنانچه فضل الهی عظیمست قهر الهی نیز عظیمست و در کلام مجید آیات بسیار در بیان
انواع عذابهای جهنم واقع شده و از آنجمله در سوره نسا فرموده که اِنَّ الَّذِیْنَ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و در روایت شده که جهنم را

هزار سال

هزار سال افروختند تا سرخ شد و هزار سال دیگر افروختند تا سیاه شد و الحال
آتش آن سیاه و تیره است و زنجیری که از برای عاصیان ساخته شده طولش
هفتاد گز است و اگر حلقه از آن زنجیر بر کوههای دنیا گذارند بگدازد و طعام اهل
جهنم که زقوم و ضریع است اگر یک قطره از آن بتمام اهل دنیا رسد همگی از بوی
بد آن هلاک شوند و مختصری از کلام امام محمد باقر علیه السلام در صفت اهل جهنم آنکه
اهل جهنم در جهنم مانند سگان و گرگان از الم عذاب فریاد میکنند و ایشانرا
مهلت نمیدهند و نه تخفیفی در عذاب میدهند همگی گرسنه و تشنه و کور و کر و لال و جمله
سیاه روی و ذلیل و پشیمان و زقوم میخورند و حمیم میآشامند و سگان جهنم
ایشانرا میگزند و ملایک ایشانرا عذاب میکنند و اگر دعا میکنند مستجاب نمیشود
و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیگردد اینست مختصری از احوال جهنم نعوذ بالله من
النار و اسئل الجنة اگر پرسند که بهشتی کیست و دوزخی کیست بگو که مشرکان
و کافران و منافقان ابد الآبد در جهنم مخلد خواهند بود زیرا که حق تعالی در
کلام مجید خبر داده که ایشان در آتش جهنم مخلدند و کذب بر حق تعالی محالست
و اجماع نیز بر این شده پس کسی که اعتقاد کند که ایشانرا نجات خواهد بود کافرست
و مؤمنی که کبیره نکرده باشد یا توبه کرده باشد بی شبهه در بهشت مخلد خواهد بود

بی آنکه او را بجهنم عذاب نمایند زیرا که عذاب مطیع و تایب قبیحست و اما کسانی
که اعتقاد و اقرار بجمیع گفته‌های خدا و رسول داشته باشند و با اعمال خود را
بگناهان کبیره آلوده نموده باشند بشفاعت حضرت رسول الله و ائمه علیهم السلام امیدوار
خواهند بود پس اگر شفاعت ایشان قبل از دخول جهنم واقع شود از جهنم بیرون
آورده و به بهشت داخل سازند و اگر چنانچه ایشان را شفاعت ننمایند بقدر
گناه عذاب کشند آنگاه از جهنم نجات یافته به بهشت داخل شوند **خاتمه**
در بیان مختصری از کیفیت نماز یومیه و شرایط آن بر وجه احتیاط **آنکه** طهارت
شرط نماز است و بی طهارت نماز درست نیست و طهارت اسم وضو و غسل و تیمم است
اما وضو نیت در آن واجبست و احتیاط آنست که قصد شود از کردن وضو رفع حدث
و مباح بودن نماز و اطاعت امر خدا باشد و باید که متصل بنیت رو را بشوید
شستن رو از رستنگاه موی سر بزند و دست را پایین کشد و بشوید تا پایین ذقن
و بعد از آن احتیاط چنانست که از مرفق گرفته بشوید تا سر انگشتان و اگر انگشتر در دست
داشته باشد آب بتمام برساند و احتیاط آنست که اگر چرکی در بن ناخن بوده باشد
آنرا پیش از وضو پاک نماید و همچنین در غسل و بعد از آن دست چپ را بعنوانی
که دست راست گفته است بشوید و بعد از آن بباید بمانده تری اندکی از پیش سر را

[illegible]

مسح نماید

مسح نماید و احتیاط آنست که کمتر از مقدار سه انگشت نباشد و بعد از آن پشت پا را
احتیاط آنست که از سر انگشتان تا بیخ ساق مسح نماید و بهتر آنست که پشت پا را
بهمه کف دست مسح کند و اگر جنب باشد یا حایض یا مستحاضه یا نفسا یا دست
بمیت گذاشته باشد بعد از آنکه بدنش بسبب مردن سرد شده باشد و او را غسل
نداده باشند باید که در این چند صورت غسل کند و نیت غسل واجب جنابت یا حیض
در وضو واجب است و باید که متصل بنیت آب بر سر بریخته بشوید و احتیاط آنست
که بعد از شستن جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید و
کافی است او را که نیت کرده یکبار باب فرو رود و اگر نبودن آب یا بیماری
مانع وضو و غسل باشد واجبست که بعوض وضو و غسل تیمم کند و در تیمم نیز نیت
واجبست و در نیت قصد چنین کند که تیمم میکنم از برای مباح شدن نماز واجب
از برای فرمان برداری خدا و متصل بنیت دست بخاک زده جبهه و دو جبین
خود را از رستنگاه موی سر تا طرف دماغ بهر دو کف مسح نماید و بعد از آن
مسح کند پشت دست راست را بکف دست چپ و بعد از آن بکف دست راست
پشت دست چپ را مسح نماید و اولی آنست که در تیمم بدل وضو و غسل هر دو
دو بار دست بر خاک زند یکبار از برای مسح پیشانی و یکبار از برای مسح پشت دست

وبعد ازان واجبست که چون وقت نماز داخل شود رو بقبله کند با بدن
ورخت پاک از نجاست مگر از آن نجاستی که شارع از آن عفو فرموده باشد
شروع در نماز نماید واگر رخت وبدن ببول نجس شده باشد دو بار بشوید بلکه
احتیاط آنست که هر نجاستی که باشد دو بار بشوید چنانچه رخت نباید که نجس باشد
باید که مغصوب وابریشم محض نباشد واز پوست وموی حیوانی که گوشت آنرا
نخورند نباشد الا خز خالص وسنجاب واحتیاط آنست که در پوست خز وسنجاب
نیز نماز واقع نشود پس چون با بدن پاک ورخت نمازی متوجه قبله شود باید
که پیش از نماز هیجده فصل اذان وهفده فصل اقامت بجای آورد ومشهور میان
علما اینست که اذان واقامت هر دو سنت است واحتیاط آنست که اذان و
اقامت در هیچ نماز ترک ننمایند مگر آنکه دو نماز را در یک وقت بجای آورند که
درین صورت بیک اذان دو اقامت اکتفا میتوان نمود واولی آنست که در کیفیت
نماز اکتفا بنقل صورت نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام واقع شود بلکه
در خبر صحیح آمده که حماد بن عیسی گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی
بمن گفت که ای حماد میدانی نماز کردن گفتم یا سیدی من حفظ کرده ام کتابی را
که حریز در نماز نوشته است پس فرمود که برخیز ونماز کن پس برخواستم

در پیش

در پیش آنحضرت ومتوجه قبله شدم وشروع در نماز کردم ورکوع وسجود بجا آوردم
پس گفت که ای حماد نمیدانی نماز کرد از چه قبیح است که مرد شصت سال یا
هفتاد سال از عمرش گذرد ویک نماز تمام با حدودش نگذارد حماد گفت
که دلتی در نفس من بهم رسید وگفتم که فدای تو شوم مرا تعلیم نماز کن پس آنحضرت رو
بقبله کرده وپشت خود را راست نموده وهر دو دست خود را گذاشت بر رانهای
خود وانگشتان خود را راست نموده وهر دو دست خود را گذاشت بر رانهای
خود وانگشتان خود را بهم ضم نمود ودو قدم را از هم جدا کرد تا آنکه فاصله
میان دو قدم بقدر سه انگشت از هم گشاده بود وانگشتان پا خود را بسوی
قبله ساخت با خشوع وتمکینی پس گفت الله اکبر پس الحمد را با ترتیل بجا
وبعد ازان قل هو الله احد خواند وبعد ازان بیکنفس صبر کرده راست ایستاد
وایستاده گفت که الله اکبر وبعد ازان رکوع کرد وکف دستها را از زانوهای خود پر
نمود وانگشتان را گشاده ساخت وزانوهای خود را بعقب بر گردانید تا آنکه
پشتش آنچنان راست شد که اگر قطره آبی یا قطره روغنی میچکید از جای خود
حرکت نمیکرد وگردن خود را کشید وچشمها بر هم گذاشت بعد ازان سه بار با ترتیل
گفت که سُبحانَ رَبِّيَ العَظيمِ وَبِحَمْدِهِ وبعد ازان پشت خود را راست نمود وچون

درست بایستاد گفت سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و بعد از آن الله اکبر گفت
و دستهای خود را برداشت تا برابر روی خود و بعد از آن بسجده رفت و
دستهای خود را بر زمین گذاشت پیش از آنکه زانو ها بر زمین رسد و چون
سجده کرد سه بار گفت که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ و چنان گشاده
سجده کرد که هیچ عضو بعضو دیگر چسپیده نبود و سجده بر هفت استخوان کرد
پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پا و دماغ گذاشت
هفت عضو بر زمین گذاشتن فرض است و گذاشتن دماغ بر زمین سنت است
و این را ارغام میگویند و چون سر از سجده راست کرد گفت الله اکبر و بر جانب
چپ نشست و پشت قدم راست را بر کف پای چپ گذاشت و گفت که
استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد از آن نشسته الله اکبر گفت و بسجده دویم رفت
و هیچ عضو خود را بعضو دیگر نچسپانید نه در رکوع و نه در سجود بلکه در هر دو
حال گشاده بود و اعضا از هم جدا بودند و دو ذراع خود را بر زمین نچسپانید
پس دو رکعت نماز بر این هیأت کرد و گفت یا حماد اینچنین نماز کن و هیچ طرف
التفات مکن و بدست و انگشتان خود بازی مکن و آب دهن میندازنه
بجانب راست و نه بجانب چپ و نه در پیش و بدانکه آنچه حضرت امام علیه السلم

بجا آورده اند بعضی واجبست و بعضی سنت اما استقبال قبله و راست
ایستادن و دست انداختن واجبست اما دست بر ران گذاشتن و انگشتها
بهم ضم نمودن سنت است و همچنین قدمها را از هم جدا کردن بمقدار چهار انگشت
و سر انگشتان بجانب قبله نمودن سنت است و همچنین خشوع و شکستگی چنانچه
بنده ذلیل پیش ملک جلیل میکند سنت است اما الله اکبر واجبست و ترکش
عمدا و سهوا نماز باطل میشود اما نیت را حضرت امام علیه السلم برزبان جاری
ناساختند زیرا که نیت زبانی نیست بلکه قصد است که بدل واقع میشود و اما خواندن
الحمد باجماع علما فرض است کما گر از عمدا ترک نمایند البته نمازش باطل خواهد بود
و همچنین اگر حرفی یا کلمه را از غیر مخرج ادا کند نمازش باطل است مگر آنکه زبانش
نگردد و یاد نتواند گرفت و اما ترتیل اگر بمعنی بیرون آوردن حروفست
از مخارج واجبست و اگر بمعنی وقف کردنست در موضعی که وقف باید کرد
سنت است اما سوره مثل قل هو الله احد یا غیر آن در میان علما خلافست که
آیا سنت است یا واجب و احتیاط آنست که ترک ننمایند و در قرائت بلند خواندن
واجبست در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز شام و خفتن و در باقی آهسته می باید
خواند مگر بسم الله را که احتیاط آنست که در دو رکعت اول ظهر و عصر بلند گفته شود

واما ایستادن بعد از خواندن سوره بمقدار یک نفس ظاهرا واجب نیست و لیکن
اولی آنست که ترک نشود و گفتن الله اکبر پیش از رکوع مشهور آنست که سنت است
اما چون بعضی آنرا واجب دانسته‌اند و در اخبار صحیحه آنست که ترک نشود و
احتیاط که چون تکبیر گوید دست بردارد تا برابر دو نرمه که سید مرتضی علیه الرحمه
دست برداشتن در همه تکبیرها واجب دانسته و ائمه علیهم السلام دست بر میداشته‌اند
اما رکوع فرض است و رکن نماز است و هر که آنرا عمدا یا سهوا ترک نماید یا زیاد کند
نمازش باطل میشود و مشهور در میان علما اینست که در رکوع انحنا بحدی که
واجب است که دست بزانو رسد اما کف را بر زانو بر نمودن و انگشتان را گشاده
ساختن و زانو را بعقب بر گردانیدن و گردن کشیدن سنت است و اما چشم بر هم
گذاشتن در اثنای رکوع در میان علما مشهور نیست بلکه مشهور آنست که سنت است
در حالت رکوع نظر در میان دو قدم نمودن و در حال قیام نظر در موضع سجود
نمودن و در حالت نشستن نظر در کنار خود کردن و در حال سجود نظر بر طرف
دماغ نمودن نیز میتواند بود که کسی عمل بمشهور نماید و در حال رکوع نظر در میان
دو قدم کند و میشود که عمل بحدیث نماید و در حال رکوع چشم را بر هم گذارد و اما
گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر مشهور آنست که یکبار واجب است و سه بار

سنت است

سنت است و احتیاط آنست که کم از سه بار نگوید و مشهور آنست که بجای این ذکر
سه بار سبحان الله میتوان گفت و بعضی از علما هر ذکری که باشد جایز دانسته‌اند
اما سر از رکوع برداشتن و راست شدن واجب است و اما گفتن سمع الله لمن حمده
در حالتی که ایستاده باشد سنت است و ایستاده تکبیر گفتن سنت است و همچنین در
اثنای تکبیر دست بلند کردن سنت است و اما سجده فرض است که اگر کسی سجده را
عمدا ترک کند یا یک سجده را زیاده سازد نمازش باطل است اما اگر از روی فراموشی
زیاده کم شود نماز باطل نمیشود بلکه دو سجده سهو میکند و اگر بعد از نماز بخاطرش
رسد که یک سجده فراموش نموده سجده را بجای آورد و دو سجده سهو و اما دو سجده
با هم رکن است که اگر کسی عمدا یا سهوا دو سجده را ترک نماید یا دو سجده را زیاده
سازد نمازش باطل است و اما در وقت سجده کردن دست را پیش از زانو
بزمین رسانیدن سنت است و قول سبحان ربی الاعلی و بحمده مثل قول
در ذکر رکوع است اما گشاده سجده نمودن و اعضا را از هم جدا ساختن سنت است
و مشهور در میان علما آنست که سجده بر هفت عضو کردن واجب است و سجده بر
دماغ سنت است و بعضی از علما سجده بر دماغ واجب دانسته‌اند پس احتیاط
آنست که ترک نشود و سر از سجده برداشتن و راست شدن واجب است

واما تکبیر گفتن وبجانب چپ نشستن وپشت پای راست را بر کف پای چپ
گذاشتن سنت است وهمچنین استغفر الله ربی واتوب الیه گفتن وتکبیر دویم
بجای اوردن سنتست ومذکور شد که در وقت هر تکبیر دست را بلند ساختن تا
برابر دو واحتیاط است ودرین حدیث تصریح بتشهد وسلام واقع نشده اما
باید که بدانی که تشهد باجماع واجبست ودرو خلافی نیست واما در سلام
خلاف کرده اند بعضی انرا واجب دانسته وبعضی سنت واحتیاط انست که
ترک سلام ننمایند واولی انست که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین را
مقدم دارد بر السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته واحتیاط انست که
بیکی اکتفا نمایند واگر امام باشد در سلام دویم قصد مامومین میکند واگر ماموم
باشد قصد امام وباقی مامومین نماید واگر تنها نماز کند قصد ملایکه
وانبیا ورسل میتواند نمود واز این حدیث حکم دو رکعت اول از نماز سه رکعتی
وچهار رکعتی دانسته شد اما اکثر احکام مشترک دو رکعت اول است ودر دو
رکعت اخر با الحمد سوره نباید خواند وبجای الحمد تسبیح میتوان خواند ومشهور است
که بجای الحمد یکبار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر کافیست
اما احتیاط انست که سه بار گفته شود تمت بالخیر رب تمم بالخیر

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المسمی بتحفة العباسی من تصانیف
مولانا محمد طاهر کاشی فی لیله الخمیس عشرین شهر شعبان
المعظم من شهور سنه ست سبعین والف
من الهجرة النبویه علی هاجرها الصلاة والتحیه
کتبه الفقیر المذنب الراجی رحمة
ربه الغنی محمد امین بن محمد طاهر
بن هدایت الله الکهرانی
عفی عنهم وغفر
ذنوبهم بالنبی
والوصی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

هر که نه گویا بتو خاموش به ٭ هر چه نه یاد تو فراموش به ٭

سپاس و ستایش کریمی را که با کمال کبریا و عظمت و استغنا و عزت در لطف و رحمت
و باب عطوفت و رافت بر روی بندگان گشوده و اصناف خلایق را از شریف
و وضیع و خاص و عام رخصت مکالمه و مخاطبه و مناجات و عرض حاجات
ارزانی فرموده و هر که رازی دارد با جناب تعالی دوی بی تکلف تواند گفت و هر که
نیازی دارد در حضرت او بی تحاشی عرض تواند نمود نه پرده داری و نه وزیری گماشته
که بوسیله رشوه با او متوسل باید بود و نه وکیلی بازداشته که بدست او پیشکش
باو توسل باید نمود نه حاجبی و نه دربانی و نه ترس چوبکی و عصبانی ٭ بیت
هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو ٭ دار و گیر و حاجب و دربان درین درگه نیست
همه کس را در همه جا و همه وقت بجناب او راه هست و از ظواهر و بواطن همه در
همه حال آگاه هست سلطنت و پادشاهی او را میسزد و بس تعالی شانه و تقدس

و از غایت

و از غایت رافت و نهایت کرم که به بندگان دارد ایشان را در شبانروزی
پنج وقت بنماز امر فرموده تا مکرر بر ذکر و تحمید و تمجید او در ساعات متفاوته وسیله
تقرب بندگان شود با جناب و ذریعه بارور شدن نخل محبت در دل ایشان
گردد نسبت برب الارباب و تا ساعتی چند بخضوع و خشوع روی نیاز بر آستان
بنده نواز کارسازی نهند و راز دل خود را بر حضرت علام الغیوب عرض دهند
و غم خود با لطف او بگویند و دوای درد خود از کرم او بجویند تا او از روی تفضل
و تعطف با تمامی هر کس را بقدر استعدادش تمام کند و شکستگیش را درستی
انعام بخشد ٭ بیت کریمی در ره دلها نشسته ٭ درستی بخش دلهای شکسته ٭
فشکر الله ثم شکر الله علی ما هدانا لشکر النعم و صلی الله علی محمد و آله و سلم
و بعد پوشیده نیست که نماز بهترین طاعات و فاضلترین عبادات
چنانکه در حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که نماز ستون دین است
هرگاه مقبول شد همه عبادات مقبول است و اگر مردود گشت همه مردود است
و چون مقصد اصلی از نماز یاد حق تعالی است و تحمید و تمجید او و ثنای او و از
روی مسکنت و خشوع و سؤال مهمات از او با ابتهال و خضوع پس هر آینه بنده را
ناچار است از حاضر ساختن دل در آن و فهمیدن آنچه میگوید بزبان و در

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وارد است که نیست بنده را از نماز او مگر آنچه فهمیده است
از آن و دل با خود داشته در آن و در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقول است که بنده بالا برده نمیشود مر او را از نماز او سه یک آن و نیمه آن و چهار یک
آن و پنج یک آن پس بالا برده نمیشود از برای او مگر آنچه از آن روی دل بان آورده شده
و در حدیث دیگر وارد شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و سخن نگوید در آن
با نفس خود بچیزی از امور دنیا یعنی چیزهای دنیوی در خاطر نگذراند تا فارغ شود
از آن نماز نماند میان او و حق تعالی گناهی مگر آنکه آمرزیده شود از برای او و
و چون اذکار نماز بزبان عربی وارد است و بسیاری از ابنای عجم بلکه عرب هم از
فهمیدن آن عاجزند بخاطر این ضعیف محسن بن مرتضی رسید که از زبان فارسی
ترجمه نماید و بعضی آداب و فواید بآن منضم سازد تا شاید جمعی از مؤمنان از آن
بهره مند گردند و این فقیر بی بضاعت را در اوقات حضور دل بدعای خیر یاد
آوری نمایند بیت تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن ٭ که بضاعتی ندارم و
فکنده ایم دامی ٭ پس ساعتی چند از اوقات صرف این مهم نمود و این هشت در
که بمنزله درهای بهشت است بر روی طالبان گشوده و بترجمة الصلوة موسوم ساخت
وبالله التوفیق در اول در اذان و اقامت الله اکبر یعنی خدای عز و جل

بزرگتر

بزرگتر است از همه چیزها و از آنکه بوصف و نعت در آید و یا در وهم و خیال گنجد
یا ادراک او بعقول و حواس توان نمود یا او را بچیزی قیاس توان کرد نظم
فکرها عاجز است از اوصافش ٭ عقلها هرزه میزنند لافش ٭ عقل عقل است و
جان جان است او ٭ وان کزان برتر است آن است او ٭ حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم میفرماید که هر گاه تکبیر گفتی پس باید خود را حقیر شماری در جنب عظمت
و کبریای او و هر چه در آسمان و زمین است پس بدرستی که حق تعالی چون مطلع شد
بر دل بنده او و تکبیر میگوید و در دلش عارضیست از حقیقت تکبیر یعنی چیزی دیگر را
بیش از حق تعالی در دل تعظیم و توقیر نماید حق تعالی گوید ای دروغگوی مرا فریب
میدهی قسم بعزت و جلالم که ترا محروم میسازم از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم
از نزدیکی و همرازی با خود اشهد ان لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم من
باین که بتحقیق معبود سزاوار پرستش نیست بجز معبود یکتای بحق که او دارای همه
صفات کمال و باید که در این شهادت نیز صادق باشد یعنی چیز دیگر را بر حق تعالی
نگزیند و از وی دوست تر ندارد چه هر که چیزی را بسیار دوست میدارد اهتمام
تمام در شان آن مینماید و فی الحقیقه او را می پرستیده است پس اگر محبت و اهتمام
در سایر آن با رحق و بقصد فرمانبرداری او جل شانه نماید پس در خصوص حق را

پرستیدن است والا انچه بلی پرستیده کداورا بعبادت انچه دانسته چون شیطان
وهوا وغیر ان **نظم** برافکن پرده تا معلوم گردد ٭ که زندان دیگری را
می پرستند ٭ ماراینخواهی خلق بعالم در کش ٭ کاندر یکدل دو دوستی
ناید خوش ٭ هرچه دلبند تست خداوند تست أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ
إِلَٰهَهُ هَوَاهُ ای هوای تو هوا انگیز وای خدایان تو خدا نا را ز گیتی
و دانستن که خدا یکیست چه سود چون در پیش هزار صنم مسکینی بجود علم بعمل
و بالست و قول بی فعل بکار نخواهی که توحید تو مقبول شود قبله دل یکی کن و از
غیرها تبرا کن تا فعل تو مصدق قول تو باشد **رباعی** ای انکه بقبله وفا روست ترا
بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا ٭ دل در پی این و آن نه نیکوست ترا ٭ یکدل داری
بس است یکدوست ترا ٭ اشهد ان محمدا رسول الله ٭ یعنی گواهی میدهم بانکه
بتحقیق محمد فرستاده خداست جل جلاله و باید که چون این شهادت داد بمقتضای
ان عمل نماید و مقتضای ان انست که اوامر و نواهی انحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم
فرمان بردار نماید چنانکه حق تعالی فرموده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی انچه اورده است
شما را رسول پس فرا گیرید و انچه باز داشته است شما را بایستید از ان حی علی الصلوة

روی آر

روی آر بنماز و رغبت بنماز دارد ر ادل ان انا بحث میشود که وضع اذان از
برای اخبارست بدخول وقت چه معنی اذان اشعارست یعنی واقف کردانیدن
حی علی الفلاح و روی آر بچیزی که موجب فوت و ظفر یافتن است بسعادت عظمی در
اخرت یعنی نماز حی علی خیر العمل روی آر به بهترین عملی که آن نمازست **نظم**
نزدیکی بندکان نمازست ٭ معراج روندکان نمازست ٭ موقوف علیه کل طاعات
سر کرده جمله عبادات ٭ رکن شرع و ستون دین است ٭ شاید گفتن که دین همین است
قد قامت الصلوة بتحقیق بپای ایستاد نماز یعنی شروع در ان نزدیک شد و این کلمه
مخصوص اقامتست و در اذان نیست و در اخر هر یک تکبیر و تهلیل باید گفت و همه اذکار
در هر یک دو نوبت باید گفت مگر تکبیر که در اول اذان چهار نوبت باید گفت و تهلیل در
اخر اقامت یکنوبت و اذان را بلند و بتانی باید گفت و اقامت را اهسته و تند
و وقف در اخر فصول هر دو باید کرد و فاصله میان هر دو بدو رکعت نماز یا بیک
گام بر داشتن یا گفتن تسبیح یا تحمید یا کردن نشستن و بگوید اللهم اجعل قلبی بارا
خدایا بگردان دل مرا نیکوکننده وَعَيْشِي قَارًّا و زندگانی مرا در شادی و خوشی
گذراننده وَرِزْقِي دَارًّا و روزی مرا تازه بتازه وَاجْعَلْ لِي و بگردان از برای من عِنْدَ
قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد قبر پیغمبر خود مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا

مکان و منزلی در دنیا و جای اقامت و در نیک در اخرت **در دویم در تکبیر**

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بار خدایا تویی پادشاه ثابت دایم لا اله الا انت نیست معبودی سزای پرستش جز تو سُبْحَانَكَ پاک میدانم و منزه میشمارم جناب ترا هر چه بجلال تو نسزد و جمال ترا نزیبد **بیت** پاکا انها که جاهلان گفتند ۰ پاکتر زانچه عاقلان گفتند ۰ اِنِّي عَمِلْتُ سُوءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من بد کردم و ستم کردم نفس خود را فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي پس بیامرز گناهان مرا اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ بدرستی که نمی امرزد گناهان را هیچکس بغیر از تو **بیت**

دعوا و تعوا از این جهت [illegible] از تسبیح تکبیر [illegible] این دعا همین جا [illegible] است تکبیر

قباحتها فضیحتها که سگ دان نیز میدارد ۰ بغیر از پرده عفوت که پوشد از قباحتها

و بعد از تکبیر نخم بگوید لَبَّيْكَ می ایستیم بخدمت تو ایستادنی یعنی بسینه ایستادگی خدمت تو دادم یک نگاه از تو و در باختن جان از من وَسَعْدَيْكَ یاری میخواهیم ترا یاری نمودنی یعنی دایم فرمان بردار تو ام **مصراع** یک اشاره ز تو و دادن صد جان از من ۰ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ نیکیها دنیا و اخرت همه در دست تست و از تو می اید وَالشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ بدرا سوی تو راه نیست و بتو نسبت ندارد **بیت** هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ۰ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ۰ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ راه یافته انکسی است که

تو او را راه نموده باشی عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ بنده تو و بنده زاده تو ام که در خدمت تو ایستاده ام مِنْكَ از تست ابتداء وجود من وَبِكَ و بتست قوام هستی من وَلَكَ و تراست ملک من وَاِلَيْكَ و من بسوی تست بازگشت من لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ نیست پناهی و گریزگاهی از تو مگر بسوی تو

نظم غیر از تو کسی دیگر نهادم ۰ غیر از تو در دگر نهادم ۰ گر تو ز در خودت برانی ۰ رو از تو بدر دگر تو ادم ۰ سُبْحَانَكَ وَحَنَانَيْكَ پاک و منزه میدانم ساحت کبریای ترا از اغیار هر چه ترا نسزد و نشاید و حال آنکه سوال میکنم از تو رحمتی و مهربانی و همیشه از جناب تو رحمت و عطوفت میطلبم **نظم**

گرچه ما مقصریم تو دریای رحمتی ۰ جرمی که میرود بامید عطای تست ۰ دانم که در حساب نیاید گناه ما ۰ انجا که فضل و رحمت بی منتهای تست ۰ تَبَارَكْتَ بزرگوار و برتری و ثابت و دایم و مبداء برکتها تویی وَتَعَالَيْتَ و بس بلند داری دست ادراک ما از دامن معرفت تو کوتاه است و پای سعی ما را از وصول بجناب خار با در راهست **رباعی** اسلام بجانب فرنگ اوردن ۰ اینه چین بسوی زنگ اوردن ۰ از باده رخ تنج برنگ اوردن ۰ بتوان نتوان ترا بچنگ اوردن ۰ سُبْحَانَكَ مقدس و منزهی تو رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ ای پروردگار خانه کعبه که بیتی

و بدین توجه بیان کرده ام بامر تو و میدانم که آفریدهٔ تست و سزای پرستش
نیست نه آنست که پرستش او میکنم بیت کعبه سنگی نشانیست
قبله راهی بسوی خانهٔ تست * و بعد از تکبیر هفتم بگویید وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ روی دل خود را متوجه ساختم بانکس
بمحض قدرت آفرید آسمانها و زمین را عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ای
دانای نهان و آشکار حَنِيفًا در حالتی که پاکیم از دینها توحید مُسْلِمًا
در حالتی که فرمان برداریم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستیم از شرک آورندگان
مر حق را جل شانه إِنَّ صَلَاتِي بدرستی که نماز من و قربان من و حج من
یا همه عبادتهای من وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه برانم در زندگی
از اعتقادات حقه و افعال حسنه و بالجمله نیکیها که میکنم در زندگی وَمَمَاتِي
و آنچه بران میمیرم از ایمان و طاعت و نیکیهایی که بعد از مرگ نفع آن بمن
رسد لِلّٰهِ مر خدا راست رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار جهانست لَا
شَرِيكَ لَهُ نیست انبازی مر او را یعنی چون بت پرستان و این کلماتیست که
حق تعالی از برای ابراهیم علیه السلم حکایت فرموده در قرآن و گفته اند که مراد
باین کلمات تفویض امور است بحق تعالی یعنی هرچه کنیم و گوییم و دانیم برای خدا

بیت سفر برای تو پوییم حضر برای تو جوییم * سخن برای تو گوییم
خمش برای تو باشیم * وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ و باین مامور شده ام وَأَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِينَ و من از جمله مطیعان و فرمان برداران و باید که در این کلمات
نیز صادق باشد یعنی روی دل خود را با حق داشته باشد و همه کارها و شهوتها را
گذاشته نه آنکه بیشتر کار و بار و رهین دکان و بازار و مجموع آرزوها و عرق
و وسواسها کرده بیت در طریقت کجا روا باشد * دل بتجارت و فکر کرده
تن بنماز * پس دروغ گفته باشی که روی دل بحق کرده و کارها باو رها
و بسا عبادت که اول کلامی که در نماز افتتاح بان کند دروغ باشد و مستحب است
در حال تکبیرات دستها را بردارد تا برابر گوش چنانکه کف دستها بجانب قبله
باشد و انگشتان بهم چسپیده بکرد و انگشت بزرگ و ابتدا بر تکبیر گفتن با ابتدای
دست برداشتن و انتهای آن با انتهای آن و همچنین دیگر تکبیرها که در نماز گفته میشود
و هر یک از تکبیرات هفتگانه را که خواهد تکبیر نیت میتواند داشت و
[illegible] بنماز بیت حضرت امیر المومنین علیه السلم در این رسیدند

بجهها نظم نه ادراک در کنه ذاتش رسد ۞ نه فکرت بغور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم ۞ نه در ذیل وصفش رسد دست فهم ۞ و بعضی

گفته‌اند که دست بر داشتن اشاره است بآنکه در دریای معصیت غرق شده‌ام

بگیر دست مرا بیرون آیم ۞ بیت ۞ مانده در تیه فراقم رهنمایی ده نما ۞

غرقه دریای هجرم دستگیر از شکیب ۞ دوم در قراءت اعوذ بالله پناه

میکیرم و التجا مینمایم بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان الرجیم

از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یاد و رساننده رحمت بخش یاد و رشده از

ریاض رضوان یا رمیده شده از طبقات آسمان و گفتن این کلمات جهت

آنست که از شر او محفوظ شود و استعاذه فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان

و رفتن خانه دلست از غبار اغیار و صفا دادن برای طاعت جبار و مثل

کسی که استعاذه میکند و خاطرش متعلق است بغیر حق و در دلش فکرهای

نفسانی و وسوسهای شیطانیست مثل کسی است که بر در قلعه ایستاده و ددی

درون متوجه اوست که او را بدرد او بزبان میگوید پناه میگیرم از شر این دد

[illegible]

بلکه او نیز صاحب عرفان ۞ نیست الا اعوذ بالشیطان ۞ گاه گوئی اعوذ

که لا حول ۞ لیک فعلت بود مکذب قول ۞ سوی خویشت دوا بمیر ابلیس ۞

بر زبانت اعوذ میخوانی ۞ طرفه حالی که دزد بیگانه ۞ گشته همراه و محرم خانه ۞

میکند هیچ او فغان و نفیر ۞ در دل دگری بکو و دکه میکیر ۞ بسم الله بنام خالقی

سزای پرستش الرحمن ینبخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده

بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد موجود

و معلوم بوده و هست و خواهد بود جمله تمام و کمال لله مر خدای راست که مسمی و

موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه و جلالیه و جمالیه نظم از تسبیح و

جلال و حمد بسوی حضرا ۞ وان تقدیس و کمال و نعت و قدوس حضرت

آن سزای آفرین کو نعت او زنده است جان ۞ و آن بدایع آفرین کز شکر او تابنده ضمیر

رب العالمین آفریننده و پرورنده و تربیت کننده و سازنده کارهای عالمیان

از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات ابی و غیره الرحمن

بخشاینده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنا الرحیم بخشنده دیگر براوفت

و رحمت بر مومنان و در آوردن ایشان در بهشت و امن و امان مالک

یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ

اعمال نیک کان نادرده ادن وستادن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب
کرده میان نیک کان حکم بحق کند یا جزا دهنده روز جزا و بر قراءت مَلِكِ
یعنی پادشاه روز جزا که مملکت و سلطنت او را باشد چنانکه فرموده لِمَنِ
الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس که غیر از
تو مستحق عبادت نیست و بیان حقیقت عبادت در تشهد گذشت
و درین موضع چون تصریح بعبودیت خود مر خدا را میکند و حصر آن
در و جل شانه مینماید بر سبیل خطاب با علام الغیوب پس کذب در آن
افحش و اشنع است و ترک هوا و هوس باید کرد و سلک نفس را مرض
رباعی چون شمع بسوز سینه میباید بود ⁂ دل سوخته بر فکنده می باید
بود ⁂ کار تو برادران خدایی باشد ⁂ ناکامی کش که بنده میباید بود
و بندگی از برای او میباید کرد نه از برای خود بیت تو بندگی چو گدایان
بشرط مزد مکن ⁂ که دوست خود روش بنده پروری داند ⁂ و گفته اند
نکته درین که نعبد بصیغهٔ جمع واقع شده نه مفرد آنست که در احکام
شریعت مقرر است که هر که متاعی چند در یکعقد بخرد و بعضی از آن معیب
بیرون آید همه را رد باید کرد یا همه را نگاه باید داشت و بعیب راضی شد

و مشتری را نمیرسد که معیب را رد کند و بی عیب را نگاه دارد پس چون بنده
عبادت دیگران را بعبادت خود ضم کرده حق تعالی کریم تر از آنست که عبادت
کسی را که بی عیب باشد رد نماید بجهت عبادت عیب دار البته عبادت آنکس را
بطفیل آن قبول خواهد نمود وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و خاص از تو یاری میخواهیم
در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات و باید که درین قول نیز صادق باشد
یعنی از دیگری هیچ امری یاری نخواهد مگر آنکس را واسطه و سبب و مسخر حق داند
در آن امر و داند که اگر حق تعالی نخواهد و در دل آنکس نیفکند محال است که او تواند
کرد پس فی الحقیقه حق یاری میکند بدست آنکس و اگر چون آن نیست دروغ گفت حق
یکی از مشایخ چون در نماز به إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ رسید بیهوش شد
و بعد از افاقه چون از سبب پرسیدند گفت ترسیدم که مرا گویند چون تو ما را بندگی
میکنی و از ما یاری میخواهی چرا از سلطان یاری میطلبی و دروغ چرا میگویی بیت
یاری از وی جو مجو از زید و عمرو ⁂ مستی از وی جو مجو از بنگ و خمر ⁂ اهْدِنَا
ما را راه نما الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که راه
متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم
دین اسلام و سنت سید انام صلی الله علیه و آله و طریقهٔ ائمه معصومین علیهم السلام

ودر اخبار ائمه علیهم السلم وارد شده که مراد بصراط مستقیم حضرت امیر المومنین علی علیه السلم است
و در روایت دیگر وارد شده که امام مفترض الطاعه است پس معنی این میشود که ما را
بشناسان امام خود را تا متابعت وپیروی او کنیم وبراهی که او رفته برویم و امور او را
تسلیم کنیم ومحبت او در دل کیریم تا در آخرت با او محشور شویم وبسعادت عظمی برسیم
یا ثابت دار ما را بمعرفت ومحبت ومتابعت امام علیه السلم ودر حدیث حضرت
نبوی صلی الله علیه واله وارد است که هر که نشناخت امام زمان خود را ومرد مردن او
مردن جاهلیت است یعنی بی ایمان ودیکر آنکه بنما ما را راه راست یعنی محبت ذاتی خود
مشرف دار تا از التفات بغیر از تو آزاد کشته بتمامی کرفتار تو کردیم جز تو ندانیم
وجز ترا نه اندیشیم بیت دارند هر کس از تو مرادی ومطلبی مقصود ما ز
دنی وعقبی لقای تست صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بنمای ما را راه آنانکه
بفضل خود انعام کرده بر ایشان نعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت
وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قربند وبکمال نعمت ظاهر که متابعت
شریعت است وبکمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشان را مقرب و
مکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه آنکسانی که خشم کرفته بر ایشان و
بکفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد وعناد وقتل انبیا وتحریف

کتب بر ایشان خشم کرفته وَلَا الضَّالِّينَ ونه راه کمراهان وکسانی که در طریق حق مختلفه
وسبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح وتفریط
در شان حبیب علیه السلم کمراه کشته اند واز اهل البیت علیهم السلم منقولست که بهترین
سوره که بعد از فاتحه خوانده شود در نماز فریضه سوره قدر وتوحید است و
بدانکه قدر سوره قدر را غیر از شیعه نمی دانند واز حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که فضیلت ایمان کسی که ایمان بجمله إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وتفسیر آن داشته
باشد بر کسی که مثل آن نداشته باشد در ایمان باین سوره چون فضیلت انبیا است
بر بهایم ودر کتاب من لا یحضره الفقیه کفته که اولی آنست که در رکعت اول سوره
قدر خوانده شود که سوره پیغمبر صلی الله علیه واله واهل بیت علیهم السلم است پس مصلی
ایشان را وسیله سازد بخدای عز وجل چه بسبب ایشان بمعرفت او رسد جل جلاله
ودر رکعت دویم سوره توحید که دعا در عقب آن مستجابست یعنی قنوت
ودر کتاب کافی روایتی بر عکس آن نقل کرده ومعمول هر کدام که کنند نیکوست
وابو علی بن راشد کوید که بحضرت امام علی النقی علیه السلم کفتم که فدای تو شوم
نوشته بودی بمحمد بن فرج وتعلیم او کرده که فاضلترین سوره که خوانده میشود
در فرایض إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است وبدرستی

که دل من تنگ میشود بخوانند این دو سوره در نماز صبح پس آنحضرت فرمود
تنگ گردد آن دل خود را بخوانند این دو سوره پس بخدا قسم که فضیلت این
دو سوره است وما هر دو را تفسیر میکنیم با تمامی اذکارها بر وجه افضل ترجمه شرح
باشد در ابتدا بسوره قدر میکنیم روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بخواب
دید که بنی امیه بر منبر او بالا میروند مانند میمون مردم را بر پس میرانند
آنحضرت از غمگین شد و اندوهناک شد حق تعالی این سوره را برای تسلی آنحضرت فرستاد
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرستادیم قرآن را فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ در شب قدر یعنی اندازه هر شیء که حق سبحانه وتعالی در وی تقدیر کند
و اندازه نماید هرچه در آن سال خواهد آمد گفته‌اند ابتدای نزول قرآن در آن شب
یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور آمد بعد از آن جبرئیل علیه السلم
در مدت بیست سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح نازل ساخت و از
اهل البیت علیهم السلم منقولست که در شب قدر ملائکه نازل میشوند و تمامی
احکام امور جزئیه بندگان را تا شب قدر سال دیگر بر امام عصر نازل میسازند
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله بر سبیل وحی مشاهده فرشتگان میکند اگرچه
پیغمبر نیست بر سبیل تحدث یعنی فرشته با امام علیه السلم سخن میگوید چنانکه امام

او را از او را میشود و تفصیل را می‌بینند و علومی که ایشان را در آن شب حاصل میشود
و بیان عملیست که ایشان قبل از آن بر سبیل اجمال رسیده‌اند وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز ترا دانا کرد تا دانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شب
با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در و
واقع شود نزد پروردگار خدای با قدر بود یا ترا که پیغمبری و سایر ائمه معصومین علیهم السلم
در وی فتوحات عظیمه و فیوضات جسیمه دست دهد که قدر شما با آن ظاهر گردد
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که بنی امیه
بعد از تو حکومت کنند و ایشان را لیلة القدر نباشد چرا که اهل البیت ترا
در این شب قربتها و کرامتها دست میدهد و شیعه ایشان را برکتها میرسد
که تلافی حکومت مخالفین میکنند با زیادتی و از قاسم بن فضل منقولست
که او گفت ما شمردیم مدت تسلط بنی امیه هزار ماه بود که نه یک روز کم بود و نه
یک روز بیش و حکمت در اخفا و ابهام این شب تعظیم همه شبهای محتمله است
و احیای آنها بعبادت یا آنکه آن در واقع شبی معین نیست بلکه مبدل میشود بلیالی
سنه بیت ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی ۞ هر شب شب قدر است
اگر قدر بدانی ۞ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فرود می‌آیند فرشتگان و روح

بامام عصر علیه السلام فِيهَا ودرین شب بِإِذْنِ رَبِّهِم بفرمان افریدکار ایشان
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از هر امری که بنده را در کار است از امور دینیه و دنیویه
سَلَامٌ درود دایم البرکة هِيَ این شب قدر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده
صبح بر هر که حق تعالی توفیق برکت دریافتن آن داده باشد از بندگانی که دوست
میدارد ایشان را و میخواهد که بر بعضی امور مخفیه مطلع شوند یعنی از دعای صحیفه
سجادیه که بجهة دخول ماه رمضان است مستفاد میشود و در کافی نیز از حضرت
نقل کرده که فرمود یعنی سلام میکنند بر تو ای محمد ملائکه من و روح من سلام
از اول وقتی که نازل میشوند تا طلوع صبح و اما تفسیر سورهٔ توحید روایت کنند
که جمعی از کفار با نحضرت گفتند نسب پروردگار خود را بیان کن تا او را بشناسیم
حق تعالی این سوره را فرو فرستاد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ الله
بگوی ای محمد آنکسی را که از تو میپرسد اوست خدای یگانه منفرد بذات و متفرد بصفات
اللَّهُ الصَّمَدُ خدای که بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و
نیاشامد و باید است که فانی نشود بیت احدست و شمار ازو معزول
صمدست و نیاز ازو مخذول ان احدی که عقل داند و فهم و ان صمدی که حس
شناسد و وهم لَمْ يَلِدْ نزاد او کسی را رد بر یهود است که گویند عزیر پسر خدا

وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسی رد بر نصاری است که گویند عیسی خداست
وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ و نیست و نبوده مر او را همتا هیچ کس رد بر
مجوس و مشرکان عرب است که گفته اند او را کفو هست كَذَٰلِكَ اللَّهُ رَبِّي
یعنی چنین است پروردگار من و خواندن سوره بعد از حمد مخصوص دو
رکعت اول است و در سوم و چهارم اگر حمد نخوانند و بدل تسبیح و تحمید
و تهلیل و تکبیر و استغفار کنند رواست و باید که قرآن را بتانی و تأمل بخوانند
با دلی فارغ و توجهی کامل بیت عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد
که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که هر که قرآن خواند و فروتنی ننمود از او و دلش نرم نشد بخواندن آن
و اندوه و ترس در باطن او بهم نیامد پس تحقیق که خوار داشت بزرگی
و شان حق سبحانه و تعالی را و زیان کرد زیان کردنی هویدا و باید که در حال
قیام بخضوع و خشوع بایستد بطریقی که غلامان با اخلاص در خدمت
آقای خود می ایستند یا مردم سهلی در پیش پادشاه عظیم الشان که شوق
او باشد و نظر بجانب سجود افکند نه بجای دیگر بیت خدا این نزهت
او را سجده کردن لاجرم سر بر زمین افکنده ام بیچاره من و از شرم دوست

مِنْ وَعَصَبِي و پی من وَعِظَامِي و استخوانهای من وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ
و آنچه بر داشته است آنرا قدمهای من غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ در حالتی که نیستم ننگ دارنده از
پستی و فروتنی وَلَا مُسْتَكْبِرٍ و نه کردن کشنده وَلَا مُسْتَحْسِرٍ و نه حسرت زده
و تعب دارنده از آن ٭ مصراع ٭ نپیچم سر ز فرمانت بتیغم گر زنی هر دم ٭
شخصی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که راست داشتن گردن بحسب انحضرت
فرمود تاویل آنست که ایمان بتو دارم اگر چه بزنی گردن مرا بیت کر تیغ بارد
در کوی آن ماه ٭ گردن نهادیم الحکم لله ٭ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ پاک
و پاکیزه میدانم و منزه و مقدس میشناسم پروردگار خود را از هرچه جناب عظمت
و بزرگی او را لایق نباشد و جلال و کبریا و جبروت او را نسزد و نشاید وَبِحَمْدِهِ
و حال آنکه مشغولم بستایش او و بر آنکه توفیق داده است مرا که تنزیه او کنم و بندگی او
بجای آوردم و مستحب است که تسبیح را مکرر بجای آورد تا سه نوبت یا پنج نوبت یا هفت یا
زیاده بقدر نشاط و عدم ملال مگر امام که از سه بیش نکند بلکه دعا مقدم دارد
منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رکوع ادب است و سجود قرب است
و کسی که ادب را نیکو بجای نیاورد شایسته قرب نمیگردد پس رکوع کن رکوع کسی
که فروتنی کننده باشد مر خدای عز و جل را بدل و خود را خوار سازنده و ترسان

دستها را بر رانها بگذارد نه بجای دیگر و ذقن بر پستانها و قدمها محاذی یکدیگر
بدارد بقدر یک وجب یا سه انگشت و انگشتان هر دو پا را بقبله کند و بعد از فراغ از
فاتحه و سوره لحظه درنگ کند ٭ در چهارم در رکوع ٭ مستحبست که قبل از
رکوع تکبیر بگوید در حال قیام و بعد از خم شدن دستها را بر زانو گذارد و زن
بالاتر از زانو و دست راست را بر زانوی راست پیش از دست چپ بگذارد
و دست چپ را بگذارد بر زانوی چپ و دستها را بر پهلو نچسباند و زانوها
پس برده پیش نیاورد و انگشتها را از هم دور کند و پشت را راست بدارد
بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد و گردن را موازی پشت
کند و پیش نیفکند و نظر را بین قدمین اندازد و قبل از تسبیح بگوید اَللّٰهُمَّ
لَكَ رَكَعْتُ بارخدایا از برای تو رکوع میکنم وَلَكَ خَشَعْتُ و بجهت تو فروتنی
و پستی نمودم وَلَكَ اَسْلَمْتُ و مر ترا منقاد و فرمان بردار شدم وَبِكَ آمَنْتُ
و بتو ایمان آوردم وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ و بر تو توکل کردم یعنی کارهای خود را بتو
باز گذاشتم وَاَنْتَ رَبِّي و تویی پروردگار من خَشَعَ لَكَ و افتادگی کرد
از برای تو سَمْعِي گوش من وَبَصَرِي و چشم من وَشَعْرِي و موی من وَبَشَرِي
و ظاهر بدن من وَلَحْمِي و گوشت من وَدَمِي و خون من وَمُخِّي و مغز استخوان

من

در زیر سلطنت و بزرگی او و پستی فرمایند باشد از برای او جوارح خود را پستی
کردن کسی که ترسان و لرزان و هناک باشد بر آنچه او را فوت میشود از نوافل رکوع
کنند کان سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ یعنی خدای شنید باجابت نمود و جزای خیر داد
آنکس را که ستایش او کرد و غرض ازین کلمه دعاست نه ثنا یعنی خدای بشنو از حمد
حامدین را و شکور کردانا د واین کلمه از ماموم ساقط است وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ و همه ثنا و ستایشها مر خدای راست که پروردگار جهانیان است وَأَهْلِ
الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ اوست صاحب بزرگواری معنوی و بزرگواری صوری
وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ و صاحب بخشش و فرمان فرمایی بر خلایق از روی قهر و غلبه

در پنجم در سجود مستحب است که قبل از سجود تکبیر بگوید در حال قیام و چون بسجود
رود اول کفهای دست بر زمین نهد بعد از آن زانوها و زن بعکس این کند و باید
انگشتان دستها را بجانب قبله کند و بهم بچسباند و زانوها را از هم دور دارد اگر مرد باشد
و بینی را هفتم اعضای سجود ذکر کرده اند و از پیشانی مقدار یک درهم یا بیشتر بسجده گاه برساند
نکمر و بر خاک سجده کند نه بر چوب و سنگ و امثال آن از چیزهایی که سجده بر آن
جایز است و بهتر آنست که خاک قبر معصومی علیه السلام باشد خصوصا خاک کربلا
و اگر اعضای سجود را همه برهنه کند و بخاک برساند افضلست و قبل از تسبیح بگوید

در مذهب اهل عشق کامل نبوی ٭ در نیمه نماز هم گوید **بیت** پای بر خرد
دوست را در آغوش آر ٭ تا بکعبهٔ وصلش دوری تو یک گام است ٭ و مستحب است
که چون سر از سجود بردارد بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای راست بر شکم قدم
پای چپ نهد و در خاطر بگذراند که بار خدایا حق را بلند گردان و باطل را بمیران
و اگر زن باشد بر کفل بنشیند و زانوها را بالا دارد و کف پایها بر زمین نهد و چون به
قرار گیرد تکبیر بگوید و استغفار کند و افضل آنست که بگوید اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی
بار خدایا بیامرز مرا وَارْحَمْنِی و رحم کن مرا وَاجْبُرْنِی و شکستهای مرا درست کن
نقصانهای مرا تلافی کن وَاهْدِنِی و راه نمای مرا إِنِّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ
خَیْرٍ فَقِیرٌ بدرستی که من هر چیزی که فرو فرستادهٔ بسوی من از نیکیها محتاجم و اگر
اقتصار کند بر گفتن أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّی وَأَتُوبُ إِلَیْهِ یعنی طلب آمرزش میکنم از پروردگار
خود را و باز میگردم بسوی او کافیست بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم نیز تکبیر بگوید
و لحظهٔ درنگ کند حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام از تأویل سجدتین پرسیدند فرمودند که
سجدهٔ اول که سر بر زمین می نهند اشاره است باینکه از خاک آفریده شدیم و سر از آن که
بر میدارد ایمائیست باینکه از زمین بیرون آمدیم و سجدهٔ ثانیه دلالت میکند باینکه
باز بزمین عود خواهد کرد و خاک خواهد شد و باز که سر بر میدارد رمزیست باینکه

بار دیگر از خاک مبعوث خواهد شد در آخرت و بیرون خواهد آمد از ان
و چون از سجود بر میخیزد بگوید اَللّٰهُمَّ رَبِّ بار خدایا ای پروردگار من
بِحَوْلِكَ بگردانیدن تو وَقُوَّتِكَ و بنیروی تو اَقُومُ بر میخیزم وَاَقْعُدُ
و بنشینم و اگر خواهد این را نیز بگوید وَاَرْكَعُ وَاَسْجُدُ و رکوع و سجود میکنم

بیت راه او را با او توان پیمود * بار او را با او توان پیوست *

در ششم در قنوت مستحب است که قبل از قنوت تکبیر بگوید
بعد از ان دستها را بالا ببرد برابر روی محاذی آسمان و انگشتان ابهام بچسباند
مکرر و انگشت بزرگ و چون اشرف اذکار قنوت کلمات فرج است و در علی
عقبش و ان اهم دعاها طلب مغفرت و عافیت است از برای دین و دنیا و ازین
هر دو طلب را نیز ذکری در خصوص قنوت وارد شده بترجمه کلمات فرج
و ان ذکر اقتصار میرود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ نیست معبودی بجز
معبود بحق سزاوار پرستش مستحق همه کمالات که بردبار و بخشنده است
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ نیست معبودی بجز خدای یکتا جامع همه
صفات کمال که بلند و بزرگوار است سُبْحَانَ اللّٰهِ پاک و مقدس است خدای
رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ که پروردگار آسمانهای هفتگانه است وَرَبِّ

الْاَرَضِينَ السَّبْعِ پروردگار زمینهای هفتگانه است وَمَا فِيهِنَّ
وانچه در اینهاست وَمَا بَيْنَهُنَّ وانچه در میان اینهاست وَمَا تَحْتَهُنَّ
وانچه در زیر اینهاست وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و پروردگار عرش بزرگ که
عبارتست از علم حق سبحانه و تعالی یا جمیع مخلوقات یا جرمی که محیطست بر همه
اجسام وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه ستایشها و آفرینها مر خدای راست
که پرورندهٔ جهانیانست اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا بار خدایا بیامرز ما را وَارْحَمْنَا
و رحم کن ما را وَعَافِنَا و نگاه دار ما را از کوفتها و آفتها وَاعْفُ عَنَّا
و درگذر از بدیهای ما فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در جهان نزدیکتر و در ان جهان
پستر اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو بر همه چیز توانایی و هر چند
دراز تر است راحت در قیامت بیشتر است چنانکه در حدیث وارد شده

در هفتم در تشهد و تسلیم مستحب است که بطریقی بنشیند که در نشستن مابین
سجدتین مذکور شد دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان را بهم بچسباند و نظر بر
کنار خود کند و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ بنام بزرگ خدای که سزای پرستش است
وَبِاللّٰهِ و بخدای یکتا جل جلاله وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ و همه ستایشها و ثناها مر خدای را
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گواهی میدهم باینکه نیست معبودی بجز خدا که مستحق

جمیع کمالات و مستحق عبادت وحده در حالتی که یکتا و منفرد است لا شریک له

که نیست انبازی مر او را **نظم** شرک را سوی وحدتش ره نی ✿ عقل را کنه دانش

آنکه نه ✿ هست در راه کبریا و جلال ✿ شرک نالایق و شریک محال ✿ و

أشهد أن محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم باینکه محمد بنده او و

فرستاده اوست ارسله بالحق فرستاده است او را براستی که شک و شبهه

بشیرا در حالتی مژده دهنده برحمت و تفضل خدای کسی را که بتوحید او اقرار کند

و نذیرا و بیم کننده است از عقوبت و عدل خدای کسی را که بر شرک اصرار کند

و زند بین یدی الساعة پیش از وقوع قیامت اشهد أن ربی نعم الرب

گواهی میدهم باینکه بدرستی که پروردگار من نیکو پروردگاریست و در

لفظی دیگر چنین وارد است که أنک نعم الرب بر سبیل خطاب یعنی بدرستی که

تو نیکو پروردگاری و أن محمدا نعم الرسول بدرستی که محمد نیکو فرستاده است

اللهم صل علی محمد درود بفرست بر محمد یعنی رحمت کن او را و گفته اند یعنی

تعظیم او در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام و ذکر و بقای شریعت

و در آخرت بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او

بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین

وآل محمد

و آل محمد و اهل بیت محمد که حضرت فاطمه و دوازده امام معصوم اند هر که

سیرت ایشان ورزند و از علم ایشان حظی وافر داشته باشند مثل سلمان فارسی

رضی الله عنه چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده سلمان منا أهل البیت

و تقبل شفاعته و بپذیر درخواست او را فی امته در شأن امت او

و ارفع درجته و بلند گردان درجه او را در بهشت بعد از آن حمد خدای بکند

دو نوبت یا سه نوبت و چون برخیزد برکعت سیوم بگوید آن ذکر را که در رکعت نخستین

آنچه میگفت و در تشهد آخر بعد از نعم الرسول بگوید التحیات لله یعنی تحیتها

مر خدای راست و الصلوات لله همه نمازها یا دعاها الطاهرات پاکیها از شرک

جلی و خفی الطیبات پاکیزها از غفلت قول و حدیث نفس مشغولها با نشاط

و طیب نفس و حضور دل الزاکیات مبراها از اعراض نفسانی و مقاصد ریای

فانی و مقارنها بصدق و صفا و عبودیت و وفا الغادیات در اوایل روز

کرده شدها یا آینده‌ها الرائحات در اول و آخر روز کرده شدها یا وزیدها

تمامها در سها که با ادب و شروط باشد الناعمات خوشها که با رغبت و وجل

و حلاوت و خضوع و پیچی و افتادگی و سکون و نرمی گذارده شده باشند

لله مر خدایراست ما طاب آنچه پاکیزه و خوش شد زکا و طهر و تبرک و پاک گشت

وَخُلُصَ وصفا ونغش وصافی کردید فَلِلّٰهِ پس مر خدایراست وَاَشْهَدُ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ اَشْهَدُ اَنَّ رَبِّی
نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ ترجمه این کلمات گفتیم وَاَنَّ السَّاعَةَ
و بدرستی که قیامت آتِیَةٌ آینده است لَا رَیْبَ فِیهَا شکی وشبهه در ان نیست
وَاَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ و بدرستی که خدای عز وجل بر می انگیزد و زنده میکرداند
مَنْ فِی الْقُبُورِ آنکسانی راکه در گور اند فرمودند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِهٰذَا
و ستایش مر خدایرا که بفضل خود راه نمود ما را بدین اعتقادات و این عبادات
وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت خود میتوانستیم یافت لَوْلَا اَنْ هَدَانَا
اللّٰهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی **رباعی** گر بدرقه لطف تو نماید راه ٥
از راه تو هیچکس نگردد آگاه ٥ وانکس که برسید باید رفتن ٥ توفیق رفیق
او نشد واویلاه ٥ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ هر ثنا و آفرینی که بود و هست و باشد
مر خدایراست که پروردگار جهانیانست اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بار خدایا
درود و رحمت بفرست بر محمد واهل بیت محمد وَبَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و برکت بفرست وخیرات را زیاده کن بر محمد و اهل بیت محمد وَتَرَحَّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّدٍ و ترحم بر محمد واهل بیت محمد کَمَا صَلَّیْتَ وَبَارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ همچنانکه
درود و برکت و رحمت فرستاده و ترحم نموده عَلٰی اِبْرَاهِیمَ وَآلِ اِبْرَاهِیمَ بر
ابراهیم خلیل خود علیه السلم واهل بیت او اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ بدرستیکه ستوده شده
باعطاء نعم و بزرگواری باظهار کرم اگر کسی گوید که تشبیه درود پیغمبر ما اول
بر درود حضرت ابراهیم و آلش یادی ازان میدهد که حضرت ابراهیم افضل
از پیغمبر ما باشد واین خلاف واقع است جواب گوییم که میتواند بود که این
تشبیه مراد ان باشد

پس از برای کشودن نماز و بیرون رفتن ازان در خاطر خود انبیا و ائمه
معصومین و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن حاضر کرداند و ایشانرا
مخاطب ساخته بگوید السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ سلام بر شما
باد و رحمت خدای و برکتهای او و بگوشه چشم اشاره بجانب راست کند
وامام و ماموم بر یمین وامام یکنوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب
چپ او شخصی باشد وهریک ازین دو دیگری را در خطاب شریک کند
واگر کسی تسلیمات مستحبه یا بعضی ازانها را گوید قبل ازین سلام بگوید و حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که معنی سلام در آخر نماز امانست یعنی هر که
ادا کرد امر خدای تعالی را و سنت پیغمبر او را از روی اخلاص پس او راست
امان از بلای دنیا و عذاب آخرت در هشتم ترجمهٔ نماز کامل و آداب آن
چنانکه از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم بما رسیده و از اذکار آنچه یقین
واجبست بی شبهه هفت تکبیر احرامست و فاتحه و تسبیح در هر یک از رکوع و
سجود و تشهادتین و صلوات بر پیغمبر و آل او و بعضی فقها سورهٔ دیگر و قنوت
و تسلیم را نیز واجب میدانند و از افعال آنچه یقین واجبست بی خلافی که
معتبر باشد نیت که قصد قربت بنماز معینه و قیام راست داشتن و ثابت
و تکیه نکردن بر چیزی و رکوع بقدر آنکه دستها بزانوها برسد و سجود بر اعضای
سبعه و جلوس و تشهد و درنگ نمودن بمقدار ذکر واجب در هر یک ازین
چهار و بعد از آن راست شدن از رکوع و نشستن از سجود اول بعد از طمأنینه
و بلند خواندن قراءت در نماز صبح و شام و خفتن در دو رکعت اول و آهسته
خواندن در باقی سوای نماز جمعه و بسملات که بلند خواندن در آنها مستحبست
و بعضی از فقها دست برداشتن در تکبیر و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن
از سجود دویم و بلند گفتن بسمله در حالتی که قراءت آهسته میشود نیز واجب دانسته اند

نمره
٦٥٢٤